



۹۸
پاییز
۱۳۸۸

دانفش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

ای بی نشان محض نشان از یک جوت

کم گشت در تو برد و جهان از یک جوت

لومس
۹۷۱

پیدا بجی بحسبست امانا میتم
اکنون ملامکوبه نشان از یک جوت

تو کم نه ای کبوت دره تو کم کبوت
نایا فایفیت می توان از یک جوت

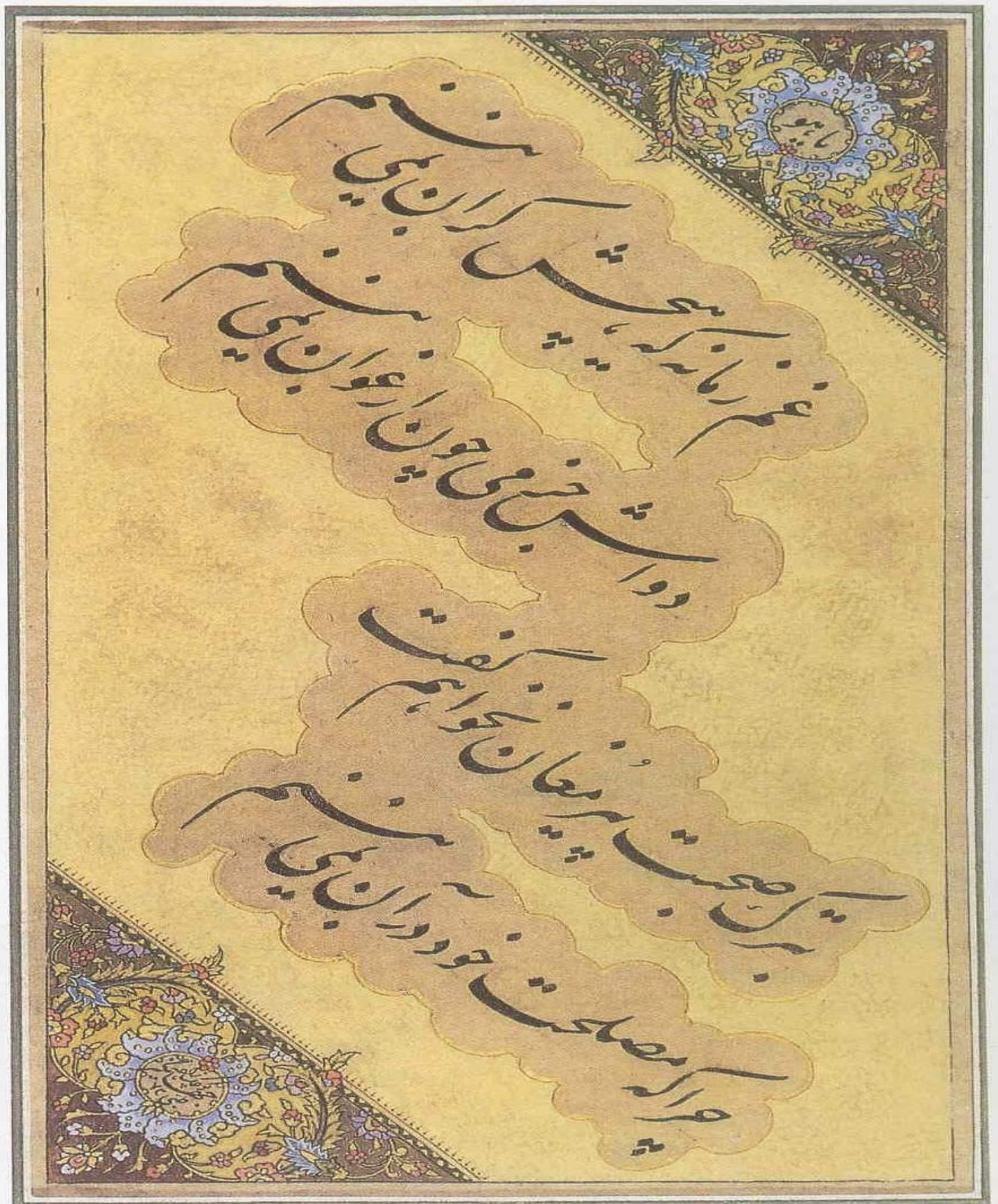
چون زبشت یقین کجانی هستی رود
ای بر زار یقین کربان از یک جوت

دل غازی صحت و جان بجای من
من گشته دین و بیسان از یک جوت

علا را که چو یافت حسین حسین تو را

ای بر عیان عیان از یک جوت

گنجینه دانش



از غزل حافظ به خط آقای جهانگیر کوچک زاده طبری
خوشنویس برجسته



۹۸

پاییز

۱۳۸۸

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر:

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسیحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله فهیمی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صغری بانو شکفته

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر امیر حسن عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

استاد دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

طراحی مجله الکترونیکی

مرتضی علی بلتستانی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی

روی جلد :

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
هر آن کسی در این حلقه نیست زنده به عشق
بر او نمرده به فتوی من نماز کنید
«حافظ»

پدیدآورنده : استاد جواد بختیاری



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد ، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

<http://www.ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

۵

سخن دانش

معرفی نسخه های خطّی

- ۹ دکتر عارف نوشاهی • تابش آفتاب فارسی در نزدیکی قطب شمال،
معرفی ۳۶ متن فارسی و تازی منتشر شده در سوئد

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه سفرنامه و تاریخ

- ۲۷ دکتر لقمان بایمت اف • مسائل جغرافیایی تاریخی خراسان در
« سفرنامه ناصر خسرو »
- ۳۷ دکتر نرگس محمدی بدر • عناصر فرهنگی و اجتماعی در سفرنامه های
اروپایی ناصر الدین شاه قاجار
- ۶۱ دکتر خالده آفتاب • حمیده بانو بیگم ، مادر اکبر شاه

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه ایران شناسی و ایرن گرایی

- ۸۳ سید مرتضی موسوی • نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی
انگلستان و شبه قاره در جهانی ساختن ایران شناسی
- ۹۵ امیر یاسمین • ایران گرایی در شعر مشروطیت ایران
- ۱۱۵ محمد مهدی نقی پور • وطن در شعر عارف قزوینی

اندیشه و اندیشمندان (۳)

- ۱۳۹ دکتر سید محمد اکرم اکرام • فردوسی و زبان فارسی
- ۱۴۵ دکتر سید حمید رضا علوی • جایگاه سکوت در ادب فارسی
(عطار، مولانا ، صائب)
- ۱۶۹ دکتر مهدی حسینی • تأثیر نهج البلاغه بر مثنوی معنوی
- ۱۸۱ رقیه کاظم زاده • انواع تلمیح در غزلهای حسین منزوی و سیمین بهبهانی

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : شاخه درخت سیب امیر حسین فردی ۲۰۱
- شعر : محمود شاهرخی، ضیاء الدین ترابی، سلمان هراتی،
علی موسوی گرمارودی ، سعید یوسف نیا، حسین اسرافیلی ۲۰۳

فارسی شبه قاره

- داستان سرایی فارسی در دوره تیموریان دکتر محمد مهدی توسلی ۲۱۷

شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۲۵-۲۳۶

غلام حسین مشتاق سچاروی، صفدر حسین میرزا سیفی ، شکور علی انور، صدیق تاثیر، علی اکبر نجوا،
دکتر محمد حسین تسییحی، محمود احمد غازی ، ظفر عباس، جاوید اقبال قزلباش ، غلام رسول آصف،
دکتر معین نظامی، نبی بخش دانش ، عمر النساء آشکارا، علی بابا تاج، بشیر سبتایی

گزارش و پژوهش

- راهیان ابدیت : مدیر فصلنامه دانش ۲۳۹
استاد دکتر محمد صابر – کراچی
آقای غلام ربانی اگرو – حیدر آباد
- گزارش هم اندیشی های علمی سرپرست انجمن ۲۴۳
انجمن ادبی فارسی – اسلام آباد
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۵

نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۵

سخن دانش

خداوند را سپاسگزاریم که با فراخوانی که در سرمقاله شماره پیشین دانش به حضور خوانندگان تقدیم داشتیم موج جدیدی از عواطف آنان بسوی ما معطوف گردید. در آن جا گفته بودیم که در آستانه انتشار یکصدمین شماره مجله، به یک رسم دیرین، هوای آن داریم که به صورت ویژه به موضوعاتی پرداخته و جشنواره‌ای نقره‌گون از مطالب دوست داشتنی بر صفحات خود به پا کنیم. و در آن فراخوان یادی کرده بودیم از نویسندگان پیش کسوت که سال ها نامشان بر فراز مقالاتی که از آنان چاپ کرده‌ایم درخشیده است ولی - با افسوس و فغان - اکنون آنان از بر ما به آسمان پرکشیده و به دیار باقی شتافته‌اند. و اینک وظیفه قدرشناسی اقتضای مروری بر دستاورد گران آنان دارد. متعاقب آن دعوت، پیوسته بازخوردی از این پیام بر ما وزیده و نوشته‌ها و گفته‌هایی تشویق‌آمیز بر ما باریده است.

این استقبال مجله را بر آن داشت که آغوش خود را به‌سوی همه این عواطف گشوده و علاوه بر یادکرد از آن شخصیت‌ها، هر آن چیز دیگری که بیست و پنجمین سالگی دانش را بیاراید، به موضوعات بیفزاید.

به صورت مشخص می‌توان از این فضای افزوده به موارد زیر اشاره داشت:

1. معرفی « اولین » های زبان فارسی در شبه قاره ، از قتیل: اولین تذکره‌الشعراء فارسی، اولین فرهنگنامه فارسی، اولین تاریخ فارسی و ...
2. بررسی مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه فارسی در زمینه‌های: ادب، هنر،

رسوم، میراث و ...

امید آنست با این روش، بتوان زمینه حضور همه آن گرامیانی را که به‌خاطر عدم آشنائی کافی با شخصیت های پیش‌گفته نمی‌توانستند وارد این بزم علمی و فرهنگی شوند، فراهم آورده و موضوعاتی جدید - که از شمار افزون است - پیش پای آنان نهاده باشد.

البته پرونده مقالات پیرامون دانشمندان زیر همچنان مفتوح نگاه‌داشته می‌شود، چه آن‌که هنوز نوشتارهای دریافتی در خور عظمت خدمات آنان نشده و هویداست که دستدارانشان - به ویژه شاگردان و وارثان گنجینه های آنان - کماکان عرصه قدرشناسی را خواهند داشت. این نام‌آوران ناشناس مانده از این قرارند:

۱. دکتر محمد ریاض
۲. دکتر کلثوم فاطمه سید
۳. دکتر محمد ظفر خان
۴. دکتر آقا یمین خان
۵. دکتر گل حسن لغاری
۶. پروفیسور دکتر نذیر احمد

از خوانندگان گرامی درخواست آن است که به‌جز نامبرندگان بالا، در باب سایر آن بزرگان زحمت بر خویش هموار نمایند زیرا به اندازه‌ای که گستره محدود مجله داشته مقالات واصله به آن دیگران پرداخته است.

توضیح دیگر آن که بحمدالله ادبیات شبه قاره آثار قلمی فارسی بی‌شماری را در درون انباشته است که معرفی هر یک برای خوانندگانی که در سایر کشورها زیست می‌کنند پُر جاذبه است. معرفی «اولین» های هر علم و فن می‌تواند از حجم خدمات این زبان به زمانه خود پرده بردارد. به ویژه آنکه - مع الاسف - سالهاست گرد غربت و مهجوری بر چهره بسیاری از آنان (همانطور که بر قفسه‌های خاموش و راکد مخازن کتب خطی و چاپی غنوده‌اند) نشسته است.

در پایان آن‌که مشترکات فرهنگی در وادی هنر و اندیشه و نیاکان به قدری فراوانی دارد که اشاره به هر یک «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد ساخت. باعث خوشوقتی است که امسال سازمان علمی-فرهنگی ملل متحد (یونسکو) جشن نوروز را که یکی از آن‌هاست به عنوان میراث مشترک فرهنگی بشر به ثبت رساند و آن را که نمونه حسن انتخاب فرهنگ فارسی برای آغاز روز نو و سال نو می‌باشد، ارج نهاد. بر اساس این ثبت جهانی از این پس روز اول فروردین در تقویم جهانی به عنوان **پیوندی مشترک**، همانطور که زمانی به درازی حداقل بیست و پنج قرن را در نوردیده است زمین سراسر جهان را نیز به روی مفاهیم سازنده خود خواهد گشود.

با به‌فال نیک گرفتن این تصمیم، از همین جا از صاحبان علم و تحقیق دعوت می‌شود در این روز نو، مشترکات فرهنگی حوزه فارسی را دست‌مایه قرار داده و به استخراج ذخائر آن همت گمارند از جمله نوروز را ...
هر روزتان نوروز باد.

سردبیر



معرفی

نسخه های خطی



تابش آفتاب فارسی در نزدیکی قطب شمال (معرفی ۳۶ متن فارسی و تازی منتشر شده در سوئد)

اشاره:

مسئول بخش نسخ خطی یکی از دانشگاه‌های سوئد، تعدادی از این نسخه‌ها که به زبان فارسی بوده است را شناسائی و تحقیق نموده و در قالب ۳ مجموعه توسط آن دانشگاه منتشر ساخته است.

داستان آشنا شدن نویسنده مقاله، که خود سالیانی است به نسخه‌شناسی و پژوهش در زبان و ادبیات فارسی شب و روز می‌گذراند، با این سه کتاب دلنشین بوده و با سبک بی‌تکلف گزارش‌گری او دلنشین‌تر گردیده است.

کتب و رساله‌های موضوع مقاله که تعدادشان به ۳۶ عنوان بالغ گردیده و در ۳ مجلد جداگانه به چاپ سپرده شده است همه توسط آقای علی محدث، همان مسئول دلسوخته بخش نسخ خطی با نسخه‌های خطی دیگر مقایسه و با تحقیقات لازم در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است. از آنجا که برخی از آثار در سال‌های اخیر مورد توجه کتاب‌شناسان دیگر نیز واقع شده، اطلاع‌رسانی از اثر مورد اشاره می‌تواند بر غنای مباحث بیفزاید.

در مرداد ۱۳۸۷ / اوت ۲۰۰۸ فرزندم فروغ حسن برای ثبت نام در دانشگاه اوپسالا، عازم کشور سوئد شد. او که رشته تحصیلاتش مهندسی کامپیوتر است، جامه‌دانش‌پُر از انواع وسایل کامپیوتری و کتابهایی درین رشته بود و سرسوزن‌جا اضافی نبود. من هم یواشکی یک کتاب فارسی از تألیفات خودم در کیف دستی او چپاندم و به او گفتم که سر فرصت به کتابخانه دانشگاه اوپسالا برود و این کتاب را بدانجا هدیه کند. زیرا می‌دانستم کتابخانه دانشگاه اوپسالا یکی از معروفترین خزانه‌های نسخ خطی در اروپا است و کتابی که من اهداء کرده بودم نیز از نوع فهارس نسخه‌های خطی بود و

بگمانم برای بخش نسخه های خطی آنجا بدک نبود. پنج شش ماه طول کشید تا فرزندم در آن شهر سروسامان یافت و یک روز سر فرصت، در آستانهٔ نوروز ۱۳۸۸ ش، کتاب را به کتابخانهٔ دانشگاه برد و به مسئول بخش نسخه های خطی تحویل داد. در آنجا با مسئولی برخورد که ایرانی الاصل بود. از فرزندم کتاب تحویل گرفت. وقتی روی جلد کتاب اسم بنده و امضای تهدیه را دید، از او پرسید: چطور شد که تو این کتاب را آوردی؟ او جریان را گفت که پسر فلانی است و کتاب را بابا برای اینجا داده بود. مسئول خوش برخورد ایرانی از کشوی میز خود کتابی در آورد و به پسر داد و گفت که این را به عنوان هدیهٔ نوروزی از طرف من برای بابت بفرست! . بعد از چند روز از طریق پست کتابی فارسی به دستم رسید که در دیباچهٔ آن خبر انتشار دو کتاب دیگر فارسی نیز از همان مصحح درج شده بود. اشتیاقم دوچندان شد و در ضمن اعلام وصول کتاب به مصحح، آن دو کتاب را نیز از ایشان خواستم. در عرض چند روز آن دو کتاب نیز به دستم رسید. با دیدن این سه کتاب، در برابر گردآورنده و مصحح این سه کتاب، که بنده شخصاً ایشان را نمی شناسد، احساس دینی می کنم و این گفتار ناچیز کوششی خالصانه در ادای دین آن دوست نادیده است.

مصحح و گردآورندهٔ این سه کتاب، آقای علی محدث است که از لابلای پیشگفتارها متوجه شدم که ایشان فرزند جلال الدین محدث ارموی، مسئول سابق بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران هستند. هم اکنون مأموریت معرفی و فهرست نویسی نسخه های خطی و میکروفیلیمهای کتابخانهٔ دانشگاه اویسالا را به عهده دارند که یکی از کهن ترین کتابخانه های اروپا است. تألیف فهرست یاد شده مدتهاست به انجام رسیده، ولی هنوز چاپ و نشر نشده است و بزودی چاپ خواهد شد. آقای محدث در تصحیح و چاپ برخی آثار ارزشمند خطی فارسی و عربی موفق بوده اند و تاکنون به تصحیح ایشان مجموعهٔ سه کتاب - و در واقع ۳۶ اثر - به شرح زیر در

سلسلهٔ انتشارات ACTA BIBLIOTHECAE R. UNIVERSITATIS

UPSALIENSIS از طرف دانشگاه اویسالا منتشر شده است:

- ۱ - گل و نوروز سرودهٔ جلال طبیب شیرازی، ۲۰۰۱ م.
- ۲ - پانزده منظومهٔ ادبی - عرفانی به فارسی و عربی سرودهٔ پانزده شاعر پارسی، هندی، رومی و تازی، ۲۰۰۴ م

۳- بیست متن فلسفی - عرفانی به پارسی و تازی ، ۲۰۰۸م.
آثاری که درین سه کتاب گرد آمده است ، مربوط به موضوعاتی است که محققان ایرانی در سالهای اخیر پیرامون آنها داد تحقیق داده اند و کتابهایی تألیف کرده اند(۱)، ولی هیچکدام از کارهای آقای محدث ، خبر نداشته است. باشد که بدین وسیله از رسائلی که درین مجموعه ها به چاپ رسیده است، به اطلاع پژوهشگرانی برسد که در موضوعات فتوت، قلندری ، زبان حال (مناظرات) ، نقطویه و حروفیه ، مشایخ هندوستان و ... کار کرده اند و می کنند.
گل و نوروز ، سروده جلال طبیب شیرازی ، در سال ۷۳۴ هـ ، با تصحیح و توضیح و مقدمه تحلیلی علی محدث، ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENSIS ، ۲۰۰۱م ۲۳ + ۷۱ + 40 ص ، شامل مقدمه تحلیلی مصحح به فارسی و انگلیسی ، متن مثنوی ، اختلاف نسخ و توضیحات.

بنابر توضیح مصحح محترم ، مولانا جلال الدین احمد بن یوسف بن الیاس طبیب خوافی شیرازی ، دانشمند پزشک ، نویسنده و شاعری معروف در سده هفتم هجری در فارس ، خاصه در دربار شاه شجاع مظفری (۷۶۰ - ۷۸۶ هـ) بوده است . مثنوی گل و نوروز را در ۷۳۴ هـ سروده و به امیر غیاث الدین کیخسرو اینجو حاکم و شاه شیراز اهداء کرده است . اگرچه مضمون اصل داستان و سرگذشت گل و نوروز است ولی شاعر صریحاً اظهار داشته که این منظومه رمزی از زندگی خود او و ساخته اندیشه اوست . مصحح این را بر اساس چهار نسخه تنظیم کرده است:

۱ - ایصوفیه ، استانبول ، ش ۳۸۵۷ ، در مجموعه مورخ ۸۱۶ هـ

۲ - موزه بریتانیا ، لندن ، ش Add.27259 ، مورخ ۸۲۱ هـ

۳ - دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov 14 ، مورخ ۸۳۱ هـ

۴ - موزه بریتانیا در لندن ، ش Or.11330 ، سده دهم.

پانزده منظومه ادبی - عرفانی به فارسی و عربی سروده پانزده شاعر پارسی ، هندی ، رومی و تازی ، تدوین ، تصحیح و توضیح علی محدث ، ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENSIS ، ۲۰۰۴م ، ۲۹۴ + 17 ص، صفحه عنوان انگلیسی :

Fifteen Literary Mystical Poems in Persian and Arabic Written by Fifteen Persian , Indian, Turkish and Arab Poets

شامل ۱۵ متن کامل یا به صورت برگزیده به شرح زیر :

۱ - **محبت نامه** سرودهٔ خواجه فضل الله بن نصوح شیرازی ، شاعر نامدار قرن هشتم هجری ، که در شعر « ابن نصوح » تخلص می کرد. محبت نامه را در شوال ۷۸۸هـ سرود. در تصحیح این مثنوی از نسخهٔ نور عثمانیه ، ترکیه ، ش ۳۷۸۳ مورخ ۸۳۵ هـ استفاده شده که میکروفیلم آن در اوپسالا ، ش 15.3608A.H نگهداری می شود. اگرچه این منظومه عاشقانه به هیأت مثنوی سروده شده است اما گاهی در آن غزلیات شاعر نیز آمده است. محبت نامهٔ حاضر مشتمل بر یک هزار و سه صد و نود و دو (۱۳۹۲) بیت شعر است. (ص ۸۶ - ۷)

۲ - **قلندر نامه** سرودهٔ امیر رکن الدین فخر السادات حسین بن عالم حسینی هروی معروف به امیر حسینی (م: ۷۱۸ هـ) ، شاعر و عارف معروف هرات. منظومهٔ حاضر بر اساس دو نسخه تصحیح شده و هر دو نسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه در استانبول نگهداری می شود با شماره های ۲۰۳۲ ، مورخ ۸۶۱ هـ (فیلم در اوپسالا، ش 15/3191) و ۳۹۷۷ ، بی تاریخ (فیلم در اوپسالا ، ش 15.508 C) ، تعداد ابیات قلندرنامهٔ حاضر شصت و سه (۶۳) بیت است . (ص ۹۱ - ۸۸)

۳ - **قلندر نامه** سرودهٔ مولانا محمد صوفی آملی (مازندرانی) پسیخانی ، از معاریف شعرای ایران که بیشتر دوران شاعری خود را در هند گذراند و همانجا در ۱۰۳۵ هـ درگذشت . مستند چاپ نسخه ایست محفوظ در ایاصوفیه ، استانبول ، ش ۲۸۷۳ ، خط قرن یازده هجری ، که فیلم آن در اوپسالا ش 15.2509 نگهداری می شود. مصحح پیشگفتاری نسبتاً مفصلی دارد در شناسایی عقاید نقطویان و آثاری دربارهٔ آنان و شرح حال صوفی آملی . قبل از قلندرنامه ، دو غزل صوفی نیز چاپ شده است . (ص ۱۲۴ - ۹۳) مطلع قلندرنامه اینست :

مرآت جمال ذوالجلالیم

ما گوهر بحر لا یزالیم

و ترجیع بند آن :

از ما شده آدمی مقدس

مرآت حقیم و نور اقدس

۴ - **گزیده ای از دیوان حیدر هروی** (م : ۹۵۹ هـ)، از شاعران معروف که در بازار ملک هرات پیشه کلوچه پزی داشت و گاه برای تجارت به هندوستان می رفت. گزیده حاضر از روی نسخه اوپسالا، مورخ سده ۱۳ هـ. ش O Nov-389 فراهم آمده است و حاوی ۴۰ غزل و یک قطعه است، جمعاً ۲۴۰ بیت دارد. (ص ۱۴۲ - ۱۲۵)

۵ - **هدیه راز**، سروده شاعری صوفی از قصبه «نوساری» هند، در وصف مشایخ تصوف در هند و معابد و مراقد ایشان، در سالهای ۳۵ - ۱۱۳۲ هـ، بر اساس یگانه نسخه خطی اوپسالا، به خط سراینده، ش O Nov-523، چون نسخه از آغاز افتادگی دارد، نام سراینده به دست نیامد. بیشتر توصیفها از مشایخ احمد آباد (گجرات) است با نام های محبوب عالم پیره شاه عالم، سلطان احمد عالم نواز، بابا احمد، سلطان گنج احمد، احمد کوچه رو، سلطان شاه داود، برادر سلطان شاه داود، مخدوم نصیر الدین، شیخ فتح الله بن مخدوم نصیر الدین، شیخ جمیل الله عرف شیخ صاحب جیو، ملک عبدالصمد عرف میان صاحب، ملک محمدی، محمد پیر شتاب، شیخ ظهیر الدین شیرازی و فرزندان او، پیر جام وغیره، در این منظومه مدح استادش فقیر الله بن فیض الله متخلص به غریب نیز بوده که مصحح آن را حذف کرده است. مرگ پدر شاعر در ۱۱۲۷ هـ و مرگ عم او عزیز الله جمال در ۱۱۲۸ هـ اتفاق افتاد. تعداد ابیات نسخه حاضر (چاپ) ۱۰۲۶ بیت است ولی اصل نسخه که افتادگیها دارد، قطعاً حجم ابیاتش بیشتر ازین بوده است. (ص ۱۹۴ - ۱۴۳). با همه نشانی هایی که در نسخه آمده است، بنده هیچ نام و نشانی ازین مثنوی و مؤلفش را در فهارس هند و پاکستان پیدا نکرد و ظاهراً نسخه اوپسالا منحصر به فرد است.

۶- **مخمس** ، سرودهٔ پیر محمد بن لطف الله نوشهری ، از مریدان سلسلهٔ میر علی همدانی ، بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه ، ش ۴۷۹۲ ، فیلم در اوپسالا ، ش MF. 15, 1095 ، فقط ۱۲ بند ، با مطلع :

یار از پی اظهار قدم تاخت یگانه جام می و جانانه طلب بزم شهانه
درد سر ما بیش مده شیخ زمانه ما جنگ نداریم چو زاهد ز چغانه
ساقی به من امروز بده رطل گرانه

(ص ۱۹۹ - ۱۹۵)

۷- **ساقی نامه** ، از سرایندهٔ « نظم العقاید » در سال ۱۱۸۸ هـ . نظم العقاید ، شرحی منظوم بر عقاید نسفی است. به گمان مصحح شارح از حدود بخارا است ، ولی چون نسخه در دست از آغاز افتادگی دارد، بنابر این نام ناظم معلوم نشد. در ابیات آغازین این منظومه (نظم العقاید) ساقی نامه ای - و به تعبیر دقیق تر سوگند نامه ای - در ۱۸ بیت نیز مندرج است . بر اساس نسخهٔ اوپسالا ، مورخ ۱۲۳۸ هـ .ش O Nov 437 (ص ۲۰۴ - ۲۰۱)

۸- **پند افلاطون به ارسطو** سرودهٔ مجد خوافی ، که روضهٔ خلد را در ۷۳۷ هـ . تألیف کرده بود . این پند نامه در ۲۳ بیت است ، بر اساس نسخهٔ عاطف افندی ، استانبول ، سدهٔ ۱۱ هـ . ش ۲۲۵۷ که فیلم آن در اوپسالا ، ش 15.483 محفوظ است . (ص ۲۱۰ - ۲۰۵)

۹- **پند نامهٔ انوشیروان**، از سراینده‌ای ناشناخته، بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه، ش ۳۷۸۰ (فیلم در اوپسالا ، ش 15.2808) مشتمل بر ۱۰۱ پند به نثر و ۱۰۸ بیت شعر. (ص ۲۲۱ - ۲۱۱) . نمونه :

چو باشد نشست تو با مهتران منه پای بر پایهٔ دیگران

۱۰- **پند نامه** ، سرودهٔ الله یارصوفی سمرقندی نقشبندی، (م: ۱۱۳۳ هـ) مؤلف مسلک المتقین . برگزیدهٔ ۶۱ بیت از میان حدود ۶۰۰ بیت ، بر اساس نسخهٔ اوپسالا ، ش O Nov - 395 با مطلع :

الهی نور مقصودم ز درگاه
بکن تابنده تا بنده رود راه
(ص ۲۳۰ - ۲۲۳).

۱۱ تا ۱۳ - سه منظومه از فرقه حروفیه (ص ۲۵۵ - ۲۳۱):

۱ - مخزن رموز از نصر الله بن حسن نافجی ، در ۸۲۵ هـ

۲ - کنز نامه تألیف بایزید گیلانی حروفی زنده در ۹۹۴ هـ ، به انتخاب و
نظم جلال سافر شاه ؛

۳ - القصیده التائیة فی تبیین اعتقادات الحروفیة ، از شاعر حروفی مذهب که
اسمش معلوم نیست . بر اساس نسخه موزة مولانا ، قونیه ، ش ۱۶۴۴ مورخ
۹۹۳ هـ

۱۴ - تخمیس الخمریة لشرف الدین عمر بن الفارض المصری ، خمسه
شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا الرومی (م : ۹۴۰ هـ) بر اساس
نسخه حالت افندی ، سلیمانیه ، استانبول ، ش ۳۳۹ ، بدون تاریخ . (ص ۲۶۹ -
۲۵۷).

۱۵ - قلاده الدرّ المنثور فی ذکر البعث و النشور ، نظمها عبدالعزیز بن
احمد بن سعید الدیرینی المصری (م : ۶۹۴ هـ) ، بر اساس دو نسخه اوپسالا ،
ش O Nov - 606 بی تاریخ و دیگری در ضمن خریده العجائب و فریده
الغرائب ابن الوردی ، ش Osp-18 سده ۱۰ هـ . (ص ۲۸۰ - ۲۷۱)
در پایان کل مجموعه ، فهرست های گوناگون دارد از نوع : لغات و
ترکیبات ، امثال و اصطلاحات ، آیات قرآن ، احادیث ، کلمات و شطحیات
صوفیان ، فهرست منابع .

بیست متن فلسفی - عرفانی به پارسی و تازی ، تدوین ، تصحیح و توضیح علی
محدث ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENSIS ، ۲۰۰۸ م ، ۳۶۰
+ 22 ص . صفحه عنوان انگلیسی :

Twenty Philosophical Mystical Texts in Persian and Arabic

۱- **فتوت نامه** ، املاء و تقریر خواجه عبدالله انصاری هروی (م : ۴۸۱ هـ). در صحت انتساب این فتوت نامه به خواجه انصاری ، مصحح مقایسه ای بین منازل السائرین و طبقات الصوفیه خواجه انجام داده و همگونی های سبک نگارشی در بین آنها دیده است. چاپ حاضر بر اساس یگانه نسخه آن موجود در مجموعه رسائل در ایاصوفیه ، ش ۲۰۴۹ (میکروفیلم در اوپسالا، ش MF 15: 587-588) است . (ص ۳۳ - ۷) . مصحح در دیباچه خود خواجه انصاری را یکی از بزرگترین دشمنان خرد و اندیشیدن در طول تاریخ تمدن ایران قلمداد کرده است ! (ص ۱۰) وشواهد آن را از مقدمه دکتر محمد سرور مولائی بر طبقات الصوفیه (تهران ، توس ، ۱۳۶۲ ش) آورده است.

۲- **دیوان حسن شمشیری** ، مولانا حسن شمشیری از مشاهیر صوفیه بوده است و تنها منبع برای شرح حال او کتاب بلاغة المراد تألیف یکی از شاگردان او عید عاشق خوشانی در ۷۱۹ هـ در شهر نهاوند است و در آن سال استادش (حسن شمشیری) هنوز در قید حیات بوده است . از اشعار اومستفاد می گردد که به وحدت وجود معتقد و طرفدار سماع بوده است . این اشعار از اوست:

ما گم شدگان وصل اوییم	آسوده ز هجر و جستجوییم
از هفت جحیم می نترسیم	وان هشت بهشت می نپوییم
چو نیست شدیم ، خود بدیدیم	کو هست چو ما، و ما چو اوییم
هم غرق شدیم در انا الحق	هم مست چو بایزید خوییم
از عشق رخس عجب مدارید	گر لاف زنییم که ما ازوییم

در کتابخانه سلیمانیه ، استانبول، مجموعه ایست بشماره Husnu 665 مشتمل بر دیوان حسن شمشیری ، دیوان عید عاشق خوشانی (نک : پس از این) و بلاغة المراد که در ۷۳۸ هـ به قلم خواهر زاده خوشانی کتابت شده است. در مجموعه بیست متن، این دیوان در صفحات ۴۴ - ۳۵ قرار دارد.

۳ - **دیوان عید عاشق خوشانی** متخلص به « جشنی » مؤلف بلاغة المراد که ذکرش گذشت و در آن کتاب نیز اشعار مولف آمده است . مؤلف در آخر بلاغة المراد اشاره به تألیفات فراوان خود کرده است که مصحح فقط یکی از آنها - كفاية السالكين - را نام برده است. مؤلف دیوان جداگانه نیز دارد مشتمل بر ۱۸۹ بیت که درین مجموعه ، در صفحات ۶۹ - ۷۵ چاپ شده است. او نیز مانند مراد خود - حسن شمشیری - در اشعار خود قائل به وحدت وجود و سماع است ، چنانکه می گوید:

من آن ظلّ خداوندم که باکس نیست پیوندم درخت هست برکندم، هم آفتاب و ظللاستم

۴ - **منتخب آداب سماع** ، از ابوالمفاخر یحیی باخرزی (م : ۷۳۶ هـ) مؤلف اوراد الاحباب و فصوص الاداب ، رساله حاضر گزیده ای از فصّ آداب السماع از کتاب اوراد الاحباب اوست به همت ادیبی دیگر نزدیک به زمان مؤلف . بقول مصحح رساله حاضر بسیاری از اغلاط یا مبهمات یا وجوه معلق نسخه چاپی اوراد الاحباب (۲) را تصحیح می کند. این چاپ براساس نسخه ایصوفیه ، استانبول ، ش ۴۷۹۲ (فیلم در اوپسالا، ش MF 15. 1097) انجام گرفته است . (ص ۱۰۰ - ۷۱)

۵ - **آداب درویشی** ، از کمال الدین حاجی محمد خوبشانی معروف به مخدوم اعظم (د: ۹۳۸ هـ) . یکی از خلفای او شیخ عماد الدین فضل الله بُرزش آبادی بوده است (۳) رساله حاضر در آداب صوفیانه است از نوع خدمت ، صحبت با شیخ ، خلوت ، حرمت داشتن درویشان دیگر را . در آن گفته است:

« اگر کسی از قضا به خانقاه آمده سکون اختیار کند ، تا سه روز اکرام و حرمت او به طریق مهمان به جای آرند. بعد از آن خادم احوال او را تفتیش کند ، اگر ذوق و داعیه درویشی در باطن او مخمّر گشته است او را به حکایات دلکش جان فریب و موعظت های ناشکیب از احوال مشایخ امیدوار و دلگرم سازند و به خدمتی که مناسب حال او باشد وی را مشغول

گردانند و الا رخصتش دهند و خانقاه را فرمایند بدن غلوز خانه [کذا] و لوند خانه نسازند.» (ص ۱۲۰)

چاپ این اثر مبتنی است بر یگانه نسخه خطی کتابخانه لالا اسماعیل، استانبول، ش ۱۳۹، مورخ ۱۰۲۴ هـ که میکروفیلم آن در اوپسالا، ش MF. 15: 2917 موجود است.

۶ - **مکتوب امین الدین محمد کازرونی** (د : ۷۴۵ هـ) به درویش علی بن حاجی ارشد، بر اساس نسخه ایاصوفیه، ش ۴۷۹۲ (میکروفیلم در اوپسالا، ش MF 15: 1093, 1100) مورخ ۸۱۶ هـ. نویسنده نامه از عرفای معروف فارس بود و منصب شیخ الاسلامی فارس به عهده داشت، ولی هویت دریافت کننده نامه معلوم نیست. (ص ۱۲۴ - ۱۲۱)

۷ - **اندرزنامه محمود بن فضل**، درباره نویسنده چیزی معلوم نیست. مصحح احتمال داده است که وی از عارفان قرن هشتم هجری است. اندرز نامه او یکی از نمونه های خوب نثر فارسی و یاد آور گفتار های خواجه عبدالله انصاری است، بلکه به گفته مصحح: «از نوشته های خواجه عبدالله بلیغ تر است و هم عمیق تر. نویسنده آن عارفی خوش فکر و ادیبی خوش بیان بوده است.» (ص ۱۲۶)

«خلق دو چیز با دو چیز غلاط [کذا : خلط] کرده اند، گفت و شنید با علم و عمل. چون بشنیدند پنداشتند که بدانستند، و چون باز گفتند، پنداشتند که به عمل آوردند.» (ص ۱۲۷)

اساس چاپ بر نسخه خطی ایست در ایاصوفیه، ش ۴۷۹۲ مورخ ۸۱۶ هـ (میکروفیلم در اوپسالا، ش MF. 15:1094) (ص ۱۳۱ - ۱۲۵)

۸ - **مُعْتَقَد ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی** (م ۳۷۱ هـ)، یکی از شاگردان او ابوالحسن علی بن محمد دیلمی سیرت ابن خفیف شیرازی را به زبان عربی نوشته بود، همین ابوالحسن دیلمی مُعْتَقَد استاد خود را تألیف به املاء کرده است و زین الدین ناینی از ادبای احتمالاً سده هشتم هجری به فارسی ترجمه کرده است که درباره این مترجم اطلاعی در دست نیست. این

مُعْتَقَد در چهار فصل است : شناخت خدای تعالی ، پیامبری ، ایمان و اعتقاداتی چند ، اعتقادات صوفیه . تصحیح بر اساس نسخه ایاصوفیه ، ش ۴۹۷۲ ، مورخ ۸۱۶ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ش MF 15: 1094) است . (ص ۱۴۹ - ۱۳۳).

۹ - **مُعْتَقَد ابواسحاق رکن الدین ابراهیم بن محمد اسفراینی** (م ۴۱۸ هـ) ، از متکلمان شافعی مذهب اشعری العقیده . ترجمه فارسی از ترجمی ناشناخته . در چند فصل : توحید ، صفات خدای تعالی ، اصول هواها و عقاید باطله ، نکات متفرقه . بر اساس نسخه کتابخانه شهید علی در استانبول ، ش ۲۷۰۳ ، مورخ ۷۸۹ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 646) تصحیح شده است . (ص ۱۶۳ - ۱۵۱).

۱۰ - **مُعْتَقَد شاه نعمت الله ولی کرمانی** (م ۸۳۴ هـ) . بر اساس اعتقاد نامه حاضر نعمت الله ولی آشکارا سنی است ، بر خلاف آنچه شیعه بودن او در ریحانة الادب (ج ۶ ، ص ۳۴۲ - ۳۳۹) و تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفا (ج ۴ ، ص ۲۳۲ - ۲۲۹) آمده است . مصحح در پیشگفتار خود راز بقای فرقه نعمت اللهیه را در مقایسه با سائر فرق تصوف ایرانی که برافتاده اند ، شرط امر به معروف و مؤدی نشدن به فتنه برشمرده است یعنی پیروان نعمت الله اجازه ندارند بر ضد ظلمه و حکومتها و دولتها هر چند ظالم باشند ، مخالفت کنند . (ص ۱۶۹). نسخه اساس در ایاصوفیه ، استانبول ، ش ۴۷۹۲ ، مورخ ۸۱۶ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 1094) بوده است . (ص ۱۷۸ - ۱۷۱).

۱۱ - **فرقه های متصوفه** ، از نجم الدین عمر بن عمر محمد نسفی (م : ۵۳۷ هـ) . نسفی در رساله حاضر فقط مثال صوفیه را یاد کرده است . در دیباچه می گوید:

«بدان که اهل تصوف ... در زمان ما ... دوازده فریق گشته اند. یازده فریق که در راه بدعت و ضلالت می روند» (ص ۱۸۳). و سپس مذهب هر یکی را بیان کرده است و در آخر، مذهب آن یکی گروه را که بر حق است ،

گفته است (ص ۱۸۷ - ۱۷۹). همان رساله ایست که گاهی به ملا احمد اردبیلی و شیخ بهایی نیز نسبت داده شده است. بر اساس دو نسخه خطی تصحیح شده است ، یکی به فارسی در کتابخانه دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov. 404 بدون تاریخ ولی جدید ، و دیگری به عربی در کتابخانه شهرداری اسکندریه در مصر ، ش ۳۹۲۵ ، مورخ ۱۰۸۶ هـ . ازین به بعد درین مجموعه نصوص عربی است :

۱۲ - **فَرَقِ الْمَتَصَوِّفَةِ** ، نجم الدین عمر بن محمد النسفی (م ۵۳۷ هـ). مصحح معتقد است که اصل این رساله را نسفی به فارسی نوشته بود و مترجمی ناشناخته آن را به تازی ترجمه کرده است. و نصّ فارسی این رساله در صفحات ۱۸۷ - ۱۷۹ چاپ شده است چنان که گذشت . بر اساس نسخه کتابخانه شهرداری اسکندریه در مصر ، ش ۳۹۲۵ ، مورخ ۱۰۸۶ هـ (ص ۱۹۴ - ۱۸۹).

۱۳ - **تفسیر آیه النور** ، شیخ رئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا (م ۴۲۸ هـ) تصحیح بر اساس مجموعه خطی در دانشگاه استانبول ، ش ۱۴۵۸ ، مورخ ۴۰ - ۱۲۳۶ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 3254, 3457) است . (ص ۲۰۲ - ۱۹۵).

۱۴ - **شرح القصیده الروحانیة**، لشمس الدین محمد بن اشرف الحسینی السمرقندی (م ۷۲۲ هـ) شرح از دانشمندی ناشناخته . مصحح در پیشگفتار خود به کمک بروکلیمان ، کشف الظنون ، ایضاح المکنون و هدیه العارفین ۱۲ اثر سمرقندی را معرفی کرده است که همه به عربی است. سمرقندی قصیده قافیة خود را در ۲۰ بیت به اقتفا از قصیده عینیة ابن سینا سروده است . شارح که نامش معلوم نیست ، از معاصران مؤلف است . وی مردی دانشمند بوده و تألیفاتی دیگر نیز داشت. چاپ حاضر بر اساس نسخه ای کهن ایاصوفیه ، ش ۴۰۷۲ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 3111) مستند است . (ص ۲۲۶ - ۲۰۳).

۱۵ - رسالة في الفتوة از کمال الدین عبدالرزاق الکاشانی (م ۷۳۰ یا ۷۳۶ هـ) از مشایخ سهروردیه و خلیفه نور الدین عبدالصمد بن علی اصفهانی. وی تحفة الاخوان فی خصائص الفتيان را نخست به تازی نوشته و سپس خود به فارسی تحریر کرده است. (۴) وی فتوت نامه بزبان فارسی نیز دارد. رسالة حاضر دو صفحه بیشتر نیست. بر اساس نسخه ایاصوفیه، ش ۴۸۷۵، مورخ ۷۵۴ هـ (میکروفیلم در اوپسالا، ش MF 15: 3085) تصحیح گردیده است. (ص ۲۳۴ - ۲۲۷).

۱۶ - الاربعون حديثاً في طلب العلم، از محمد بن محمد منتسب به دهقان غازی سمرقندی (زنده در ۹۱۳ هـ). بر اساس نسخه خطی دانشگاه اوپسالا، ش O Nov. 196 مورخ ۹۱۳ هـ (ص ۲۵۰ - ۲۳۵).

۱۷ - فضل القيام بالسلطنة، از جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی (م ۹۱۱ هـ)، مجموعه ۲۲ حدیث در مُلک داری. بر اساس نسخه خطی دانشگاه اوپسالا، ش O St. 99، مورخ حدود ۹۹۲ هـ (ص ۲۶۱ - ۲۵۱).

۱۸ - افادة الخبر بنصه في زيادة العمر و نقصه، تألیف سیوطی. مجموعه احادیث در طول عمر. بر اساس نسخه خطی دانشگاه اوپسالا، ش O St. 99 مورخ ۹۹۳ هـ. (ص ۲۶۹ - ۲۶۳).

۱۹ - الباحة في السباحة، تألیف سیوطی. مجموعه احادیث در شناگری، بر اساس نسخه خطی دانشگاه اوپسالا، ش O St. 99 مورخ حدود ۹۹۲ هـ (ص ۲۸۲ - ۲۷۱).

در پایان سه رساله سیوطی مصحح مطلبی به عنوان « چند کلمه درباره سیوطی» آورده و گفته: « او همان قدر که در ادبیات و علوم نقلی توانا... است در اندیشیدن مردی ناتوان است. کتب حدیث او که سلطه او را بر متون حدیث نشان می دهد، در عین حال آینه ای است از انحطاط فکری جامعه اسلامی و انحرافات و دروغ ها که به نام حدیث بر پیامبر بسته اند.»

(ص ۲۸۰). سپس مصحح بین سیوطی و ملا محمد باقر مجلسی (م): (۱۱۱۱هـ) مقایسه ای جالب کرده و گفته که مجلسی وابسته به دربار صفوی بوده است و مأموریت او تعمیق مرزبندی بین شیعه و سنی بوده است. مجلسی در مقایسه با سیوطی ذوق ادبی ندارد و از عالم شعر فاصله دارد و محدثی متوغل در حدیث است و حدیث را به نفع سلاطین صفویه توجیه و تفسیر می کند. مصحح این مقایسه را باین نتیجه گیری پایان داده است: «آن هر دو (سیوطی و مجلسی) از جمله آنان اند که پرچم انحطاط جامعه اسلامی را به اهتزاز در آوردند، تا چند قرن بعد با سقوط قاجاریه در ایران و عثمانیان در ترکیه، کشور اسلامی به نقطه ای برسد که عبرت آور است.» (ص ۲۸۲)

۲۰ - نسیم السحر فی مدح من بشر و أندر، تخمیزی است بر دیوان الوتریات فی مدح افضل المخلوقات، به سبک صوفیانه، سروده مجد الدین محمد بن ابی بکر بن رشید بغدادی مشهور به وتری (م: ۶۶۲ هـ). عنوان «نسیم السحر...» از سوی مصحح است. نسخه خطی این کتاب در دانشگاه اوپسالا، ش O Nov. 743 موجود است، چون نسخه زیبا و هنری و قدیمی است، به جای چاپ حروفی، مصحح به چاپ فاکسیمله آن ترجیح داده است و ۸ صفحه آن بسیار با کیفیت عالی و رنگی چاپ شده است.

به دنبال آن پیوستی است در معرفی نسخه خطی **مثنوی جلال و جمال** (۵) سروده امین الدین محمد نزل آبادی بیهقی سبزواری (م: حدود ۸۵۵ هـ) که در دانشگاه اوپسالا (ش O Nov. 2) نگهداری می شود. این نسخه از نظر هنری بسیار نفیس و با ۳۴ مینیاتور شاهکار ممتاز است، بخط نستعلیق عالی سلطان علی (قاینی) در هرات به سال ۹۰۸ هـ و «به گفته نسخه شناسان بین المللی یکی از ده نفیس ترین نسخه خطی موجود در جهان است.» چندی پیش در ۲۰۰۲م دانشگاه اوپسالا این نسخه را به طور کامل و به صورت تصویری روی لوح فشرده (سی دی) منتشر کرده است. آقای محدث بر این نشر تصویری نیز مقدمه ای نوشته است که اکنون با تجدید نظر در کتاب حاضر قرار گرفته و از کل ۳۴ مجلس تصویر فقط ۸ مینیاتور آن با کیفیت بسیار بالا چاپ شده است. مصحح در گفتار خود معرفی منظومه، شرح حال

سراینده و شرح حال ممدوح اوست ، بخش دوم مقاله که ترجمه ای از مقاله آقای Lamm به فارسی است ، تفسیر مجالس نقاشی این نسخه است البته با تجدید نظر مترجم.

خواندن نسخه های خطی به قلم های گوناگون و شیوه های مختلف ، و یا از روی میکروفیلم های کمرنگ کاری آسان نیست و هر کسی به تصحیح متون خطی سروکار دارد ، از دشواری این راه آگاه است. ولی آقای علی محدث با آن سابقه ممتد حشر و نشر با مخطوطات و طبعاً آموزش چنین کارها در کنار والد مرحوم خود ، از عهده این کار خوب بر آمده است. ایشان برای هر رساله درین دو مجموعه ، پیشگفتار های جداگانه نوشته و در آن به اجمال به شرح حال مؤلف و موضوع و معرفی نسخه یا نسخه های خطی آن اثر پرداخته است. برای تحقیق در چنین موضوعات گسترده که گاهی از عرب و عجم و گاهی از عثمانی و هند و ماوراء النهر سر بر می آورده ، منابع کمی شایسته و بایسته در کتابخانه های سوئد در دسترس نداشتند و فقط از منابع معروف همگانی که در آنجا پیدا می شوند ، استفاده کرده اند و دست ایشان از کتابهای جدید که درین موضوعات در قلمرو فارسی به طبع رسیده اند ، کوتاه بوده است . با این همه باید به ایشان دست مریزاد گفت .

مصحح اگرچه توضیحی نداده که این متون به چه ترتیب و نظمی گرد آمده است ، اما خواننده یک گونه نظم موضوعی را در آن حس می کند و رساله هایی که در یک موضوع است ، کنار هم قرار گرفته است. کیفیت چاپ هر سه کتاب مطلوب است ، ولی نباید از نظر دور داشت که این مجموعه در کشور سوئد توسط کسی حروف چینی و صفحه آرایی شده است که حرفه ای نبوده است . مصحح به این مشکل کامپیوتری را در ابتدا اشاره کرده است و عذر ایشان موجه است.

پانوشته ها:

۱- ازین گونه کتابها است :

افشاریان ، مهراں : فتوت نامه ها و رسائل خاکساریه (سی رساله) انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران ، ۱۳۸۲ ش.

افشاریان ، مهران و مهدی مدائنی : چهارده رساله در باب فتوت واصناف ، نشر چشمه ، تهران ، ۱۳۸۱ ش.
 پور جوادی، نصر الله: زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی ، انتشارات هرمس ، تهران ، ۱۳۸۵ ش.
 شفیعی کدکنی، محمد رضا : قلندریه در تاریخ : دگردیسیهای یک ایدئولوژی ، انتشارات سخن ، تهران ، ۱۳۸۶ ش.

۲- یعنی اوراد الاحباب به تصحیح ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵ ش.
 ۳- خوبشانی برای برزش آبادی « ارشاد نامه » ای نوشته بود که نسخه ای ازین در کتابخانه گنج بخش ، اسلام آباد ، بشماره ۵۳۵۰ موجود است و بر اساس همان آقای داود ملک تیموری همراه با ارشاد نامه شیخ کمال الدین شکر الله اسفراینی چاپ کرده است. نک : « دو ارشاد نامه » در مجله دانش ، اسلام آباد ، شماره ۱۴ ، تابستان ۱۳۶۷ ش ، ص ۸۴ - ۷۱. ناگفته نماند که شرح حال و افکار خوبشانی در دو منبع به تفصیل آمده که هر دو تاکنون چاپ نشده است؛ یکی جامع السلاسل از مجد الدین علی بدخشانی و دیگری جاده العاشقین از شرف الدین حسین خوارزمی.

۴- تحفة الاخوان کاشانی همراه با متن فارسی آن به کوشش سید محمد دامادی به توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران چاپ شده است.
 ۵- جلال و جمال از سوی مرکز نشر دانشگاهی ، تهران چاپ شده است. دکتر نصر الله پور جوادی در کتاب زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی نیز ازین مثنوی یاد کرده است .



اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه سفرنامه و تاریخ



« مسائل جغرافیایی تاریخی خراسان در « سفرنامه ناصر خسرو »

چکیده:

سفرنامه ناصر خسرو دارای مطالبی است که بطور مستقیم و غیر مستقیم به خراسان ارتباط دارد. به همین سبب حایز اطلاعات جغرافیایی تاریخی، دربارهٔ مرو، مروالرود، جزحان، شورغان، سمنگان، طالقان، نیشابور، سرخس و... می باشد. قسمت پایانی آن تصویری از خراسان قرن پنجم را وا می نماید. ناصر خسرو در یادداشت های خود مطالب ناگفته ای همچون نکات ریزی در مورد حاکمان و مسافت میان شهرهای بزرگ آن دوره را دقیقاً متذکر شده و به عدالت و ستمگری حاکمان و وضع امن و ناامنی مناطق مختلف اشارتهایی روشن کرده است. باید توجه داشت که ناصر خسرو سیاحی است صداقت شعار نه مورخ کامل عیار! واژه های کلیدی: سفرنامه ناصر خسرو، مسائل جغرافیایی تاریخی، خراسان، فرسنگ.

معلوم است، سفرنامه که منسوب به ناصر خسرو است، مجموعاً تصویرها و برداشتهای مؤلف از سفرهایی که در طول هفت سال داشته است، می باشد. این اثر از لحاظ حجم در مقایسه با آثار دیگر ناصر خسرو کوچکتر است. جایگاه و اهمیت سفرنامه به عنوان یک شاهکار ادبی در تاریخ ادب فارسی به طور کافی نشان داده شده است. (۱)

طبق نظر اغلب محققین و پژوهشگران «سفرنامه» ناصر خسرو به دلیل تصویرهای مشخص و مستندش بدون شک یکی از منابع و مأخذ ارزندهٔ تاریخی زمان سلجوقیان به شمار می آید. این دسته از محققین تأکید بر آن دارند که اطلاعات ناصر خسرو چه از نگاه تاریخی، چه از دید جغرافیایی درست و مستند اند. (۲)

این ارزیابی شاید برای بخشهای سفرنامه که مربوط به جهان عرب است، صدق داشته باشد، ولی برای بخشهایی که در رابطه با خراسان نوشته شده اند، جای تأمل دارد.

در واقع "سفرنامه" دارای مطالبی نیز می باشد که مستقیم و غیر مستقیم مربوط به خراسان است. اطلاعات سفرنامه دربارهٔ مزیت شهرهای نواحی خراسان و وضع اجتماعی آنها قابل توجه است، ناصر خسرو نسبت به شگردهای خاصه کشور داری خراسانیان از قبیل حاکم، امیر، متصرف رئیس شهر، و ... توجه ویژه ای دارد. (ر . ک به صص : ۱، ۱۰۸، ۱۰۹ مقایسه سلاطین مصر و خراسان صص ۶۳ - ۶۴)

ناصر خسرو به عنوان سیاح آگاه زمینه، مشاهده های خویش سعی کرده است. تأکید به واقعیت و درستی گزارشهایش نماید. به این منظور وی بارها مراجعه به جلوس و عهد امارات امرا و حکما کرده است که برخی از این نوشته هایش مستقیم و غیر مستقیم با تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان مربوط می گردد. چنانچه، ناصر خسرو در آغاز کتاب سفرنامه نوشته است :

« در ربیع الاخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه که امیر خراسان ابو سلیمان جفری یک داوود میکال بن سلجوق بود، از مرو رفتم، به شغل دیوانی، و به پنج دیه مروالرودم که در آن روز قرآن رأس و مشتری بود » (ص ۱) .

اطلاعات سفرنامه ناصر خسرو همچنین برای تحقیق برخی از مسائل جغرافیایی تاریخی خراسان مفید است. یادداشت و نوشته های وی درباره مرو، مروالرودم، جزحان، شبورگان، سمنگان، طالقان، نیشابور، سرخس، کوان، بلخ، طبس، تون، گناباد، قاین و ... در مجموع می تواند برای بررسی مسائل کلی جغرافیای تاریخی خراسان سودمند باشد.

مهمترین بخش سفرنامه که به طور مستقیم مربوط به مسائل خراسان قرن پنجم است قسمت پایانی آن می باشد. در واقع این بخش از سفرنامه را می توان باب « در وصف خراسان » نامید. این بخش در مقایسه با بخشهای دیگر سفرنامه کمتر مورد توجه محققین قرار گرفته است.

این بخش از سفرنامه در مقایسه با بخشهای دیگر آن بسیار مختصر است. برای بررسی و ارزیابی این بخش از دیدگاه علم تاریخ و جغرافیای تاریخی اقتباس کامل آن در این صفحه خالی از فائده نخواهد بود. مؤلف سفرنامه در باره شهرها و نواحی خراسان نوشته است:

« و به سبب آنکه کاروان دیرتر به راه می افتاد بیست روز در اصفهان بماندم. و بیست و هشتم صفر بیرون آمدم. بدیهی رسیدیم که آن را هیثماباد گویند. و از آنجا به راه صحرا و کوه مسکنان به قصبه نایین آمدم. و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود. و از نایین چهل و سه فرسنگ برفتیم و به دیه گرمه از ناحیه بیابان - که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد رسیدیم. آن موشعی گرم است و درختهای خرما بود. و این ناحیه کوفجان داشته بودند، در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی، این ناحیه از ایشان بسته، و نایی از آن خود به دیهی که حصارکی دارد و آن را پیاده می گویند - بنشانده، و آن ولایت را ضبط می کند، و راهها ایمن می دارد، و اگر کوفجان به راه زدن روند سرهنگان امیر گیلکی به راه ایشان می فرستد و ایشان را بگیرند و مال بستانند و بکشند. و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده و خدای، تبارک و تعالی، همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و بر روانهای گذشتگان رحمت کند. و در این راه بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته اند و مصانع، که آب باران در آنجا جمع شود. به مواضعی که شورستان نباشد ساخته اند. و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند، و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آنجا آسایشی کنند. و در راه ریگ روان دیدیم عظیم، که هر که از نشان بگردد، از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود. و از آن بگذشتیم، زمین شوره بدید آمدبرجوشیده، که شش فرسنگ چنین بود، که اگر از راه کسی یک سو شدی فرو رفتی. و از آنجا به راه رباط زبیده که آن را رباط مرا می گویند برفتیم. و آن رباط را پنج چاه آب است که اگر آن رباط و آب نبودی کس از بیابان گذر نکردی. و از آنجا به چهار دیه طبس آمدم، به دیهی که آن را رستاباد می گفتند. و نهم ربیع الاول به طبس رسیدیم. و از سپاهیان تا طبس صد و ده فرسنگ می گفتند.

طبس شهری انبوه است. اگر چه روستا نماید. و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند. خرماستانها باشد و بساتین. و چون از آنجا سوی شمال روند، نیشابور به چهل فرسنگ باشد. و چون سوی جنوب به خبیص روند - به راه بیابان - چهل فرسنگ باشد. و سوی مشرق کوهی محکم است، و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود، و به شمشیر گرفته بود. و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا، چنانکه به شب در سراپها نبتندی. و ستور

در کویها باشد، با آنکه شهر را دیوار نباشد. و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفتمی هر دو را بکشتندی. و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او. و از آنچه من در عرب و عجم دیدم، از عدل و امن، به چهار موضع دیدم: یکی به ناحیت دشت، در ایام لشکرخان؛ دویم به دیلمستان، در زمان امیر امیران جستان بن ابراهیم؛ سیوم به مصر در ایام المستنصر بالله امیر المومنین؛ چهارم به طبس، در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد. و چندانکه بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم. و ما را هفده روز به طبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و به وقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست - ایزد، سبحانه و تعالی، از او خشنود باد - و رکابداری از آن خود با من بفرستاد تا زوزن، که هفتاد و دو فرسنگ باشد.

چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه ای بود که آن را رقه می گویند، آبهای روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دیهها و مزارع تمام دارد. نهم ربیع الاول از رقه برفتیم و دوازدهم ماه به شهر تون رسیدیم. میان رقه و تون بیست فرسنگ است. شهر تون شهری بزرگ بوده است، اما در آن وقت که من دیدم اغلب خراب بود. و بر صحرائی نهاده است و آب روان و کاریز دارد. و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت. گفتند در این شهر چهارصد کارگاه بوده است، که زیلو بافتندی. و در شهر درخت پسته بسیار بود و در سرایها. و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد می رفتیم، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند، چند نفر از بیم خود را درچاه کاریز افکندند بعد از آن، از آن جماعت یکی را پدری مشفق بود، بیامد و یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند. هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد به بن چاه رسید رسن در آن پسر بست و او را مرده برکشیدند. و آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می رود و آن را گفتند کیخسرو فرموده است کردن.

و بیست و سوم شهر ربیع الاخر به شهر قاین رسیدیم و از تون تا آنجا هجده فرسنگ می دارند، اما کاروان به چهار روز تواند شدن که فرسنگهای گران است. قاین شهری بزرگ و حصین است و گرد شهرستان

خندقی دارد و مسجدی آدینه به شهرستان اندر است. آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگ است چنانکه در خراسان از آن بزرگتر ندیدم، و آن طاق نه در خور آن مسجد است. و عمارت عمه شهر به گنبد است و از قاین چون به جانب مشرق شمال بروند به هجده فرسنگی زوزن است. و جنوبی تا هرات سی فرسنگ است. به قاین مردی دیدم که او را ابومنصور محمدبن دوست می گفتند، از هر علمی با خبر بود، از طب و نجوم و منطق چیزی. از من پرسید که: «چه گویی، بیرون این افلاک و انجم چیست؟». گفتم: «نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاک است و بر دیگر نه». گفت: «چه گویی، بیرون از این گنبدها معنی هست یا نه؟ گفتم: چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلک الافلاک و حد آن را گویند که از جز او جدا باشد، و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه چون اندرون باشد». گفت: «پس آن معنی را که عقل اثبات می کند نهایت هست از آن جانب، اگر نه؟ اگر نهایتش هست تا کجاست، و اگر نهایتش نیست نامتناهی چگونه فنا پذیرد؟» و از این شیوه سخنی چند می رفت و گفت که: «بسیار تحیر در این خورده ام». گفتم: «که نخورده است؟» فی الجمله به سبب تشویشی که در زوزن بود از جهت عبید نیشابوری و تمرد رئیس زوزن. یک ماه به قاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا باز گردانیدم. و از قاین به عزم سرخس بیرون آمدیم.

دویم جمادی الاخره به شهر سرخس رسیدیم. و از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم. از سرخس به راه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی - که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است - بیامدیم.

دوازدهم جمادی الاخره به شهر مروالروید رسیدیم، و بعد از دو روز بیرون شدیم، به راه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب رسیدیم، سی و شش فرسنگ بود. و امیر خراسان، جغری بیک ابو سلیمان داود بن میکال بن سلجوق بود. و وی به شبورغان بود، و سوی مرو خواست رفتن، که دارالملک وی بود. و ما به سبب نا ایمنی راه سوی سمنگان رفتیم. از آنجا به راه سه دره سوی بلخ آمدیم و چون به رباط سه دره رسیدیم شنیدیم که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، در طایفه وزیر امیر خراسان است، که او را ابونصر می گفتند. و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم. چون به

دستگرد رسیدیم ثقل و بنه دیدم که سوی شبورغان می رفت. برادرم، که با من بود، پرسید که: « این از آن کیست؟ » گفتند: « از آن وزیر است ». گفت: « شما ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید؟ » گفتند: « کس او با ماست ». در حال شخصی نزدیک ما آمد و گفت: « از کجا می آید؟ » گفتیم: « از حج ». گفت: « خواجه من، ابوالفتح عبدالجلیل، را دو برادر بودند از چندین سال به حج رفته. و او پیوسته در اشتیاق ایشان است و از هر که خبر ایشان می پرسد نشان نمی دهند ». برادرم گفت: « ما نامه ناصر آورده ایم، چون خواجه تو برسد بدو دهیم ». چون لحظه ای برآمد کاروان به راه ایستاد و ما هم به راه ایستادیم. و آن کهتر گفت: « اکنون خواجه من برسد و اگر شما را نیابد دل‌تنگ شود. اگر آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود ». برادرم گفت: « تو نامه ناصر می خواهی یا خود ناصر را؟ اینک ناصر! ». آن کهتر که شادی چنان شد که ندانست چه کند. و ما سوی شهر بلخ برفتیم، به راه میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح به راه دشت به دستگرد آمد و در خدمت وزیر به سوی امیر خراسان می رفت. چون احوال ما بشنید، از دستگرد باز گشت، و بر سر پل جمودکیان بنشست تا آنکه ما برسیدیم. آن روز (سه) شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخره سنه اربع و اربعین و اربعمائه بود. و بعد از آنکه هیچ امیدی نداشتیم و به دفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم و از جان نا امید گشته به همدیگر رسیدیم، و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای، سبحانه و تعالی، را بدان شکرها گزاردیم. و بدین تاریخ به شهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم:

رنج و عنای جهان اگر چه دراز است	با بد و با نیک بی گمان به سر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز	هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر بر گذشتهی گذرانیم	تا سفر ناگذشتنی به در آید

و مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آنجا به مکه و به راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم - غیر آن که به اطراف به زیارتها و غیره رفته بودیم - دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود. و این سرگذشت آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در آنجا خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند،

و مؤاخذت و نکوهش نکنند. و اگر ایزد، سبحانه و تعالی، توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود، آنچه مشاهده افتد با این ضم کرده شود. ان شاء تعالی وحده العزیز. و الحمد لله رب العالمین و الصلوه علی محمد و آله و أصحابه أجمعین. « (ص ۱۰۹ - ۱۱۴)

چنانکه دیده می شود ناصر خسرو ضمن گزارش خویش به مسائل جغرافیایی طبیعی، انسانی، نباتات، حیوانات، وضع شهرها قصبات، روستاها، فاصله شهرها، ولایات، شخصیت‌های معروف برخی از شهرهای خراسان توجه ویژه ای دارد. آشکار است، توضیحا و مشاهدات مولف با زبان بسیار ساده و متین تاجیکی - فارسی بیان شده اند و نسبت به زبان این اثر ایرادی نمی توان گرفت. اما ایرادانی که محققین و پژوهشگران از سفرنامه گرفته اند، اساساً مربوط به اطلاعات آن است. قسمت سفرنامه که مربوط به خراسان است، آری از نواقص نیست و برخی از محققین نسبت به درستی اطلاعات « سفرنامه » ناصر خسرو شک کرده اند. چنانچه، مؤلف کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو» آقای فیروز منصوری ضمن ایراداتش نسبت به گزارش « سفرنامه » در مورد طبس و مسائل مربوط به آن، نوشته است:

« مسیری که سفرنامه نویس ما پیموده (ناین - گرمه - پیاده - چهار دیه) به طبس مسینان می رسد نه طبس گیلکی. طبس گیلکی در حومه و قلمرو سبزوار واقع بوده، و در قرن پنجم هجری اسماعیلیان در آن شهر به فرمانروایی ایران ستمگر گیلکی بر جان و مال مردم حاکم بودند و ساکنان آن ناحیه از جور و ستم آنان امنیت و آسایش نداشتند. « (۳)

برای انکار نوشته های مؤلف « سفرنامه » و تایید فکر خویش، آقای فیروز منصوری از آثار و تألیفات مورخین و جغرافیدانان گذشته اطلاعات مفیدی را ارائه کرده است. (۴)

آقای فیروز منصوری همچنین از نوشته های مؤلف « سفرنامه » در مورد قصبه رقله و شهر تون نیز شدیداً انتقاد کرده و گفته است که « از شهرهای جنوب خراسان، که مجموع آنها را قهستان می نامیدند، هیچ یک در قدیم آب روان نداشته و فعلاً هم ندارد آب این شهرها منحصر به چاه و کاریز است. « (۵)

در مورد کاریز گناباد نیز گفته است:

« نتیجه اینکه چاههای کاریز گناباد هیچگاه سرباز نبوده اند تا کسی خود را در آن فرو افکند و هر چند گاهی مردم از چاهها مرده در آوردند و اگر اطلاع نداشته باشند لاشه انسان و حیوان در چاه بگنجد و آب را آلوده سازد. با این تفصیلات ، ادعای سفرنامه نویس ، دایر بر این که دزدها حمله کردند و چند نفر از بیم جان خود را در چاه کاریز افکندند ، بی اساس است. » (۶)

باید در نظر داشت که ناصر خسروی جغرافیدان و یا مورخ نیست و نباید از گزارشهای وی تصویرها و مشاهدات کاملاً علمی توقع داشته باشیم . وی آنگونه که خود تاکید می کند سیاح است و آنچه که در نظر سیاح روزگارش مهم است به تصویر کشیده است بی سبب نیست که نوشته است :

« و این سرگذشت آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در آنجا خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذات و نکوهش نکنند. » (ص ۱۱۴).

اما از سوی دیگر اطلاعات مؤلف سفرنامه درباره جغرافیایی تاریخی از نظر یک متخصص تاریخ ادبیات فارسی شاید درست باشد ولی از دید مورخ و جغرافی شناسی نوشته های او را مورد جغرافیایی تاریخی نمی توان مطالب پر ارزش علمی برای شناخت مرزو بوم و حدودخراسان خواند. ارزش این بخش سفرنامه از دیدگاه علوم تاریخ و جغرافیایی تاریخی برابر با ارزشهای آثار جغرافیایی و تاریخی مربوط به خراسان نیست. بدین علت در ارزیابی علمی این بخش از سفرنامه نباید تکرار نظر ادبیات شناسان کرد، چرا که معیار ارزش و ارزیابی ادبی دیگر است و معیار ارزیابی تاریخی و جغرافیایی دیگر. این دو عنصر علم را نباید با هم آمیخته کرد.

پیدااست که گزارش مؤلف سفرنامه درباره شهرها و قصبات خراسان در مقایسه با شهرها و ولایات جهان عرب بسیار اندک و حتی پیچیده و متناقض است. چنین به نظر می رسد که ناصر خسرو قبادیانی قصد توصیف مفصل از نواحی خراسان را نداشته است. اگر چه وی در سفر خویش بارها با حوادث تاریخی و اجتماعی مربوط به خراسان رو به رو شده و گاهی هم در زمینه مشارکت و مشاهدات آن کوشیده است تا محل مسافرت خود را از دید تاریخ و جغرافیا تعیین و مشخص نماید. ولی با وجود این اطلاعات و گزارشهای وی بیشتر موارد فقط از لحاظ سبک نگارش و زبان جایگاه پیدا

کرده است. بررسی های ناصر خسرو در زمینه تاریخ و فرهنگ خراسان و مسائل جغرافیایی تاریخی آن از اهمیت شایانی برخوردار نیستند. اگر قرار بر این باشد که هر یک از گزارشهای مؤلف سفرنامه درباره خراسان جزء به جزء و نکته به نکته بررسی شود، مطمئناً برای همه اطلاعات و مشاهدات ناصرخسرو را درباره می توان ایراد گرفت. اگر چه محققین و پژوهشگران (عمدتاً ادبیات شناسان) نوشته های ناصر خسرو را درباره خراسان و جغرافیایی آن اسناد و مدارک دقیق می شمارند، ولی متأسفانه این فکر برای علم تاریخ و جغرافیای تاریخی قابل پذیرش نیست. وسعت بینش و تفکر تاریخی صاحب سفرنامه به این حد نیست که آنرا گزارشهای کاملاً علمی و مستند تاریخی و جغرافیایی بنامیم.

همانگونه که مشاهده می شود ارزش تصویرها و اطلاعات ناصرخسرو از وضع شهر و ولایات خراسان که خود بوده است، یکسان نیست. این فکر که گویا سفرنامه ناصرخسرو در تاریخ ادب فارسی یک اثر جامع فراگیر و نوعی از قاموس مختصر جهان اسلامی قرون وسطا است، کاملاً اشتباه است. این دید در واقع خالی از اغراق نیست البته زبان اثر به تفصیل سادگی و اصالت تاجیکی - فارسی در میان آثار نشر قرن پنجم هجری بی نظیر است ولی ارزش علمی آنرا از نظر علوم تاریخ و جغرافیا نباید در یک ردیف با ارزشهای ادبی اش گذاشت. مهمترین ایرادی که نسبت به این بخش سفرنامه ناصرخسرو از نظر تاریخ و جغرافیا می توان گرفت این است که خواننده هنگام مطالعه این اثر نشانی از تفکر فلسفی، حکمت و عرفان، معرفت و دانش عمیق حکیم ناصرخسرو نمی تواند پیدا کند. این در حالی است که در سفرنامه های دیگر اندیشه مؤلف و شخصیت علمی وی از گزارش ها و تصویرهایش به طور واضح آشکار می گردد.

یادداشت ها و کتابنامه

۱- به اطلاع خوانندگان می رسانیم که کاملترین کتاب شناسی آثار ناصرخسرو توسط محقق شناخته تاجیک پُرفسور رحیم مسلمانیان به همین زودی به زبان فارسی به چاپ خواهد رسید. از این رو از ارجاعات منابع و مأخذ در این زمینه خود داری شد. اما آنچه باید گفته شود این است که تقریباً همه محققین و پژوهشگران ناصرخسرو در رابطه با سفرنامه وی نیز بخشی را اختصاص داده اند. بررسی جایگاه

سفرنامه ناصر خسرو در همه کتب تاریخ ادب فارسی آمده است. متذکر باید شد که سفرنامه ناصر خسرو در ایران و تاجیکستان و اروپا بارها به طبع رسیده است. تحقیق تاریخ چاپ سفرنامه ناصر خسرو خود نیز موضوع جداگانه ای است.

۲- در این خصوص تقریباً در پیشگفتار همه چاپهای سفرنامه سخن به میان آمده است. چنانچه ، ر . ک. به : ره آورد سفر. گزیده سفرنامه ناصر خسرو. تصحیح و توضیح دکتر سید محمد سیاقی. انتشارات سخن تهران، ۱۳۷۰، صص بیست و سه و بیست و چهار. (از بخش « سرآغاز »). از این به بعد ارجاعات به متن سفرنامه همین کتاب داده می شود .

۳- منصوری، فیروز . نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو. شرکت انتشارات چاپش. تهران، ۱۳۷۲ ص . ۱۵

۴- همان منبع ، ص ۱۵۱-۱۵۴

۵- همان منبع ، ص ۱۵۵

۶- همان منبع ، ص ۱۶۰ متذکر باید شد.

برخی از ایراداتی که آقای فیروز منصوری نسبت به اطلاعات مؤلف سفرنامه گرفته است، برای عده ای از محققین و پژوهشگران معلوم بود. عباس اقبال، دکتر یزدانی، دکتر سید منصور سید سجادی و دیگران راجع به تناقض متن سفرنامه تأکید مخصوص داشتند. چنانچه : عباس اقبال. امیر دادحیسی بن آلتون تاق و امیر اسماعیل گیلکی - یادگار، سال سوم، شماره نهم، ص ۵۰؛ همچنین ر. ک به : سیاقی، دبیر. « تعلیقات و توضیحات » در کتاب - ره آورد سفر. گزیده سفرنامه ناصر خسرو ، ص ۱۲۸-۱۲۹ .

دکتر نرگس محمدی بدر*
اعظم قربانی**

« عناصر فرهنگی و اجتماعی در سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجار »

چکیده :

پژوهش در دست، با عنوان « عناصر فرهنگی و اجتماعی در سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجار » نخست با هدف آشنایی هر چه افزون تر با بخش شایان توجهی از ادبیات ایران دوران قاجار، پس آنکه، بازشناسی رخدادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری، علمی و ... دوران قاجار پس از رویارویی با گونه های متفاوت فرهنگ اروپایی، صورت پذیرفته است. سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجار، در شمار ادبیات نگارش یافته و اسناد ارزشمندی است که از دوران قاجار به جا مانده و با پژوهش در داده های آن می توان، بنیان و حقیقت رویدادها را شناسایی و مسیر دگرگشت های فرهنگی و پدیده های اجتماعی را ردیابی کرده و زیرساخت و پایه های فرهنگ کنونی جامعه ی ایرانی را ریشه یابی نمود. همچنین می توان دریافت که چه سان، از کدام گذر و از چه زمانی فرهنگ اروپایی در نمایه ها و چهره های گوناگون، خیزش خود را در جهت ره یابی به جامعه ی ایرانی آغازید.

در این راستا، پس از مطالعه ی اولیه ی کتاب های سفر اول و سفر سوم فرنگستان در مجموع؛ چهار مجلد و به دست آوردن مؤلفه های گوناگون، نسبت به گزینش هفت گفتار کلی «فرهنگ و اجتماع»، «زبان»، «فناوری»، «هنر»، «زنان»، «اقتصاد»، «سیاست» اقدام گردید. شیوه ی تحقیق بر اساس روش تحلیل محتوا و نخست، انجام پیش آزمون « پایلوت استادی » برای استخراج کلی ترین مؤلفه ها و بررسی میزان فراوانی این عناصر می باشد. پس آنکه، گردآوری داده ها، رده بندی عناصر همخوان، اندازه گیری طول نگارش موضوعی داده ها در مقیاس سانتی متر و در پایان، ارائه جدول های

* - استادیار دانشگاه پیام نور - تهران

** - کارشناس ارشد ادبیات فارسی

آماري و نمودار ترسيمی به تفكيك كليہ ی عناصر مورد پژوهش صورت پذيرفته است.

بنابر دستامد مبتنی بر داده ها و برابر با نمودار کلی ترسيمی، بیش ترين بسامد متعلق به گفتار فرهنگ و اجتماع با طول نگارشی برابر با بیست و هفت هزار و هشتصد و هجده سانتی متر و کم ترين بسامد، متعلق به گفتار سیاست با طول نگارشی برابر با سه هزار و صد و سی سانتی متر می باشد. در این نوشتار، تلاش برین بوده تا همسو با معرفی بیش ترين عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه ی اروپایی که مورد توجه ناصرالدین شاه بوده، شواهد مستندی از تأثیرپذیری ایرانیان در رویارویی با فرهنگ غربی و دگرگونی جامعه ی ایرانی از سده های سیزده و چهارده هجری به دست دیگر پویندگان علاقه مند داده شود. شاید در این رهگذر و با بهره گیری از این دست مایه، زمینه ی علاقه مندی دیگر دانشجویان نیز فراهم آید و پژوهش هایی در خور، در ادبیات نوشتاری زبان فارسی و به ویژه، سفرنامه ها و خاطره نگاشت ها صورت پذیرد.

کلید واژه: « فرهنگ، اجتماع، سفرنامه، ناصرالدین شاه قاجار »

مقدمه:

سفرنامه ها از جمله ادبیات نگارشی ارزش مند و زبان سخنگوی تاریخ زندگانی مردم هر عصری می باشند که می توان در باره ی بیش ترين مسایل فرهنگی و اجتماعی، از گونه ی؛ پوشاک، خوراک، ازدواج و ... تا مسایل ریز مذهبی، سیاسی، اقتصادی و دیگر امور، آگاهی های بسیار سودمندی از آنان به دست آورد.

از سده های اولیه ی اسلامی، نگارش دیده ها و رخدادهای سفر، به صورت پراکنده، در جمع برخی از ایرانیان گردشگر متداول بود که در عصر صفویه رونق بیشتری یافت و روز به روز بر اهمیت آن و جمع آورد خاطرات سفر، افزون گشت تا این که به روزگار قاجاریه رسید و نمونه هایی از آن متعلق به زمان ناصرالدین شاه قاجار است که شیفتگی بسیاری به یادداشت رویدادهای روزانه زندگی خویش داشت. از جمله آثار به جا مانده از این دوران، سه سفرنامه ی اروپایی (فرنگستان) ناصرالدین شاه می باشد

که وی رویدادهای هر سه سفر را در ، سادگی، بی پروایی و با دقت نظر به نگارش در آورده است و برای پژوهش های غرب شناسی ایرانیان، از منابع اساسی در ادب فارسی به شمار می آید. این سفرنامه ها از این دیدگاه که شامل بسیاری از عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه ی اروپایی است که تا آن زمان برای ایرانیان ناشناخته بود، از اهمیت به سزایی برخوردار است.

عصر قاجار و به ویژه دوره ی ناصر ی خیزایی از سفر و آمد و شد سفیران، امیران، گردشگران، دانشجویان، تبلیغ گران مذهبی، بازرگانان و ... به پا خاست. مسافرت هایی که ره آورد آن، رویایی دو فرهنگ بود. در این میانه، سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه، در حقیقت نمایانگر کنش و واکنش دو فرهنگ اروپایی و ایرانی در این رویارویی است.

ناصرالدین شاه شیفتگی و پایبندی بسیاری به نگارش روزانه ی خاطرات خویش داشت و با هر شرایطی، در انجام آن کوشا بود به طوری که می نویسد: « امروز، صبح شنبه، دادم فخرالدوله نصفه کاره نوشت. باقی را گفتم خانم باشد، شب بنویس. شب که شد، گفتند رفته است خانه اش... بقیه ی روزنامه را با شدت درد دست راست، که کف دستم دنبال بسیار بدی در آورده و چنان درد می کند مثل این که توی کوره ی آتش گذاشته اند، نوشتم » (۱).

سفرنامه های فرنگستان شاه قاجار، ادبیات نگارش یافته ی ارزش مندی است که با پژوهش در داده های آن، می توان، بنیان و حقیقت رویدادها را شناسایی و مسیر دگرگشت های فرهنگی و پدیده های اجتماعی را رد یابی کرده و زیرساخت و پایه های فرهنگ جامعه ی کنونی ایران را ریشه یابی نمود. هم چنین می توان دریافت که چه سان، از کدام گذر و از چه زمانی، فرهنگ اروپایی در نمایه ها و چهره های گوناگون، حرکت خود را در جهت ره یابی به جامعه ی ایرانی آغازید. رویارویی ایرانیان با مردم جوامع غربی، در دوران قاجاریه در پی افزونی آمد و شدها و چهره به چهره شدن فرهنگ جامعه ی سنتی ایران با فرهنگ غربی، وسعت یافت. پیامد این سفرها و به ویژه سفرهای ناصرالدین شاه قاجار به اروپا، آشنایی های گسترده ای با علوم و فنون و فرهنگ جوامع اروپایی پیش آمد و در این راستا به میزان بسیاری، اشاعه و ره یافت فرهنگ اروپایی صورت گرفت. عناصر فرهنگی و اجتماعی اروپایی با شمار بسیار، در ژرفای واژگان کاربردی شاه قاجار روی نهفته است. اما تنها عاملی که استفاده بهینه از این سفرنامه ها را با کندی همراه

ساخته، پراکندگی داده های گوناگون در آنان است. در نتیجه، در این پژوهش با جمع آورد و رده بندی موضوعی و برآورد آماری از بسآمد عناصر فرهنگی و اجتماعی کاربردی ناصرالدین شاه در سفرنامه های فرنگستان، سختی راه را در حد توان، بر دیگر پویندگان، هموار گردید. پژوهش در دست، جهت شناساندن هر چه بیشتر این بخش از ادبیات پرمایه ی بازمانده از دوران قاجاریه می باشد. در این راستا، به یاری ابزارهای تحلیل محتوا، هفت گفتار کلی پس از مطالعه ی اولیه ی جامعه ی آماری و استخراج کلی ترین مؤلفه ها با عنوان های زیر برگزیده شد:

- فرهنگ و اجتماع (شامل عناصر آیینی فرهنگ و عناصر رفاهی اجتماع)
- فناوری (شامل صنایع، نوآوری ها، علوم)
- زبان (شامل واژگان بیگانه ای که به همراه ورود عناصر مورد پژوهش به جامعه ی ایرانی، در زبان فارسی راه یافت)
- هنر (شامل تیاتر، نقاشی، مجسمه سازی، عکاسی، نمونه سازی، موسیقی، خاتم سازی، رقص، گوبلن بافی، زیباسازی)
- زنان (شامل حضور در مجامع عمومی، هنر، اشتغال، آداب معاشرت، پوشش، حرمت اجتماعی، سیاست)
- اقتصاد (نمایشگاه، گردشگری، بانک، سهام عمومی، بها بازار، قیمت گذاری کالا)
- سیاست (جمهوری، مجلس، وکیل مجلس، حزب، پلتیک، آزادی، دیپلمات، کابینه، انتخابات)

سفرهای اروپایی ناصرالدین شاه :

سفرهای اروپایی ناصرالدین شاه با پیشکاری مشیرالدوله - صدر اعظم - برای اولین بار در سال ۱۲۹۰ ه.ق. آغاز شد. پس از آن که مقدمات سفر شاه فراهم گردید، به اتفاق جمعی دیگر از درباریان، راهی سفر گردید. شاه قاجار پس از خروج از ایران، عازم روسیه، آلمان، بلژیک، انگلستان، فرانسه، سویس، ایتالیا، اتریش، عثمانی، روسیه و سرانجام به ایران بازگشت. مسافرت وی نزدیک به شش ماه به طول انجامید. در سال ۱۲۹۵ ه.ق. برای بار دوم، به اروپا رفت در این سفر چهار ماه و چند روزه از سرزمین های قفقاز، روسیه، لهستان، اتریش، آلمان و فرانسه دیدار کرد و مجدداً، در سال

۱۳۰۶ ه.ق برای بار سوم، در زمان صدارت امین السلطان، عازم اروپا شد و از روسیه، لهستان، آلمان، هلند، بلژیک و انگلستان دیدار کرد.

فرهنگ و اجتماع:

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، تحولات بنیادین در اروپای غربی رخ داده بود. اروپاییان قرن نوزده در مقایسه با قرون وسطی، از نظر فکری و اجتماعی و علمی بسیار متفاوت بودند. اروپای عصر روشنفکری، پیدا و ناپیدا، قصد چیرگی بر طبیعت و جهان پیرامون خود و به ویژه سایر تمدن های موجود را داشت. جهان گشایی اروپاییان که با توسل به علم و فناوری جدید صورت گرفت، نه تنها موجب سیطره نظامی و سیاسی آن ها بر سایر ممالک گردید، بلکه هنجارها و شیوه های اجتماعی و فرهنگی کشورهای مغلوب را نیز دگرگون ساخت و در بسیاری از زمینه ها الگوهای متجددانه اروپایی، جایگزین الگوهای سنتی در جوامع غیر اروپایی شد. جامعه ی ما نیز از این امر مستثنی نبود. عناصر فرهنگی اروپایی با حرکت خزنده خویش، اندک اندک، در جامعه ی ایران، ره یافت. جامعه ای که شکل لباس، ساختمان ها، نوع غذا، زبان، سیاست، حکومت، هنر، ادبیات، شیوه ی زیست و به طور کلی، رفتارها و نهادهای اجتماعی و نحوه زندگی آن، متفاوت از زندگی غربیان بود. تاثیرپذیری از فرهنگ غربی، در دوره ناصری، جلوه ای بارزتر و ملموس تر یافت. این گرایش در پایتخت کشور، ابتدا در رأس هرم قدرت و تفکر، یعنی صاحب منصبان حکومتی و روشنفکران آغاز گردید. در این دوره، هنجارهای اجتماعی زندگی آنان، التقاطی از سنت و تجدد شد و بنابر این، آداب غذا خوردن، لباس پوشیدن، تحصیل، معاشرت، به صورت آدابی تلفیقی در آمد. از این دوران، به تدریج متاسفانه پوشش درباریان دگرگون شده و اندک اندک، برای مردان، کت و شلوار رایج شد. کفش های چرمی، جای گیوه را گرفت. در خصوص خانم ها نیز لباس داخل منزل، به پیروی از لباس کوتاه چین دار برخی از گروه های هنری اروپایی، تبدیل به دامن شلیته کوتاه شد. رفته رفته میز و صندلی اروپایی جایگاه خود را در قلب عادت های غذایی ایرانیان اروپا دیده، تسخیر کرد. استقبال و پذیرایی با گل و موسیقی و عبور از میان سربازان تشریفات، استفاده از پرچم های رنگین برای ادای احترام و آواز خوشامد با آوای شلیک توپ، کاشتن درخت یادگاری که در

فرهنگ اروپایی، بیانگر بزرگی و بزرگ منشی صاحب چنین کنشی است، چراغانی و نورافشانی، به پاخاستن به هنگام نواختن سرود ملی نیز، از دیگر آیین هایی بود که برای شاه قاجار و همراهان تازگی داشت: «موزیک در غرفه، به آواز ایرانی، شروع شد. تا این آواز ما را به موزیک زدند، همه ایستاده بودند. وقتی تمام شد نشستیم...» (۲). اگر چه با تجسس در گذشته ایران زمین باید بتوانیم نمودهای مشابه ای از این امور را در ایران قدیم بیابیم.

ناصرالدین شاه با بسامد بالایی از میزهای مجلل غذا و گل آرایی های زیبای آن سخن می گوید: «...اتاق شام هم، میز بسیار عالی چیده بودند. پر از گل، به قدر سی نفر سر میز بودند» (۳).

شناخت حقوق انسانی پیرامونیان، در قاموس حکومت استبدادی شاهان قاجار نبود. اطرافیان، از وزراء و سفرا گرفته تا دیگر اجزاء حکومتی، همگان، موسوم به خدمه و نوکر بودند و نام و هویتی دیگر بر آنان متصور نبود، فرهنگ اروپایی بزرگداشت و آیین معرفی همراهان و درباریان توسط تزار، ملکه، امپراتور و رییس جمهور، پدیده ی دیگری بود که ناصرالدین شاه را وادار به احترام به همراهان خود و واکنشی متقابل، می نمود: «امپراتور، ارکان و اعظم دولت خودش را با شاهزاده گان و غیره به ما معرفی کرد. ما هم صدراعظم و سایر شاهزادگان و ... را معرفی کردیم» (۴).

از دیگر عناصر فرهنگی اروپاییان، شیوه ی گرامیداشت یاد و خاطره درگذشتگان و پاسداشت یادگارهای آنان است. بزرگداشت درگذشتگان، با پیشکش تاج گل و دسته گل نیز از جمله فرهنگ های اروپایی است. یادکرد ناصرالدین شاه، چنین است: «رفتیم برای قبر امپراتور گیوم ... تاج گل هم آن جا گذارده، بیرون آمدیم» (۵).

شاه قاجار در خاطرات نگارش یافته، ضمن برشمردن دیده های خویش، نمونه های بسیاری از رفاه زندگی شهروندان جامعه ی اروپایی که برخاسته از شناخت مردم از حقوق اجتماعی خود و همچنین نوع نگرش برنامه ریزان و مدیران حکومتی است، به دست می دهد. آگاهی روزمره ی مردم از رخدادهای نیک و بد پیرامون خویش که با انتشار روزنامه ها میسر گشته بود، افزایش امکانات وسیع تحصیلی، ایجاد سازمان های آموزشی، رفاهی و امنیتی همانند مدرسه هایی با شیوه ی نوین آموزشی (از امکانات موجود برای کودکان کر و لال گرفته تا تسهیلاتی که برای سایرین فراهم بود) پست و آتش نشانی از نمونه های آن می باشد: «رفتیم برای مدرسه دخترها و

پسرهای کور و لال که درس می دهند و تربیت می کنند ... به قدر صد نفر کور و کر این جا تحصیل می کنند. مخارج این ها را هم، قدری دولت می دهد و قدری هم، اهل شهر و پدر و مادرهاشان... . یک طوری با آن ها حرف می زنند که جواب او را می دهند و می فهمند. «(۶)».

باغ وحش، سرگرمی علمی و گردش برای ناصرالدین شاه قاجار بود. آتش بازی، یکی از مهیج ترین دیدنی ها و از جمله ی تندسیرترین عناصر فرهنگی اروپایی بود که به آیین شادمانی ایرانیان پیوست و بر تدارک سفره ی جشن ها افزوده شد: « اختراعات تازه، چیزهای تازه، دیدیم. از جمله، بعضی آتش بازی ها بود به هوا می رفت، بسیار بلند، در آسمان مثل خمپاره می ترکید و صدای توپ می داد. بعضی موشک ها بود که به هوا می رفت و در بالا موشک های زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد. عالمی داشت ... رنگ ها و الوان خوب دیدیم ... «(۷)» .

سفره ی ایرانی که همواره مظهر برکت، شایان حرمت، وسعت روزی و نمودی از گشاده دستی صاحب سفره محسوب می شد و در حریم آن، همه چیز پاک و به دور از هر گونه پلشتی بود، هموردی به نام میز غذا و قاشق و کارد و چنگال فراروی خویش دید(۸).

از آغازین ره یافت های آن چنین یاد می کند: « فرستادم از دکان آشپزی که سر میدان تازه باز شده و می گویند به سبک فرنگی ها میز و صندلی دارد، ناهار آوردند ». و این گونه بود که پذیرش فرهنگ میز نشینی و بهره گیری از قاشق و چنگال، استفاده از دستمال سفره، آغازی بر دگرگشت شیوه ی سنتی صرف غذا در ایران شد.

فناوری:

فناوری، از جمله مهم ترین عوامل موثر بر تغییرات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... جوامع بشری است که پس از انقلاب صنعتی در اروپا ظهور کرده و کلیه ی شوون زندگی انسان ها را در جوامع گوناگون تحت تأثیر قرارداد. انقلاب صنعتی، چیرگی انسان بر طبیعت سرکش پیرامون او بود و پس از این دگرگشت، فناوری برخاسته از علوم نوین نیز به کلیه ی ارکان اجتماع، تسلط یافت که بنابر تعریف: استفاده از علم در کارهای عملی، صنعت، کشاورزی، پزشکی، بازرگانی و مانند آن هاست(۹).

انقلاب صنعتی اروپا موجب دگرگشت هایی بنیادین در علوم گوناگون همانند: نظامی، اقتصادی، سیاسی، کشاورزی، پزشکی، شهرسازی و معماری، هنری و... گردید. کارخانه های بی شمار تسلیحات نظامی ایجاد و در آن به تولید انبوه آخرین دستاوردهای اکتشافی و اختراعی خود پرداختند و قدرت حاصله و برتری نظامی، در نتیجه ی دیگری از حکومت بر جهانیان، گشود و استعمار نوین شکل گیری شد. جنگ های تن به تن و شمشیر و آماجی جسمانی، جای خویش را به موشک های دورزن و بمب افکنی از فراز آسمان ها سپرد. کارخانه های گوناگونی در پهنه ی صنعت، پی ریزی شد. اختراع ماشین بخار و توانمندی جدیدی که این نوآوری به آنان هدیه کرد، افزایش تولید را به همراه داشت. امکان ذوب آهن و تهیه ی فولاد که شالوده ی بیش ترین صنایع بر آن استوار است، گستره ی دیگری فراروی آنان قرار داد. با ساخت راه آهن و تجهیزات وابسته و مورد نیاز، راه ها را کوتاه نمودند و حضور خود را در تمامی نقاط مستعمره نشین، در کم ترین فرصت و آسان تر از پیش، پررنگ تر، به اثبات رساندند. کارگاه های کوچک مبدل به کارخانه های بزرگ تولید پوشاک شد که توسط ماشین های جدید نخ ریزی، برش و دوخت، بر سرعت و توانمندی کارگران افزود.

در نهایت، این دگرگشت های وسیع و سریع، در شکل گیری تمدنی جدید در اروپا نقشی اساسی ایفاء نمود به آنان قدرت و میل انتقال فرهنگ نوین خود را ارزانی داشت. آمد و شدهایی که در این روزگار در کشور های غربی و شرقی به واسطه ی جهانگردان و جهانگیران و بازرگانان صورت پذیرفت، آینه ای از این تمدن را فرا روی دنیای مشرق زمین قرار داد و سفرهای ایرانیان به ویژه اشراف و توان مندان، علاقه دیدار از این سرزمین ها را افزون بخشید و ناصرالدین شاه قاجار، از جمله شاهانی است که نه برای جنگ، بلکه برای دیدار از این نادیده ها علاقه مندی بسیار داشت. سه سفر اروپایی او، موجبات آشنایی از نوع نزدیک را برای شاه قاجار مهیا نمود. دیدار از فناوری نوحاسته ی مغرب زمین، برای شاه قاجار، شگفتی بسیاری به همراه داشت. کارخانه های تولید پوشاک، حیرانی او را افزون بخشید که چنین می نگارد:

« چاقوی خیلی بلندی برای برش رخت ها دارند... به قدر دویست سیصد آستین سرداری را دم آن چاقو می دهند و چاقو مثل پنیر، این همه پارچه را که یک ذرع قطر دارد می برد. خیلی چیز غریبی است » (۱۰).

اروپاییان پس از انقلاب صنعتیبه مرور از تنگناها و کمبودها رهایی جسته به خود آمدند و جامعه رفاه بیشتر را طلب می کرد. نوآوری ها در عرصه های گوناگون، به ظهور آمد. اختراع تلفن و تلگراف، امیدگاه دیگری بود که آسایشی بیشتر و قدرتی بالنده تر برای آنان به ارمغان آورد. کشف نیروی الکتریسته، در حقیقت، مادر بسیاری از نوآوری های بعدی شد و این منبع انرژی جدید، چون خصلت ذاتی خود، در همه ی علوم و امور زندگی، ساری و جاری گشت و تسهیلات رفاهی بسیاری را به آنان عرضه داشت. صنایع رو به پیشرفت اروپایی، در کانون توجه ناصرالدین شاه در طول سفر، قرار گرفته بود. کارخانه های صنعتی، تولیدی و نظامی، هر کدام، به سهم خود تأثیر شگرفی در تغییر دیدگاه او به جهان پیرامون داشت. وضعیت تجهیزات نظامی و دیدار از خط تولید تسلیحات آتشین و ارتش منظم و آماده به خدمت آنان، او را به این اندیشه فرو می برد که کشور ایران، چه میزان از جهان پیرامون خود عقب مانده و تا چه اندازه، پایه های قدرت شاهانه او، سست و فروپاشنده است و زمانی که به صدراعظمش شکوه می کند که «من نه قشون درستی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم» (۱۱). در یادکرد موقعیت متزلزل خود، اغراق نکرده است.

فناوری نوین توان تازه ای به کالبد علوم شهرسازی و معماری اروپاییان داده که برای شاه قاجار تازگی دارد. ساختمان های عظیمی چون بانک ها، پارلمان ها، کاخ ها و سازه هایی با بنیاد آهنین همانند پل ها، برج ایفل، گلخانه های بزرگ که در وصف آنان چنین می نویسد: «تا زیر برج ایفل رفتیم... از وسط پایه های این برج که چهار پایه دارد، یک آسانسور بالا می رود... مرتبه اول رستوران ها و میهمان خانه ها جاهای عظیم برای خوردن شام و غیره دارد...» (۱۲).

«داخل نارنجستان شدیم، همه از آهن و بلور ساخته اند خیلی مرتفع و بزرگ...» (۱۳).

پل های بزرگ ثابت و معلق را این گونه تشریح می نماید: «پل عجیبی است... یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند... تمام پل هشت هزار و نود و سه پا می شود، دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی، یک هزار و هفت صد پا است... پایه های سنگی زده اند، روی آن ها آهن انداخته اند... محکم ساخته اند، یک پارچه به نظر می آید... وسط طاق، دهنه های بزرگ هنوز به

هم وصل نشده... تعجب اینجاست که این طاق ها یعنی نصفه ی طاق به این عظمت، در هوا ایستاده، سرو ته، جایی بند نیست...» (۱۴).

راه سازی و جاده سازی در اروپا از نمودهای بارز توسعه یافتگی محسوب می شود و پیشرفت های چشمگیر، در ساخت راه های آهنین، افزون بر جاده های خاکی دیگر، قابل چشم پوشی نیست و ناصرالدین شاه - که شاهی خوش سفر است!!! - در توصیف آن چنین می نگارد: « گاهی از سیلاب ها و دره های طولانی که باید می گذشتیم، روی او را پل ساخته بودند که راه آهن از روی آن می گذشت. زیرش دره بود، هزار ذرع، گودی داشت. بسیار کارهای عجیب غریب در ساختن این راه ها کرده اند ... محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد...» (۱۵).

در توصیف تونل ها - این راه های ناشناخته اروپایی - که برایش مهیب و دهشت زاست! چنین می گوید: «گفتند از یک سوراخ کوتاهی راه آهن گذشته است، چهار صد ذرع طول این سوراخ بوده است، چند دقیقه دیگر که گذشت، رسیدیم به یک سوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول دارد. یکباره تاریک شد، شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم، من چشمم را گرفته بودم تا رد شدیم، بسیار واهمه دار چیزی بود» (۱۶).

چراغ گاز، یکی از دیگر نمودهای صنعت نوین آن روز اروپا بود. با کشف منابع زیر زمینی و با پیشرفت صنایع پتروشیمی در حوزه ی نفت و گاز و ایجاد پالایشگاه های عظیم، بهره وری از آن آغاز گردیده بود و با کاربری روزافزون، جایگاه ویژه ای در بین منابع انرژی یافت و ناصرالدین شاه بیش از همه، روشنی بخشی آن را در نظر داشت و توصیفی این گونه دارد: « تمام هتل را با گاز، چراغان کرده اند. تمام روشن است » (۱۷).

در آن کوران نوآوری ها هنر نیز بی نصیب نمانده و اختراع « پانوراما » از جمله صنایع هنری بود که اوقات خوشی را برای دوستداران آن فراهم می نمود. آن گونه که دور دست های افق و نادیده های جهان را در فاصله ای نزدیک به تصویر می کشید. ناصرالدین شاه در دیدار از این صنعت و فناوری چنین می نگارد: « رفتیم به جایی که پانوراما می گویند، یعنی دورنما. این یک علم و صنعتی است که بسیار چیز عجیبی است... ابدأ نمی توان تشخیص داد که این ها شکل و پرده و دروغ است، یا همان حالت و همان است... پرده و صنعت معدومی است که بالمره، مثل موجود است...» (۱۸).

زبان:

زبان، یک ابزار فرهنگی است که انسان ها با به کارگیری آن، با دیگران ارتباط برقرار نموده و میانجی انتقال اطلاعات بین اشخاص و جوامع بوده و پل ارتباطی روزگار گذشته با روزگاران پسین می باشد. این وسیله ی فرهنگی، همانند سایر جنبه های فرهنگ، بنا بر نیاز جامعه بوجود آمده، با دیگر عناصر، همخوانی پیدا می نماید و همراه با دگرگونی های رخ دهنده در جامعه، تغییر می کند. زبان، چون هر پدیده ی فرهنگی دیگر، همواره در برخورد و آمیزش با دیگر فرهنگ ها (هرچند با کندی و غیر محسوس) تغییر می پذیرد و از آن گونه فرهنگ هایی است که تأثیر و تأثر بسیار دارد و بدان جهت که زبان های زنده ی دنیا، فرهنگی جاری و ساری در بین جوامع مرتبط می باشند، در نتیجه، ورود واژه یا اصطلاح فنی، ادبی، هنری و دینی از زبانی به زبان دیگر، امری رایج و در برخی موارد غیر قابل پیشگیری است. در دوران قاجار، تجددگرایی در همه ی زمینه ها بسیار مورد توجه دربار، طبقه اشراف و سایر اروپادیدگان قرار گرفت و در این رهگذر، زبان فارسی، در اثر افزونی آمد و شدها و پذیرش عناصر گوناگون فرهنگی - اجتماعی اروپایی، دستخوش دگرگشت های وسیعی گشت و پیامد آشنایی ایرانیان با دیگر زبان های زنده دنیا (به ویژه فرانسوی و انگلیسی) و ورود دستاوردهای علمی، فناوری و دیگر نمودهای فرهنگ غربی به ایران، انبوهی از واژگان ناشناخته ی پیوسته ی آن فرهنگ، به گنجینه ی واژگان فارسی بود. دوران قاجاریه و به ویژه، زمان سلطنت ناصرالدین شاه، باعث دگرگشت زبان ملی ایران و ره یابی عناصر زبانی بیگانه به زبان فارسی، در این سده های پسین است. در این روزگار، کاربرد واژگان ناشناخته زبان های اروپایی گسترش یافته و نرم نرمک، فرهنگی جلوه گر شد که در آغاز نشانه ی روزآمدی، دانش، تحصیل کردگی، اشرافیت و فرنگی مآبی کاربران این واژگان بود و در اثر افزونی کاربرد و آشنایی چشم ها و گوش ها و بی توجهی افراد مسوول میهمانان همیشگی فرهنگ واژگان زبان فارسی شدند. سفرنامه های فرنگستان ناصرالدین شاه از جمله ادبیات نوشتاری و از اسناد مهم دوران قاجار است که آغاز دگرباره ی تأثیر پذیری زبان فارسی را در چرخاچرخ روزگار غرب آرمانی و اروپامآبی به خوبی نشان می دهد. بهره گیری

از زبان بیگانه در نگارش های فارسی، در این دوران گسترش یافته با تاسف با قلم ایرانی، نگاشته های فارسی زبانان، از واژگان نا آشنا واژه باران شد. با پژوهش در این نوشتارها می توان دریافت که ره یافت واژگان بیگانه به زبان فارسی، از کجا و با چه دستاویزی صورت پذیرفت. تلاش ابتدایی ناصرالدین شاه در برگردان برخی از عناصر زبانی نا آشنا، به زبان فارسی، جالب توجه است. به ویژه در سفر نخست، که در توصیف دیدنی های اروپا، واژگان خاص خود را به کار می گیرد. در جای جای سفر نامه های خویش، از « میهمان خانه » به جایگزینی واژه های « هتل و رستوران » ، « ماهی خانه » به جای « آکواریوم »، « باغ عامه ملی » به جای « پارک »، « تماشاخانه » به جای « تیاتر »، « سوراخ » به جای « تونل » یاد کرده است:

« ... دور تا دور آن چند پله می خورد... چهار رستوران، که میهمان خانه باشد، دارد » (۱۹).

« ... آکواریوم، که ماهی خانه دریایی و غیره باشد، ساخته... » (۲۰).

« میهمان خانه های بسیار متعدد خوب در پاریس است. گراند هتل که از همه بهتر و بزرگتر است » (۲۱).

هنر:

هنر، می تواند نمایشگر صفات ذاتی و بیانگر ژرفای احساس یک هنرمند باشد و آن در شرایطی است که این نمود و تجلی، برخاسته از عمق جان و الهام یافته از نیروی عشق به آن هنر باشد. هنر اصیل، انحصارها، محدودیت ها و دور نگاه داشتن های مرزهای جغرافیایی و سیاسی را بر نمی تابد. این هنر، بر خلاف رنگارنگ بودن جلوه های آن، رنگی از بی رنگی بر آن چیره بوده که نژاد و جنس و قومیت، نمی شناسد. از زبان های ناهمگون بیان گشته، ولی معنایی واحد و همه فهم دارد و در اوج خاموشی، گویاست. با زبانی بین المللی که ترجمان این فوران احساسات است و با صداقت و راستی کامل، با بیننده، ارتباط برقرار می کند.

هنر در طول دوران وجود و هستی خویش فراز و نشیب های گوناگونی را پشت سر گذاشته، گاهی برای تحقق مقاصد فرمانروایان زورمند، به زیر سلطه ی آنان در آمده و گاهی درخشش زر و زیور دولتمندان، او را از خود

بیگانه ساخته است. گاه، سیاستمداران او را در جهت اهداف خود به بیگاری کشانده اند و گاهی دیگر، دین باوری و پذیرش آموزه های مذهبی، راهگشا و مسیر ساز او به سوی خدا صفتی و خداگونه اندیشی بوده است. وسعت آشنایی ایرانیان و به ویژه هنرمندان، با هنر برخاسته از فرهنگ اروپایی در دوران قاجار، موجب دگرگونی فراوانی در بیشتر زمینه های هنر ی ایران گشت. در این دگرگشت ها، که در مواردی متقابل نیز بود، نکته بسیار مهم این بود که آرمان های هنرمندان نیز تغییر کرد و جا به جا شد و در ایران « توجه نوآور و نقش پرداز، به نزدیک کردن خود، به نقاشی ها و کارت پستال ها و عکس هایی که شاهان قاجار از اروپا آورده بودند، معطوف شد ». (۲۲)

تاتر به تعبیر امروزی، از جمله هنرهای اروپایی بود که توانست در جامعه ی ایران، جایگاهی فراخور خویش، فراهم آورده و علاقه مندان و پیرامونیان خود را به عنوان روشنفکر، به جامعه معرفی نماید. ناصرالدین شاه در طول سفرهای فرنگستان خویش، علاقه ی شدیدی به تاتر نشان داده است. در واقع دلبستگی او به تاتر، به عنوان یک هنری ناشناخته و دارای زوایای قابل پژوهش و هنری پیام آور و پیام رسان نبود. بلکه نمایش و تاتر، برای شاه قاجار یک تفریح مفرح، سرگرمی دلپذیر، گذران وقت و نشاط آور بود و البته در این دیدارها و در اولویت نخست، بیش از همه، سالن های نمایش با معماری و آرایه های زیبای آن طرف توجه وی قرار داشت و اولین سنگ محک برای ارزیابی شایستگی تاتر، سالن ها و نمای درونی و بیرونی ساختمان آن ها بود. به طوری که در سفرنامه های خویش، بارها می نویسد: « ... بسیار تیاتر عالی است. پله های مرمز یک پارچه، دست اندازهای مرمز ممتاز دارد. بسیار راه پله خوب، که این راه پله را هیچ تیاتری در فرنگستان ندارد... عجب تیاتری! خیلی قشنگ است ... » (۲۳).

نقاشی، از دیگر هنرهایی بود که در کانون توجه هنرمندان عصر قاجاری قرار داشت. ناصرالدین شاه نیز، از علاقه مندان و شیفتگان نقاشی بود و آگاهی های بسیاری در زمینه های گوناگون این هنر، از تاریخچه، از نقاشان ایرانی و خارجی، از شناسایی رنگ ها و ... داشته است. به طور کلی، تفسیرها و نقدهایی که در دیدارهای خود از تابلوهای نقاشی ارائه می دهد، نشانگر

شناخت و آگاهی وی از این هنر است: «... مجلس های جنگ پادشاهان قدیم... از هر چه گفته شود، بهتر است... . کاغذ نقش چین به دیوار چسبانده اند. معلوم می شود که رسم نقاشی روی کاغذ را به جهت دیوار، فرنگی ها از چینی ها اقتباس کرده اند» (۲۴).

« افاق هایی که پرده ها و اشکال بود... کار نقاشان معروف است و زیر هر پرده باید یک روز تمام شخص بنشیند، تا درست نکات نقاشی را بفهمد» (۲۵). مجسمه ها از دیگر آثار هنری اروپایی بود که برای ایرانیان مسافر، جذابیت فراوانی به همراه داشت. در صورت های اولیه ی این هنر، مجسمه، حاصل کندن و تراشیدن سنگ و چوب است. در اثر تکامل آن و ذوق هنری سازندگان مجسمه، نوع دیگری به عرصه وجود آمد که حاصل مدل سازی و قالب گیری است (۲۶). می نویسد: « در اروپای سده های یازده و دوازده، هم زمان با گسترش باور های مذهبی، کاربرد مجسمه سازی، جهت تزئین ساختمان کلیساها افزایش چشمگیری یافت. گسترش هنر مجسمه سازی در ایتالیا به گونه ای دیگر بود و عقاید شخصی را در آثارشان منعکس می کردند که گاهی عمیق ترین مفاهیم و احساسات را القا می کند».

در ایران، از دیرباز، مجسمه سازی با چنین شیوه ای وجود نداشته و پس از اسلام نیز ساخت آن، به طور کلی منسوخ شده بود. آشنایی گسترده ی ایرانیان با این گونه از مجسمه ها ریشه در، آمد و شدهای سیاسی، اقتصادی و تفریحی به کشور های غربی، در دوران قاجار دارد. برای ایرانیان و به ویژه برای ناصرالدین شاه که از ذوق هنری قابل توجهی نیز برخوردار بود، دیدن جمع بسیاری از این مجسمه های زیبای ساخته و پرداخته ی دست هنرمندان که هر گوشه و کناری را دنیایی از نشاط می بخشید، هیجان زیادی به همراه داشت. توصیف های شاه قاجار از این ساخته های بشری، به شفافیت بسیار، ژرفای پذیرش این هنر و احساسات او را نشان می دهد. شایان یادکرد است که اولین مجسمه ی نصب شده در تهران، مجسمه ی ناصرالدین شاه، در حال سواری بود که در باغ شاه آن روز گذاشته شد.

«...مجسمه های زیاد سنگی دارد. خیلی با شکوه به نظر می آید...» (۲۷).

«... به قدری این دو طاووس را خوب ساخته و مینا کاری کرده، که آدم

از دیدن آن ها سیر نمی شود...» (۲۸).

از دیگر هنرهای به کلی ناشناخته اروپایی، هنر عکاسی بود و نوآوری هنرمند که توانست به یاری دستگاهی برآمده از نبوغ اندیشه و ساخته ی دست خویش، زمان گریزان را در برگی از کاغذ، پای در زنجیر کشد و رویدادی گذران را برای همیشه، شکار خویش نماید. هنر عکاسی در همین زمان وارد ایران شد. درست بعد از ده سال که از اختراع دوربین عکاسی گذشته بود، این پدیده نوآمده به کشورمان راه پیدا کرد. « اولین عکاس ایرانی را ناصرالدین شاه دانسته اند که به قصد عکس گرفتن از مادرش، مهد علیا، عکاسی را از شخصی فرانسوی که به همراه امین الملک برای گرفتن عکس شاه به ایران آمده بود آموخت » (۲۹). در آغاز، عکس و عکاسی مختص به درباریان و وابستگان بود. ولی بنابر شیوه ی معمول هر آیینی، پس از گذشت زمان، در اثر آشنایی و علاقه مندی و البته، منافع اقتصادی حاصل از آن، رواج عمومی یافت و عکاس خانه هایی برای بهره مندی شهروندان، در تهران گشایش یافت و مسلماً در اثر بیش کاربرد و تجربه، روز به روز بر حیطه ی گسترش این هنر در داخل کشور، افزوده گردید.

هنر زیباسازی و تزیینی اروپاییان نیز از جمله هنرهای قابل توجه ناصرالدین بود. پرداختن به هماهنگی رنگ ها هم نشینی شایسته ی اشیاء در کنار یکدیگر، بهره گیری از گونه های متنوع، ولی به نوعی همگون آثار هنری برای آراستن فضایی محدود، خود هنری شگرف، در افزون بخشی بر زیبایی های طبیعت بود و ناصرالدین شاه از این هنر چنین یاد می کند:

« داخل اطاق اول که شدم، مبهوت شدم. داخل اطاق دویم مبهوت تر، اطاق سیم، از بهت گذشت، وارد تالار وسط شدم، جنونی دست داد ... به اتاق خواب رفتم، واله شدم ... به اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود... این عمارت، تماماً آئینه است ... هیچ راه پله ای به این روشنایی و ارتفاع سقف و وسعت نیست. تمام این راه پله، به سلیقه ی تازه و جدیدی ساخته شده... » (۳۰). البته چنانچه به مطالب ذکر شده درباره ای از کتب تاریخ ایران سفر نامه ها به ویژه آنچه مربوط به قرون اولیه کشورمان است مراجعه نماییم با توصیفات روبرو می شویم که بسی جالب تر و دل انگیز از تزیینات اروپایی است.

هنر گوبلن بافی فرانسه و خاتم سازی ایتالیا، از دیگر هنر های اروپایی است که توسط شاه قاجار در سفرنامه های خود، معرفی می شوند: « ازهر شکل و پرده (نقاشی) معرفی که بخواهند بیافند، نمونه ی آن شکل را می گذارند جلو، اگر کوچک باشد، بسیار بزرگتر از او می بافند، بزرگ باشد، کوچکتر... این بسیار صنعت است که بافنده های آن جا دارند » (۳۱).

« تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که هر یک مبلغ های گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است به ایتالیا... » (۳۲).

زن:

زن به عنوان نیمه ای از پیکره ی حیات اجتماعی آدمی و یا به تعبیری دیگر، به عنوان یکی از ارکان اساسی زندگی مادی و معنوی انسان، همواره در دوران گوناگون تاریخی توانسته، نقش آفرینی خود را در کلیه ی امور فرهنگی و اجتماعی و... به اثبات برساند. هر چند در بیشتر تاریخ حیات بشری، به ویژه در غرب مورد ستم بوده و به ناروا از او بهره کشی بسیار گشته است، اما سرانجام او توانست در سایه اسلام با تکیه بر استقامت وجودی خویش، نیلوفرانه درخت سترگ ستم را در نوردد. اما در دوران قاجاریه که هنوز محدودیت هایی در جامعه وجود داشت، سفرهای مکرر ایرانیان و بزرگان حکومتی به کشورهای غربی و هم چنین حضور اروپاییان (گهگاه به همراه خانواده) در ایران، گرایشات جدیدی را در جهت به میدان کشیدن زن ایرانی و همایی او در مناسبت ها در کنا ر خانواده فراهم کرد. در این میان آنان، زنان اروپایی را در کلیه ی عرصه های جامعه، بی هیچ گونه محدودیتی، حاضر و ناظر می دیدند. به مرور زمینه های حضور در حوزه های علم، اقتصاد و اشتغال، هنر، سیاست و ... در کنار همسران خود در مجامع عمومی فراهم شد. اما به تدریج مشکلات حاصل از بی بندوباری جوامع غربی گریبانگیر زنان ایرانی شد. ناصرالدین شاه در جای جای سفرنامه های خویش، یاد کردی از این دیدارها دارد: « رفتم سرشام، دوک و زنش، خواهرش، زن حاکم... در همین میز شام خوردند » (۳۳).

« ... ملکه و دخترهایش و... همه در پای پله ایستاده بودند » (۳۴).

« رفتم بازدید پادشاه، زن پادشاه هم استقبال کرد » (۳۵).

« چادر توی چمن و باغ زده بودند... ولیعهد روس و انگلیس، زن هاشان، خانم های زیاد، خیلی بودند » (۳۶).

« به تماشاخانه بزرگ رفتیم. همه سفرای خارجه با زن هاشان... بودند » (۳۷)

در اثر این آشنایی ها حرکت نوین دیگری جهت پذیرش ارزش های وجودی زن، اندک اندک، نهفته و پنهان، آغازید و شکل گیری شد. رویارویی دو فرهنگ ایرانی - اروپایی تا حدودی تغییر نگرش به زنان را (هر چند بسیار اندک) در اروپا دیدگان ایجاد نمود. رفته رفته، موضوع آموزش و تعلیم و تربیت زنان مطرح و بزرگان کشور سعی در افزونی سطح تحصیل دختران خویش نمودند و می رفت که گلیم کوچک زنان، اندکی بزرگتر از محدوده ی کوچک آشپزخانه و رختشوخانه شود.

جان ویشارد دگرگشت موقعیت و جایگاه جدید زنان ایرانی را این گونه بیان می دارد: « در زمان مظفرالدین شاه تعدد زوجات، که قبلاً امری عادی و عمومی بود تا حد قابل ملاحظه ای در میان طبقات مرفه، منسوخ شده است و زن ها و دختران از حرمت و آزادی بیشتر برخوردار هستند » (۳۸).

اقتصاد:

اقتصاد و هر آن چیز پیوسته با امور اقتصادی نیز از کانون های توجه ناصرالدین شاه در سفرهای اروپایی بود. در دنیایی که مسایل اقتصادی و پاسداشت منافع شخصی سرآمد اصول زندگی اجتماعی بشریت شده و محور هرگونه فعالیتی در کلیه ی ساختارهای جامعه، بر اقتصاد بنا گردیده است و از خرد و کلان سازه ها و ارکان اجتماع، برای پا برجا ماندن درعرصه ی اقتصاد، فعالیت های فراگیر اقتصادی را گسترش داده و از امکانات مادی و فرامادی موجود، جهت جذب سرمایه های داخلی و خارجی، غفلت نمی ورزند. بازار پردازان، جهت افزونی سرعت سیر چرخ اقتصاد و ایجاد تسهیلات فروش و رونمایی کالای حاصل از فعالیت های تولیدی، کشاورزی، صنعتی، هنری و علمی و... به بازاریابی و مهم تر از آن، بازاریسازی، جهت شناساندن کالای تولیدی به خواهندگان نیازمندند. طرح نمایشگاه، یکی از شیوه های موفق بازاریابی بوده که قابلیت های ویژه و متمرکزی را برای داد و ستد محلی فراهم آورده و بنابر هدف و دست مایه ها در سطحی فرامرزی نیز توانایی

گشایش و گسترش می یابد. نمایشگاه، پایگاهی است که در آن، اندیشه ها ظهور و تجسم یافته و به فروش می رود. امروزه در نمایشگاه های بین المللی، به پیشرفت صنایع و علوم و فنون اهمیت بیشتری داده می شود زیرا موجب گسترش دامنه ی علوم و صنایع و افزونی سطح سلیقه های عمومی و تفاهم بین المللی می گردد.

به این جهت، نمایشگاه نیز از جمله مراکزی است که بیش ترین گذران وقت شاه قاجار به آن اختصاص یافته و توصیف و تعریف بسیاری از نمایشگاه های بازدید شده، در جای جای خاطرات سفر، بیان داشته است و بسا آگاهی که از چگونگی برقراری آن، مکان استقرار، مدیریت امور، هزینه ها، در آمدها، کالاهای ارائه شده، کشورهای مشارکت داشته، استقبال مردم و ... به دست خواننده می دهد و عملکرد آن را مورد ارزیابی قرار داده، می نویسد: «از آمد و رفت زیاد (به اکسپوزسیون)، از راه های دیگر، منافع حاصل می شود که مبلغی منفعت رعیت و دولت است» (۳۹).

شیوه ی تبیین و بسامد گفتار، نشانگر شدت تأثیر پذیری شاه قاجار از شیوه ی بازاریابی و چگونگی عرضه ی کالاهای تولیدی صنعتی، نظامی، هنری و... در نمایشگاه هاست. به گونه ای که در وصف زیبایی و ترتیب چینش و ارائه ی کالاها می نویسد: «برای نمودن و فروش، قفسه های شیشه دار، میزهای اعلی گذاشته اسباب ها را زیر آئینه گذاشته اند» (۴۰).

گردشگری، نمودی دیگر از عناصر اقتصادی و جذب سرمایه های خارجی محسوب می گردد. سرزمین هایی که از تمدنی دیرینه و هم چنین میراث و غنای فرهنگی بالایی برخوردارند، بن مایه و ثروتی عظیم جهت گسترش ارزش های معنوی و اخلاقی آثار گذشتگان و توسعه صنعت گردشگری و جذب جهانگردان خارجی برایشان محسوب می گردد. در این راستا، سیاست، منش و بینش مدیران مسؤول کشور، نقش اساسی در بهره وری هر چه بیشتر از این منابع، ایفاء می نماید. ناصرالدین شاه نمودی، از مدیریت اروپایی در این زمینه مطرح نموده است: «رسم و قرار است، هر مسافری وارد بادن باد شده، از یک هفته زیادت برماند، باید از بیست الی سی مارک، که چهار پنج تومان ایران می شود، به اداره ی شهر بدهد و مبالغی گزاف، از این ممر، جمع شده، خرج تنظیف شهر می شود» (۴۱).

بانک های اروپایی با عملکردی نوین نیز، از جمله پدیده های فرهنگی بود که برای ایرانیان و شاه قاجار هنوز ناشناخته بود. از زمان های بسیار قدیم، بشر سعی داشته، برای آسایش روز پیری و ناتوانی خود، مقداری از درآمد روزانه خویش را به صورت پس انداز، در جایی مطمئن نگاهداری نموده و همچنین در مواقع لازم، به آن دسترسی داشته باشد. بانک ها از جمله مراکز مهم اقتصادی یک کشور، محسوب میشوند. در حقیقت، وجود سیستم سالم بانکی، این امکان را برای سرمایه گذاران فراهم می آورد که با اطمینان هر چه بیشتر نسبت به حفظ و یا انتقال سرمایه ی خود اقدام نمایند. با طرح و اجرای قوانین جهانی بانکداری، امکان گردش وجوه نقدی و اعتباری در گستره ی اقتصاد جهانی، برای همگان میسر شد. ناصرالدین شاه نیز در سفرهای اروپایی خود، برای نخستین بار با مرکزی اقتصادی به نام بانک آشنایی یافت و دیدار از ساختمان بانک، به عنوان یکی از دستاورد های جدید فرهنگ اروپایی، در برنامه ی روزانه ی بازدید ها قرار می گرفت که این دیدارها خود، راه ورود این عنصر اقتصادی را به کشور ایران تا حدودی هموار نمود.

شرکت های سهامی عام و قیمت گذاری رسمی کالاها نیز، از جمله عناصر اقتصادی نوین اروپایی بود که شاه قاجار در این سفرها مشاهده کرد و روزنامه ی دولت علیه ی ایران شماره پانصد و سیزده، سال ۱۲۷۸ هـ ق نمود آن را در ایران، چنین گزارش کرد «... برای جلد نمودن کتب مختلفه، نمونه ای ساخته و قیمت از برای آن مشخص نموده که بایع و مشتری در قیمت آن سوال و جواب نکنند...».

سیاست:

سیاست و عناصر سازنده و شکل دهنده ی آن در جامعه ی اروپایی، از گونه ی : حکومت جمهوری، مجلس، حزب، کابینه، آزادی، ... در دوران قاجارها به ویژه عصر ناصری که آغازی فراگیرنده برای سفرهای اروپایی ایرانیان بود، فرصت یافت تا خود را به روشنفکران و اندیشمندان ایرانی بشناساند. گزارش های متعدد اعتمادالسلطنه در کتاب خاطرات، حاکی از آن است که شاه قاجار نیز، در مطالعه ی روزانه ی کتاب های تاریخی و

همچنین روزنامه های متعدد اروپایی و آگاهی از آخرین موازنه ی سیاسی جهان، هیچ گونه کوتاهی و اهمالی نداشته است. جمهوری، رییس جمهور، مجلس و وکیل مجلس نیز از مواردی است که شاه قاجار - به عنوان یک پادشاه مستبد شرقی - در کشورهای اروپایی و مدعیان جمهوری، در برخوردی نزدیک، با آن مواجه است. احزاب متعدد، با قدرت اجرایی سیاسی و شیوه ی عملکرد آنان را در مجالس قانون گذاری اروپایی، با دیده ی پژوهشی و موشکافانه می نگرد و در ژرفای واژگان به کار رفته، ناخشنودی خود را از این اوضاع و فرقه گرایی اعلام می دارد: « وکلای دست چپ و راستی همه بودند. دست چپ ها بر ضد دولت حالیه هستند... معرکه غریبی بود. بسیار مشکل است در این مجلس، کسی بتواند حرف بزند » (۴۲)

جمهوری، برای شخص ناصرالدین شاه معنای دیگری دارد. به یقین، شیوه ی حکومت جمهوری و حکمروایی به نام رئیس جمهور، در برابر حکومت سلطنتی و فرمانروایی به نام پادشاه، که اختیاردار مطلق و بی رقیب، در پهنه ی قدرت است و بی آن که شایستگی علمی و شناخت سیاسی و درک اجتماعی او محک خورده شود، میراث خوار مسند و اریکه قدرت می گردد، بر ناصرالدین شاه چندان خوشایند نیست. می توان از واژگان به کار رفته در تعریف این شیوه ی حکومتی، ژرفای این انزجار را به خوبی دریافت: «مملکت بلژیک بسیار آزاد و خودسر است. پادشاه هیچ اختیاری ندارد» (۴۳) که واژگان آزاد و خودسر، در ذهن خواننده، هرج و مرج و آشوب و بلوا را متبادر می سازد. به ویژه آزادی هایی که این نوع حکومت برای اقشار مردم به همراه دارد، برای پادشاه ایران، مطلوب نیست: « روزنامه نویسان... بسیار آزاد هستند. آن چه به ذهنشان بیاید، می نویسند و از هیچ کس باکی ندارند » (۴۴).

موضوع یهودیت و ثبات مکانی یهودیان، از جمله امور سیاسی است که در دوره ی حکمرانی ناصرالدین شاه نیز چون امروز، بحثی دامنه دار بوده است و همواره سران صهیونیست در تلاشی مستمر، در پوشش احراز حقوق اقلیت یهود و در ژرفا، اجرای اهداف خود در تمام کشورهای جهان بوده اند. ناصرالدین شاه چگونگی عملکرد قوم یهود را در ممالک دیگر (و شاید در قلمرو حکومت خویش) در قالب چند واژه و جمله ی کوتاه، این گونه بیان می دارد: « ورشو ... صد و پنجاه هزار یهودی دارد که صراف و معامله گر

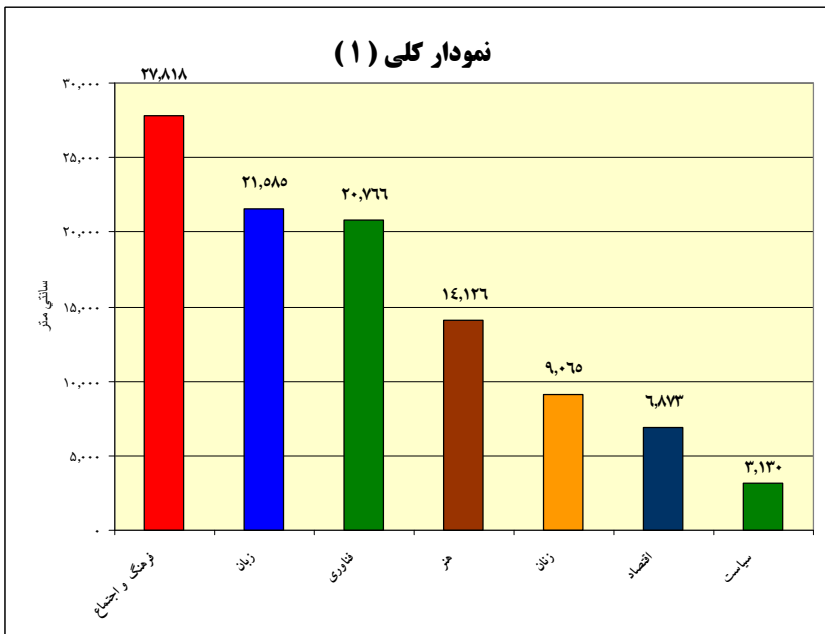
هستند. از دست یهودی ها هم روس ها جر هستند، هم لهستانی ها که تمام این یهود، جمیع طلا و نقره و پول مردم را می گیرند» (۴۵)

نتیجه گیری:

با نگرش به جدول و نمودار شماره (۱) که برآورد کلی هفت گفتارگزینشی مورد پژوهش می باشد، مشاهده می شود، عناصر مرتبط با گفتار فرهنگ و اجتماع، از بیشترین بسامد و طول نگارش در مقیاس ساتی متر برخوردار است که خود نشانگر میزان توجه ناصرالدین شاه قاجار به این گونه مسایل در جامعه ی اروپایی بوده و در پایین ترین رده با عناصر فرهنگی و اجتماعی وابسته به سیاست مواجه هستیم که از کمترین میزان فراوانی برخوردار است. هر چند نمودار، بیانگر ترتیب کلی بسامد داده هاست، ولی طبق شواهد تاریخی و منابع و مراجع تحقیقی ارائه شده، به میزان بسیاری شاهد اشاعه ی فرهنگ غربی در کلیه ی زمینه های مورد پژوهش، در جامعه ی سنتی ایرانی هستیم. این تأثیرپذیری و دگرگشت های فرهنگی و اجتماعی، هر گاه که زمینه ی آن فراهم بوده، با سرعت بسیار و بی درنگ، پس از پایان سفرهای فرنگستان شاه قاجار، در جامعه رخ داده است و هر گاه که جامعه ی ایرانی دوران قاجار، به دلیل شدت محدودیت های اعتقادی، مذهبی، اجتماعی و چیرگی سنت های جاری، برخی از دگرگشت ها را نپذیرفته، این گونه عناصر بازمانده، به یاری دستان فرهنگ فروشان بیگانه، خرامان خرامان به سوی هدف روان گشته و جایگاهی به سزا و پایگاهی پایور، برای خویش فراهم آورده است.

جدول شماره (۱) عناصر فرهنگی و اجتماعی بر اساس بسامد کلی کاربرد توسط ناصرالدین شاه قاجار

ردیف	گفتار	بسامد داده ها (در مقیاس سانتی متر)
۱	فرهنگ و اجتماع	۲۷۸۱۸
۲	زبان	۲۱۵۸۵
۳	فناوری	۲۰۷۶۶
۴	هنر	۱۴۱۲۶
۵	زنان	۹۰۶۵
۶	اقتصاد	۶۸۷۳
۷	سیاست	۳۱۳۰



پانوشته ها:

- ۱- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۲۱۰ ، ح ۳.
- ۲- همان : ۲۲۸ ، ح ۱.
- ۳- همان : ۴۹ ، ح ۲.
- ۴- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۹۱.
- ۵- رضوانی، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۲۲۱ ، ح ۱.
- ۶- همان : ۱۸۸.
- ۷- همان : ۸۷ ، ح ۲.
- ۸- افشار ، ۱۳۴۵ : ۲۰.
- ۹- انوری ، ۱۳۸۱.
- ۱۰- رضوانی ، و قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۱۵۵ ، ح ۲.
- ۱۱- شایان مهر ، ۱۳۸۰ : ۱۳۰.
- ۱۲- همان ، ۱۸۷.
- ۱۳- همان : ۴.
- ۱۴- همان : ۱۳۸.
- ۱۵- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۶۸.
- ۱۶- همان : ۷۶.
- ۱۷- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۲۷۹ ، ح ۲.
- ۱۸- قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۲۳۱.
- ۱۹- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۲۰۴ ، ح ۲.
- ۲۰- همان : ۱۹۸ ، ح ۱.
- ۲۱- قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۲۵۲.
- ۲۲- صارمی ، ۱۳۷۶ : ۱۴۳.
- ۲۳- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۱۳ ، ح ۳.
- ۲۴- همان : ۲۷۶ ، ح ۱.
- ۲۵- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۳۹.
- ۲۶- حقایقی، ۱۳۸۰ : ۱۴۹۴.
- ۲۷- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۳۰۹ ، ح ۲.
- ۲۸- همان ، ۳۱۰.
- ۲۹- محمد زاده ۱۳۷۶ : ۴۸.
- ۳۰- رضوانی ، قاضی ها : ۳۱۰ ، ح ۲)

- ۳۱- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۳۸ .
- ۳۲- همان ، ۲۷۲ .
- ۳۳- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۱۱۵ ، ح ۲ .
- ۳۴- همان : ۴۱ .
- ۳۵- همان : ۱۳۳ .
- ۳۶- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۱۸۰ .
- ۳۷- همان .
- ۳۸- ویشارد، ۱۳۶۳ : ۹۳ .
- ۳۹- قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۳۰۱ .
- ۴۰- رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷۴ : ۹۴ ، ح ۲ .
- ۴۱- همان: ۲۵۵ .
- ۴۲- قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۴۱ .
- ۴۳- همان : ۱۳۴ .
- ۴۴- همان .
- ۴۵- رضوانی ، قاضی ها، ۱۳۷۴ : ۱۸۹ ، ج ۱ .

منابع و مأخذ:

- ۱- افشار ، ایرج ، « خاطرات اعتمادالسلطنه »، تهران ، امیرکبیر، ۱۳۴۵
- ۲- انوری ، ۱۳۸۱
- ۲- شایان مهر، علیرضا، « دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی »، تهران، شمیم؛ ۱۳۸۰
- ۳- صارمی، علی اکبر، « ارزش های پایدار در معماری ایران »، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۶
- ۴- محبوبی اردکانی، حسین، « تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران »، تهران، نشر دانشگاه تهران، ج ۳-۱۳۵۴، ۱
- ۵- محمدزاده، خلیل، « اولین ها در ایران »، تهران، ورق، ۱۳۷۶
- ۶- قاضی ها، فاطمه، «سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه، - سفر اول»، تهران، کتابخانه اسناد ملی، ۱۳۷۷
- ۷- رضوانی ، محمد اسماعیل و قاضی ها، فاطمه، « روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ»، تهران، کتابخانه اسناد ملی، سه جلد، ۱۳۷۴
- ۸- ویشارد، جان، « بیست سال در ایران »، علی پیرنیا، تهران، نوین ، ۱۳۶۳

حمیده بانو بیگم ، مادر اکبر شاه

چکیده:

حمیده بانو بیگم مادر اکبر شاه از خانواده ای ایرانی تبار مقیم سند بود که در حین مسافرت همایون بصوب ایران در چهارده سالگی اش به عقد نکاح وی درآمد و سال بعد جلال الدین محمد اکبر از او متولد گردید. حمیده بانو نه فقط تاحین حیات همایون، همدم و دستیار وی بوده، بلکه در دوره سلطنت فرزندش اکبر شاه در امور مملکت مشاور و یاور ذی نفوذش بوده است. سطح تحصیلات متداول اکبر شاه نسبت به پدرش همایون شاه و پدر بزرگش بابر شاه بعلت جلوس زود رس بر تخت پادشاهی در سیزده سالگی، بالا نبوده، اما تربیت حمیده بانو بیگم وی را به درک امور گونه گون و تصمیم گیری های شایسته آماده و مستعد ساخته بود. در خور تذکر است که حمیده بانو بیگم در دوره تبعید همایون در حدود یک دهه باتفاق وی مقیم ایران بود و از امکانات محیط دوره شاه طهماسب استفاده هایی گسترده کرده بود که در زندگانی آتی وی بازتابش را می توان مشاهده نمود. حمیده بانو بیگم در سالهای آخر زندگانی در رفع منازعه و سوء تفاهم میان اکبر شاه و شاهزاده سلیم، نقشی مهم داشته است.

در تاریخ جهان در میان اقوام و ملل مختلف همواره شخصیت‌هایی برجسته و ممتاز بظهور می رسیده اند که بواسطه کارهای بزرگ خود نه فقط در حین حیات خود بزرگ شمرده می شده اند و تا قیام قیامت بزرگ محسوب می شوند. از میان این قبیل مردان و زنان جاوید تاریخی می توان از گوروش بزرگ ، داریوش بزرگ ، اسکندر بزرگ و امثال آنها نام برد. از اینگونه رجال بزرگ تاریخ جهانی ، کسی که کرشمه هایش دامن دل را می کشد، فرزند دل‌بند یک زن بزرگ سندی ایرانی الاصل ، اکبر بزرگ ، بود که نوه ظهیر الدین محمد بابر ، مؤسس سلطنت با شکوه تیموریان شبه قاره هند و پاکستان و معاصر با شاه عباس بزرگ ، سلیمان ذیشان و الزابیت اول بود. چنانکه ناپلئون گفته بود که به من مادران خوبی بدهید من به شما ملتی خوب می دهم ، همچنان بتعبیر دیگر می توان گفت که مادرانی خوب

فرزندانی خوب به ملتی می دهند. همین طور کسی کاملاً راست گفته است که هر مردی بزرگ در پشت خود زنی بزرگ دارد یا اینکه نخستین دانشگاه یک فرزند آغوش مادرش هست.

راجع به مادران شخصیت‌های بزرگ دیگر چون کوروش بزرگ ، داریوش بزرگ ، اسکندر بزرگ و امثال آنها که چیزی نمی دانیم البته خوشبختانه راجع به بانوئی بزرگ که اکبر کوچولو را به صورت اکبر بزرگ در آورد ، اطلاعاتی ، و لو اینکه جسته و گریخته باشد ، باندازه کافی در دست داریم که در لا به لای صفحات تواریخ ابوالفضل ، نظام هروی ، بدایونی ، بایزید بیات ، مهتر جوهر ، گلبدن بیگم و امثال آنها موجود است . در مورد بزرگ بودن اکبر در میان مورخان قدیم مانند ابوالفضل مؤلف اکبر نامه و آیین اکبری و عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ و تاریخ نویسان جدید مثل ونسنت اسمیت (۱) و علامه شبلی نعمانی (۲) ممکن است اختلافی وجود داشته باشد ولی راجع به بزرگی مادرش ، مریم مکانی حمیده بانو بیگم هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

اگر بگوییم این حمیده بانو بیگم بود که پسر چهارده ساله اش ، شاهزاده اکبر ، را امپراطور اکبر بزرگ ساخت شاید غلط نباشد ، برای اینکه وقتی پدرش شاهنشاه همایون بر اثر حادثه شومی رحلت نمود (۳) او کودکی خرد سال بود ، در صورتیکه مادرش در سراسر دوره پنجاه و یک ساله اش (۹۶۳ هـ - ۱۰۱۴ هـ) ، بجز در آخرین دو سال ، در هر مسئله بهترین مشاورش بود و او که در طفلی از سایه شفقت پدر محروم شده بود در تمام این مدت سر تاجور داشت که آنرا در کنار مادرش می گذاشت و همیشه باوجود آن همه شکوه و جلالش در صحبت مادر خویش مصداق این بیت اقبال می گردید:

ز او جگه های جهان یکسر فرود آییم ما پیش مادر مثل طفل ساده می ما نیم ما (۴)

اگرچه شاهزاده اکبر باندازه پدرش ، همایون و پدر بزرگش ، بابر تحصیلکرده نبود ولی از لحاظ تربیت که مقصود اصلی از تعلیم است ، بهیچوجه کمتر از نیاکان با ادب و فرهنگش نبود، برای اینکه مدتی بسیار طولانی تر نسبت به نیاکان با فرهنگ خود از تربیت مادری با تربیت و با ادب چون حمیده بیگم برخوردار بود و در نخستین و در عین حال آخرین دانشگاه خود تا پایان عمرش درس ادب خوانده و با ادب و با نصیب بیار

آمده بود. مادر ملکه ، حمیده بانو از کنار گذاشتن و باز نشسته ساختن اتالیقش بیرم خان (۵) گرفته تا میانجیگری کردن و آشتی دادن میان پسرش ، اکبر بزرگ و نوه اش شاهزاده سلیم در آخرین سالهای زندگی خود همیشه نقش اساسی ایفاء نمود (۶)

چنانکه از مطالعه عمیق و دقیق تواریخ معاصر فارسی بر می آید ، شاهنشاه اکبر به حمیده بانو بقدری احترام می گذاشت که شاید کمتر شاهنشاهی به مادرش این قدر احترام گذاشته باشد . هرگاه مادرش از جائی به آگره یا هر جا که باشد ، پیش او می آمد او شخصاً چند کیلومتر جلوتر استقبالش می کرد یا یکی از شاهزادگانش را برای استقبال مادر بزرگش که بمعنای واقعی کلمه بزرگ بود ، می فرستاد (۷)

درین جا راجع به ادب و احترام این فرزند ارجمند و نحوه تعلیم و تربیت مادرش که شاهنشاه بزرگی چون اکبر بزرگ را به اینچنین مقامی از بس رفیع و منیع رسانید ، ماجرائی از بیچگی اکبر به خاطرمان می آید که بی مورد نباشد آنرا بحضورتان نقل کنیم :

« روزی از روزهای کودکی اش ، شاهزاده اکبر ، در حالیکه سخت عصبانی بود ، بحضور محترم مادرش آمد و گفت : « ما هم او را کتک می زنیم ». حمیده بانو ازو پرسید : « پسر جان ! چرا این قدر عصبانی هستید ؟ چه کسی را کتک می زنید و چرا این کار را می کنید ؟ »

شاهزاده اکبر جواب داد : « ما فلان معلم را کتک می زنیم برای اینکه او ما را کتک زده است »

مادرش گفت : « حتماً شما کار ناشایسته ای کرده باشید ؟ » شاهزاده که سرش را به آغوش مادر مهربانش گذاشته ، هق هق گریه می کرد ، گفت : « مادر جان ، بجان شما ، ما که کاری نکردیم ، جز اینکه بمناسبت جشن بسنت (۸) لباسی زرد بتن کرده بودیم »

مادر ملکه گفت : « فرزند دلبندم ! شما شاهنشاه هستید و قدرت آنرا هم دارید که هر آنچه که بخواهید بکنید ولی عزیز دلم ! مقام و منزلت استاد بمراتب بالاتر از حتی پدر است . آیا دوست دارید که تاریخ نویسان فردا راجع به شما بنویسند که مادر شاهنشاه اکبر او را درست تربیت نکرده بود یا اینکه او بقدری با ادب بود که بفهمایش مادرش بجای انتقام گرفتن از استادش از فکر بسیار زشت خود منصرف گشت »

شاهنشاه صغیر که بعد ها اکبر کبیر گردید، راحت شد و در برابر پند و نصیحت مادرش سرش را بزیر انداخت «

پیش از اینکه به وقایع و حوادث مهم زندگانی این بانوی بزرگ که یک پسر صغیر را اکبر کبیر ساخت پردازیم لازم می دانیم که نگاهی ، و لوائنکه خیلی سرسری باشد ، به دوره های سلطنت همسرش، نصیر الدین محمد همایون (۹۳۷ - ۹۴۷ هـ ، ۹۶۲ - ۹۶۳ هـ) و پسرش ، جلال الدین محمد اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) بیندازیم:

دوره همایون ، همسر حمیده بانو و پدر اکبر بزرگ ، در تاریخ تیموریان شبه قاره هند و پاکستان اهمیت فوق العاده ای دارد ، برای اینکه در همین دوره بود که سلطنت تازه تأسیس ظهیر الدین محمد بابر یکبار از دست پسرش بدر رفت و بعد از پانزده سال بار دیگر بدستش رسید. در طول تاریخ اینچنین حسن اتفاق بسیار نادر الوجود است که پادشاهی سلطنت از دست رفته اش را مجدداً بدست آورده باشد. عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ به این امر عجیب چنین اشاره نموده است:

« در نهصد و شصت و دو... اکثر دیار هندوستان بار دیگر به خطبه و سکه پادشاهی زینت یافت. هیچ پادشاهی را پیش از این میسر نشده بود که بعد از شکست مرتبه دیگر بسطنت رسیده باشد ، بخلاف اینجا که قدرت ایزدی عز شانه مشاهده شد» (۸)

درینجا شایسته تذکر می دانیم که وقتی همایون سلطنت را از دست داده بود باوجودیکه همسران متعددی داشت هنوز حمیده بانو بعقد ازدواجش نیامده بود ولی وقتی شبه قاره هند و پاکستان را از دست جانشینان شیر شاه سوری استخلاص نمود، این زن بزرگ در سایر شون زندگی یار و یاورش و شریک و سهیم بود.

شرح زندگانی پر ماجرای همایون مانند پدرش بابر فراز و نشیب و پیچ و خمهای زیادی داشت. دوره حیاتش دارای چهار قسمت ممتاز و مشخص بود. دوره شاهزادگی ، دوره شاهنشاهی ، دوره تبعید و دوره پس از بازگشت . در دوره های اول و دوم هنوز مادر اکبر بزرگ وارد زندگانی پُر خطر و دردناکش نشده بود ، در صورتیکه در دوره های سوم و چهارم ، او بعنوان محبوبترین همسرانش ، چه در سفر و حضر ، چه در احوال نکبت و افلاس و چه در اوضاع عیش و عشرت ، در کنارش بود.

نصیر الدین محمد همایون که پسر ارشد بابر بود در سال ۹۱۳ هـ در کابل چشم به جهان گشود. در دوازده سالگی استاندار بدخشان تعیین گردید. در سال ۹۳۲ هجری در جنگ سرنوشت ساز پانی پت اول (۹) که در نتیجه آن سلطنت بزرگ تیموری بوجود آمد بطور معاون فرماندار کل ارتش بابری شرکت نمود (۱۰).

پس از درگذشت بابر در سال ۹۳۷ هـ همایون که شایسته ترین پسرانش بود جانشینش گردید و در دهه اول سلطنت خود با موفقیت هرچه تمامتر فرمانروائی کرد. او پس از تحکیم مبانی به توسعه و تمدید سلطنت پرداخت. مهمترین فتوحات او فتح گجرات کاتیاوار در جوار سند بود. او در سال ۹۴۱ هـ بتعقیب محمد زمان میرزا نوه سلطان حسین بایقرا که بعنوان پناهنده سیاسی به دربار سلطان بهادر گجراتی بسر می برد به گجرات حمله برد. سلطان بهادر پا به فرار گذاشت و در یکی از کشتیهای جنگی پرتگیزی ها پناه برد. همایون موقع فتح چانپانیر، پایتخت گجرات، جرأت و رشادت فوق العاده ای از خود نشان داد. بنا بگفته مؤلف تاریخ فرشته، او از نخستین کسانی بود که از بالای فصیل وارد قلعه شده در ورودی اش را برای لشکریانش باز کردند (۱۱).

هنوز در گجرات بود که شیر شاه سوری (۱۲) در بهار و بنگال قیام کرد. فوری برای استیصال وی شتافت و در مدت کوتاهی تمام متصرفاتش را پس گرفته پایتخت بنگاله یا بانگلادیش فعلی را نیز بدست آورد ولی خود شیر شاه از دستش بدر رفت که بعدها جنگ چریکی را آغاز نمود. فصل برشگال (ورشاکال) یا فصل باران (۱۳)، طغیان رود خانه ها، جنگ و گریز شیر شاه و بالاتر از همه خیانت برادرانش، کامران، عسکری و هندال، او را بستوه آوردند. در همین اوضاع بود که شیر شاه سوری او را نخست در سال ۹۴۶ هـ در جنگ چوسه (۱۴) و سال بعد در جنگ قنوج (۱۵) با شکستهای فاحش رو برو گردانید.

درین جا باید متذکر شویم که همایون طبق وصیت بابر (۱۶) با برادران خود همیشه با لطف و مدارا رفتار کرد و از تقصیرات آنها چشم پوشید. مؤلف تاریخنویسی فارسی در هند و پاکستان در اینمورد نوشته است:

«تاریخ شاهد است که همایون با آنکه برادران نافرمان در از پای در آوردن وی دقیقه ای فرو نگذاشتند و همیشه اسباب ذلت و خواری و حتی تبعیدش را فراهم ساختند مانند یک فرزند مطیع و فرمانبردار وصیت پدر را همیشه احترام گذاشت و بمحض اینکه زمام امور را بدست گرفت طبق توصیه پدرش به منظور جلب رضایت خاطر برادران طماع و حریص قلمرو وسیع خود را بین آنان قسمت نمود» (۱۷)

مستند ترین مورخان دوره اکبر بزرگ (پسر شاهنشاه همایون و ملکه حمیده)، بدایونی نیز در مورد شکست و هزیمت وی در مقابل شیر شاه سوری خیانت برادران ناتنی‌اش را مقصّر اصلی می دانست ، چنان که از بیان زیرش عیان است ،

«در اثنای محاوره شاه (طهماسب) پرسید که باعث شکست چه بود ؟
پادشاه (همایون) گفتند که مخالفت برادران» (۱۸)

شاهنشاه همایون که روحیه شکست ناپذیری داشت ، پس از دومین شکست در جنگ قنوج هم در برابر شیر شاه سوری تسلیم نشد و اول سعی کرد که توسط میرزا حیدر دوغلت ، پسر خاله بابر ، کشمیر را بدست بیاورد (۱۹) و بعداً کوشید که باهمکاری شاه حسین ارغون ، فرمانروای سند گجرات را دوباره تسخیر نماید تا سلطنت از دست رفته را از چنگ حریف سرسخت خود بریاید ولی مقدر چنان بود که تسخیر کشمیر (۲۰) و فتح گجرات (۲۱) پس از وفات همایون ولی در حین حیات حمیده بانو بدست پسرشان انجام بگیرد. وقتی از برادرانش ، مخصوصاً از کامران و عسکری بکلی مأیوس شد راه سند را در پیش گرفت و پیش از ورود به ایران تا دو سال و نیم در سند بسر بُرد. در همین زمان بود وقتیکه همایون در سند آواره می گشت با دختر سندی ایرانی الاصل ، حمیده بانو، ازدواج کرد که تقریباً یک سال بعد از آن در عمر کوت اکبر بزرگ را بدنیا آورد، گویا مولد و مسقط الرأس اکبر بزرگ هم سند فعلی بود.

پس از ازدواج با حمیده بانو بیگم در اوایل که مدتی کوتاه در سند و نواحی همجوار در حال سرگردانی بسر برد و برای حفظ آبرو و دفاع از ناموس خود فرمانروای سند و راجه های جیسلمیر و مالدیو و برادران ناتنی خود ، کامران و عسکری که از یک مادر بودند مزاحمت و مقاومت شدیدی از خود نشان داد. بالاخره بعد از متحمل شدن زحمات و شداید بیشمار و مصایب و متاعب بسیار، وقتی برادرش عسکری ، استاندار قندهار ، بدستور

برادر بزرگش ، کامران ، برای دستگیر ساختن همایون و تازه عروسی ، حمیده بانو ، و فرزند نو زاد شان ، شاهزاده و بعدها شاهنشاه اکبر ، در رسید ناچار گردید که شاهزاده را بخدا سپرده همراه با حمیده بانو بیگم، بیرم خان (۲۲) و چند نفر دیگر از راه کوبته و زاهدان وارد ایران بشود و بعنوان پناهنده سیاسی بدربار شاه طهماسب صفوی پناه ببرد. ورود او همراه با شاهبانو حمیده بسیار مسعود واقع گردید. در مورد مهمانی همایون و حمیده بانو و میزبانی شاه طهماسب چنین نوشته است:

« در هر منزلی بحکم شاه (طهماسب) حکام آندیار باستقبال شتافته و مصالح میهمانی مهیا داشته منزل به منزل می رسانیدند» (۲۳).

فرشته در مورد ملاقات هر دو شاه نوشته است :

« جنت آشیانی (همایون) متوجه آنجانب شده در ماه جمادی الاول احدی و خمسین و تسعمایه (۹۵۱ هـ) با پادشاه ایران شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی ملاقات فرموده تکریم و تعظیمی و ضیافتی که لایق بحال چنان مهمان و مهماندارى بود بتقدیم رسید» (۲۴)

همایون پس از اقامت یکساله در ایران و وفات شیر شاه سوری در سال ۹۵۲ هـ با کمک نظامی شاه طهماسب صفوی افغانستان را که بدست کامران افتاده بود ، تسخیر نمود. این هنگام فتح کابل بود ک همایون و حمیده بانو یگانه پسرشان ، اکبر ، را از چنگ عموی ستمکارش رها و چشمانشان را با دیدارش روشن ساختند. در حدود ده سال صرف فرونشاندن قیامهای مکرر کامران و عسکری نمود و بالاخره در سال ۹۶۲ هجری باراده بدست آوردن کشور از دست رفته اش از دره خیبر عبور کرد و پس از تصرف نمودن پیشاور و لاهور ، در نزدیکی سرهند لشکر گران سکندر سوری ، جانشین شیر شاه سوری ، را شکست فاحشی داد و پس از پانزده سال غیبت ، پیروزمندانه وارد آگره گردید ولی در حدود شش ماه پس از تأسیس مجدد سلطنت تیموریان شبه قاره هند و پاکستان بر اثر حادثه ای درگذشت و حمیده بانو را که کمتر از سی سال داشت بیوه ساخت و پسر چهارده ساله اش ، اکبر، را یتیم گذاشت.

حالا مختصری درباره پسر یتیمی چهارده ساله ای ، اکبر که مادری بیوه ، حمیده بانو ، او را بدون همکاری همسر بزرگش ساخت و او یعنی

شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر را در حدود پنجاه سال با شکوه و جلال هرچه تمامتر که منحصر بفردش و مخصوص به اوست ، بر تخت شاهنشاهی برقرار و استوار نگهداشت . مؤلف مقامات زنده پیل نوشته است :

« همایون در روزگار نابسامانی و سرگردانی در سند با دختری ایرانی بنام حمیده بانو که نواده سید احمد جام زنده پیل بود ، ازدواج کرد» (۲۵)

شاهزاده اکبر ثمره ازدواج شاهنشاه همایون و ملکه حمیده بانو بیگم بود که بیش از نیم قرن (۹۶۲ هـ - ۱۰۱۴ هـ) بعنوان جلال الدین محمد اکبر کما بیش بر سراسر شبه قاره ، باشکوه و جلال تمام فرمانروائی کرد. چنانکه مولف تاریخنویسی فارسی نوشته است :

« بدون تردید می توان گفت که او یکی از بزرگترین سلاطین تاریخ جهانی بوده است که مفهوم کلمه « اکبر» درباره آنها بحقیقت پیوسته است» (۲۶)

هنگامی که اکبر جانشین همایون گردید هنوز پا بسن چهاردهم گذاشته بود و جز پاکستان امروزی ، دهلی و آگره سراسر شبه قاره خارج از قلمرو تیموریان بود ولی او زیر سایه مادری با هوش و فوق العاده دلیر مانند حمیده بانو و اتالیقی با کفایت مثل بیرم خان ، بنیروی عزم و اراده شکست ناپذیر بتدریج بر سایر موانع و مشکلات فایق گردید.

همیو بقال بلا فاصله پس از شنیدن خبر رحلت همایون آگره و دهلی را تصاحب نمود. اکبر که جوانی بی تجربه چهارده ساله بود ، در این اوضاع بحرانی بر خلاف مشورت بعضی از امرای خود ، بجای برگشتن به کابل ، همراه با بیرم خان بسوی آگره پیشروی کرد و در سال ۹۶۳ هجری در جنگ دوم پانی پت (۲۷) یکبار دیگر مسیر تاریخ را بفتح تیموریان منقلب گردانید. پس از شکست فاحش همیو بقال در این جنگ شاهزاده جوانبخت دوباره دهلی و آگره را به تصرف دولت تیموری در آورد.

سال بعد اسکندر سوری نیز که موقع باز گشت پدرش به شبه قاره در نزدیکی سرهند شکست خورده بود، باز در نزدیکی لاهور از اکبر شکست خورد. پس از تسلیم شدن اسکندر سوری در ظرف سه سال جونپور ، گوالیار، سمبهل و سایر استحکامات افغانان را درهم شکست.

وقتی اکبر در سال ۹۶۷ هجری هیجده ساله گردید بیرم خان را از نیابت سلطنت بر کنار گردانید و زمام امور سلطنت را شخصاً بعهده گرفت. حالا بزرگترین و محترم ترین مشاور و راهنمای او کسی دیگر جز مادرش ، حمیده بانو ، نبود. پس از تسلط کامل بر اوضاع داخلی کشور همان نقشه

کشور ستانی را که همایون و بابر کشیده بودند ، تعقیب نمود و تمام کشورهای همجوار را یکی پس از دیگری با سلطنت تیموریان شبه قاره منضم ساخت. نخست از همه در همین سال باز بهادر سلطان مالوه را بزانو در آورد.

پس ازان باتسخیر نمودن کالنجر و چیتور قدرت نظامی راجپوتان را درهم شکست.

گجرات را که همایون آنرا در ۹۴۱ هجری جزو قلمرو خویش ساخته بود در سال ۹۸۰ هجری با سلطنت خود ضمیمه نمود و با تصرف بندر سورت و تسخیر بنگال در سال ۹۸۴ هجری سلطنت او با دریای عرب و دریای هند متصل گردید.

او در میان پادشاهان تیموری نخستین کسی بود که در سال ۹۹۵ هجری کشمیر را با سلطنت خود ملحق گردانید.

سند که میهن مادرش ، حمیده بیگم و مولد خودش بود و پدر و مادرش در آنجا توسط فرمانروای آن ، شاه حسین ارغون ، زحمات زیادی کشیده بودند در زمان میرزا جانی بیگ ترخان در سال ۱۰۰۲ هجری بحیطة تصرف اکبر در آمد.

در سال ۱۰۰۴ هجری یکی از شاهزادگان صفوی ، مظفر حسین میرزا قندهار را که جزو سلطنت صفوی بود به مأمورین او تحویل داد.

او که تا ۱۰۰۴ هجری سراسر هند شمالی را بحیطة تصرف خود در آورده بود در ظرف هفت سال آینده قسمت بزرگی از هند جنوبی را نیز جزو متصرفات امپراطوری تیموری گردانید تا ۱۰۱۰ هجری که کما بیش سراسر شبه قاره را مطیع و منقاد خود ساخته بود ، پسر بزرگش بنا به تحریک روحانیونی که به علت آزادی مذهبی با وی ناراضی بودند، علم طغیان برافراشت. اکبر که در آن وقت در حدود پنجاه سال فرمانروائی کرده و سراسر شبه قاره راه زیر لوای واحدی در آورده بود بنا به نصیحت مادرش، حمیده بانو با پسر یگانه اش از در مسالمت درآمد و آتش عصیانش را با رشحات عفو و شفقت فرو نشاند زیرا نمی خواست امپراطوری بزرگ تیموریان بر اثر بر خورد پدر تاجدار و ولیعهد سلطنت از هم پاشد. ناگفته نماند که مادر ملکه ، حمیده بانو بیگم در وابستن و بهم پیوستن پسرش ،

شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر و شاهنشاه آینده و نوه اش ، شاهنشاه نور الدین محمد جهانگیر ، نقش اساسی را ایفاء نمود.

وقتی همایون پس از شکستهای مکرر از شیر شاه سوری در جنگهای چوسه و قنوج نخست از آگره و بعدها از دهلی بسوی لاهور عقب نشینی کرده بود، بنا بگفته نخستین تاریخنویس زن ، که عمه اکبر بزرگ و زن برادر حمیده بانو بود ، در خوابی مژده ازدواجش را با دختری از نسل احمد جام ژنده پیل و تولد فرزندی بنام جلال الدین محمد اکبر شنیده بود . گلبدن بیگم در اینمورد چنین نوشته است:

« در خواب دیدند که عزیزی آمده از سر تا پا لباس سبز پوشیده و عصائی در دست . گفت مردانه باش و غم مخور و عصای خود را بدست مبارک حضرت داد و گفت خدای تعالی بتو فرزندی خواهد داد. نامش جلال الدین محمد اکبر بمانی. حضرت پرسیدند که اسم شریف شما چیست؟ فرمود ژندپیل احمد جام و فرمود آن فرزند از نسل من خواهد شد» (۲۸)

همایون می خواست که کشمیر را فتح نموده یک بار دیگر با شیر شاه سوری تصفیة حساب و میرزا حیدر دوغلت را از راه سیالکوت بمنظور تسخیر کشمیر گسیل داشته بود . میرزا حیدر کشمیر را تسخیر نمود و در حدود ده سال بعنوان نایب السلطنة او فرمانروائی نمود ولی همایون بجای رفتن به کشمیر تحت فشار اوضاع و خیانت برادرانش ، کامران و عسکری ، ناچار گردید که روی به سند آورد که در آنجا خوابش تحقق پذیرفت و نوشته تقدیرش جامه عمل پوشید. ابوالفضل مؤلف اکبر نامه در مورد ورود او به سند نوشته است:

« حضرت جهانبانی (همایون) را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند... از آب عبور کرده متوجه بهکر شدند... در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت ایات عالی بحدود بهکر رسید» (۲۹).

گلبدن در اینمورد چنین نوشته است:

« در آن روزها میرزا حیدر را بگرفتن کشمیر تعیین نموده بودند. درین اثنا خبر آمد که شیر شاه رسید. عجب اضطراری دست داد. قرار دادند که صباح کوچ کنند... لا علاج شده به بهکر و ملتان متوجه شدند. در ملتان که رسیدند یک روز منزل نمودند... وبر سر دریائی که هفت دریا یکجا شده

است، رسیدند... و بسعدت و سلامت از آب گذشتند... و آخر الامر بعد از طی مسافت به بهکر رسیدند» (۳۰).

سرزمین عشق پرور سند برای معاشقه عمر و ماروی و سسی و پنو معروف است ولی معاشقه ای که میان شاهنشاه همایون و ملکه حمیده در این سر زمین ببار آمد کمتر مورد توجه سخنوران قرار گرفت، شاید برای اینکه عمر و ماروی و سسی و پنو ناکام و بی مراد ماندند. در صورتیکه همایون و حمیده کامگار و بامراد شدند. آنها به علت این که متأهل بودند، زن و شوهر فداکار، جانسپار و وفادار به همدیگر بودند و عشق و علاقه آنها با جهانگیر و نور جهان و شاهجهان و ممتاز محل شباهت بیشتری داشت. ناگفته نماند که مقبره همایون در دهلی که تاج محل آگره توسط شاهجهان مطابق با طرح آن ساخته شد، تحت نظارت حمیده بانو احداث گردیده بود و در همان کنار شوهرش همایون مدفون گردید. این مقبره همایون در دهلی مانند تاج محل آگره نشانی جاویدان عشق و محبت این شاهنشاه و ملکه است.

در مورد ملاقات و ازدواج حمیده بانو با شاهنشاه همایون روایات و اطلاعات زیادی در تواریخ دوره اکبری چون اکبر نامه ابوالفضل ، طبقات اکبری تألیف نظام الدین هروی ، منتخب التواریخ بدایونی ، تذکره الوقعات مهتر جوهر آفتابچی ، تذکره همایون و اکبر تألیف بایزید بیات و امثال آنها بچشم می خورد ولی به نظر ما مؤثق ترین اطلاعات اطلاعاتی است که گلبدن در همایون نامه فراهم ساخته است برای اینکه هیچ تاریخ نویس به اندازه وی نزدیکتر به حمیده بانو نبوده است . راجع به قربت و نزدیکی این دو بانوی بزرگ و برجسته خانواده سلطنتی تیموریان شبه قاره خانم اینطور نوشته است :

Hamida was closely associated with Gulbadan... She was with Gulbadan in the latter's last hours⁽³¹⁾

گلبدن در مورد نخستین ملاقات حمیده بانو ، مادر اکبر بزرگ و شاه سرگردان وبی سر و سامان نوشته است :

« حضرت پادشاه این خبر را شنیده بدیدن حضرت والده آمدند... حرملهای میرزا حضرت پادشاه را درین مجلس ملازمت کردند. حمیده بانو بیگم را پرسیدند که این چه کسی است؟ گفتند که دختر میر بابا دوست . خواجه معظم (برادر حمیده) رو بروی حضرت استاده بود. گفتند: این پسر

با ما خویش می شود . حمیده بانو بیگم را گفتند که این هم خویش ماست» (۳۲)

شاهنشاه همایون که هیئت دان و ستاره شناس زمانش بود، با وجودیکه در آن روزها دربه در می گشت و در حال بی سر و سامانی و سرگردانی بسر می برد به آینده روشن و تابناک تیموریان شبه قاره اعتماد کامل داشت. او با همان نگاه اولش فهمید که این همان دختر است که در لاهور خوابش را دیده و متوجه گردیده بود این همان کسی است که برایش مادر ولایت عهدش شدن مقدر گشته است.

درینجا نکته جالبی شایسته تذکر است اشتیاق مفرط همایون برای حمیده بانو در اوایل یک جانبه بود. یک سو نیاز بود و سوی دیگر ناز. هر اندازه شاه اظهار نیازمندی می کرد شاهبانوی آینده همان اندازه بیشتر اطوار می ریخت و ازو دوری می جست. بقول گلبدن:

« روز دیگر حضرت پادشاه پیش والده ام آمدند و گفتند که کسی را بفرستید و حمیده بانو بیگم را طلبیده بیارید حضرت والده کسی را فرستادند . حمیده بانو بیگم نه آمدند و گفتند :اگر غرض ملازمت است آن روز مشرف شده ام ، دیگر برای چه بیایم؟ ... دیدن پادشاهان یک مرتبه جایز است ، در مرتبه دیگر نامحرم است ، من نمی آیم... حضرت فرمودند: اگر نامحرم است محرم می سازیم » (۳۳)

شاهنشاه همایون توسط مادر ناتنی اش ، دلدار بیگم ، برای حمیده بانو بیگم ، خواستگاری نمود، بنا بگفته گلبدن:

«روز دیگر باز حضرت بدیدن والده ام آمدند و فرمودند: میر بابا دوست خویشاوند ماست ، مناسب آن است که دختر او را بما نسبت کنید» (۳۴)

بسیار شگفت آور است که وقتی مادر همایون از مادر حمیده بیگم خواستگاری نمود مادر و دخترش هر دو از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع ورزیدند، چنانکه از اقتباس زیر پیداست:

« بعد از آن حضرت والده خطی نوشته فرستادند که مادر دختر ازین هم بیشتر ناز می کنند... حضرت پادشاه در جواب نوشته فرستادند... هر نازی که می کشد بسر و چشم قبول داریم... ان شاء الله حسب المدعا خواهد شد... چشم انتظار در راه است » (۳۵)

اصرار همایون و انکار حمیده بانو برای ازدواج مدتی طول کشید . علت امتناع ورزیدن مادر حمیده بانو روشن و آشکار نیست. ممکن است علتش بی تاج و سریر و بی سر و سامان بودن خواستگار دختر چهارده ساله ای باشد ولی سبب انکار خودش این بود که او خودش را از لحاظ اجتماعی کفو و هم سطح خواستگاری نمی پنداشت که قبلاً هم همسران متعددی چون بیگه بیگم ، ماه چوچک بیگم و خانش بیگم داشت و هم خیلی مسن تر از وی نیز بود . گلبدن که بعد از تسلیم شدن حمیده در برابر خواهش شدید همایون خواهر شوهرش و عمه محترم پسرش ، شاهنشاه اکبر ، گردید در مورد انکار و دلیل و اصرار مادر همایون و بالاخره رضایت دادن عروس خانم چنین نوشته است :

« غرض که تا چهل روز از جهت حمیده بانو بیگم مبالغه و مناقشه بود و بیگم راضی نشدند. آخر حضرت والده ام دلداری بیگم نصیحت کردند که آخر به کسی خواهی رسید، بهتر از بادشاه که خواهد بود؟ بیگم گفتند آری به کسی می رسم که دست من به گریبان او برسد، نه آنکه به کسی خواهم رسید که دست من می دانم که به دامن او نرسد. آخر باز والده ام نصیحت بسیار کردند» (۳۶).

بالاخره این ازدواج مسعود که ثمره اش اکبر بزرگ بود بنا بخواش شاهنشاه هیئت دان ، ستاره شناس ، خواب بین و خوابگزار و بسعی و اهتمام مادر ناتنی همایون و مادر حقیقی شاهپور هندال و شاهدخت گلبدن بیگم بسر انجام رسید. این ازدواج مسعود که ساعت سعد را همایون شخصاً تعیین نموده بود در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و هشت بعمل آمد. گلبدن درباره عقد و مرخصی عروس از خانه پدر و ماه عسل عروس و داماد چنین نوشته است :

«غرض که بعد از چهل روز در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و هشت در مقام پاتر روز دوشنبه نیم روز بود که اصطربلاب را حضرت بادشاه بدست مبارک خود گرفته و ساعت سعد را اختیار کرده میر ابوالبقا را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند ، مبلغ دو لک به میر داد بعد از عقد سه روز دیگر آنجا بودند. بعد از آن کوچ کرده در کشتی نشستند و متوجه بهکر شدند و یک ماه در بهکر بودند» (۳۷)

بعد از ماه عسل زندگی معمولی زوجین که بسیار تلخ و فوق العاده ناراحت کننده بود آغاز گردید. خلاصه اوضاع و احوالی که از ازدواجشان تا پناهندگی سیاسی آنها در ایران روی داد بر اساس بیان گلبدن بدینقرار است :

« شاهنشاه همایون میرزا هندال را برای رفتن به قندهار اجازه داد، میرزا یادگار ناصر را در رُهری گذاشت و خودش بسوی سیهون حرکت کرد ولی قلعه دار آنجا خیانت کرد و قلعه به ولینعمتش تحویل نداد و او شش هفت ماه در خارج از قلعه بود » (۳۸)

در همین اثنا شاه حسین ارغون فرمانروای تته با او از در مخالفت در آمده به او حمله ور شد و او را وادار به عقب نشینی به بهکر ساخت ولی پسر عموی همایون ، میرزا یادگار ناصر ، که او را بجای خودش در آنجا گذاشته بود ، باغوای شاه حسین ارغون او را بزور نگذاشت به بهکر در آید از آنجا از طریق جیسلمیر راه مالدیو را در پیش گرفت ، نزدیک جیسلمیر راجه آنجا سعی کرد سر راهش را بگیرد. همایون لشکر جیسلمیر را منهزم ساخته به مسافرت خود ادامه داد و در آن روز تا شصت میل راه رفت.

هنوز در راه بود که متوجه گردید راجه مالدیو بایمای شیر شاه در صدد دستگیر کردن اوست. در میان این مسافرت طولانی حمیده بانو که بار دار بود همراهش بود. چون راجع به سوء قصد راجه مالدیو شنید تصمیم گرفت که از آنجا برگردد ولی اسبی نداشت برای اینکه اسب او در یک معرکه کشته شده بود. گلبدن در مورد بی سر و سامانی و ایثار و فدا کاری اش برای همسرش نوشته است :

« درین ضمن غوغا شد که راجه مالدیو رسید حضرت بادشاه اسب نداشتند که لایق سواری حمیده بانو بیگم باشد... فرمودند : برای من شتر جوهر آفتابچی را طیار بکنند من بستر سوار خواهم شد و بیگم بر اسب من سوار شوند» (۳۹)

شاهنشاه همایون همراه با ملکه باردار و بیمارش راه عمر کوت را در پیش گرفت، آری همان عمر کوت که مقدر شده بود محل تولد اکبر بزرگ گردد. راجای آنجا بر خلاف راجه های جیسلمیر و بیکانیر و برادرانش از هر دو استقبال گرمی بعمل آورد. بنا بگفته مؤلف « احوال همایون پادشاه»

« رانا پیشواز حضرت آمد و درون قلعه برد و منزل خوب داد و مردم امراء را بیرون قلعه جا داد... پیشکش بسیار آورد و چنین خدمات شایسته بجا آورد که بکدام زبان تقریر توان کرد؟ (۴۰)

پیش از رسیدن به عمر کوت ، زایشگاه حمیده بانو و زادگاه شاهزاده اکبر ، شاهنشاه همایون و همراهیانش متحمل مشکلات و زحمات زیادی شدند. حمیده بانو بیگم که تازه عروسی بود و پس از پایان ماه عسل تاکنون هیچ نوع دلخوشی ندیده بود تا رسیدن به عمر کوت با همسرش کاملاً شریک و سهیم بود. گلبدن بیگم که با احتمال بسیار قوی ، شرح این وقایع و حوادث را مستقیماً از زبان حمیده بانو شنیده بود ، راجع به ناراحتیهائی که دیده و اذیتیهائی که کشیده بود می نویسد :

« هوا بسیار گرم بود و اسب و چار پا تا زانو در ریگ فرو می رفت و در عقب لشکر مالدیو باز کوچ کردند و تشنه و گرسنه روانه شدند. اکثر از زن و مرد پیاده بودند. چون لشکر مالدیو نزدیک رسید حضرت ایشان... فرمودند... که شما یان آهسته بیآید و غنیم را نگاهدارید تا ما چند گروه بر آمده رویم... راه گم کردند. حضرت تمام شب راه رفتند . چون صبح شد سه روز بود اسبان آب نیافته بودند... کس دویده آمد که هندوان بسیار اسپ سوار و شتر سوار رسیدند... باز خود سوار شده همراه چند کس اردو را گذاشته پیش رفتند... کافران رو بگریز نهادند و فتح شد» (۴۱)

در سراسر این مسافرت طولانی و اذیتناک که بالاخره به عمر کوت انجامید همایون و حمیده بانو اکبر بزرگ را هم همراه داشتند که هنوز به دنیا نیامده بود. مهمترین مسئله ای که آنها با آن روبرو بودند مسئله بی آبی یا کمبود آب خوردنی بود. بفرمایید ببینیم که گلبدن این منظره را چه طور ترسیم نموده است :

« صبح کوچ کردند سه روز دیگر آب نیافتند. بعد از سه روز بر سر چاه ها رسید. چاه های مذکور بسیار عمیق بودند آب آن چاه ها ... بغایت سُرخ بود . هر دلوی که از چاه بیرون می آمد چون نزدیک می رسید مردم خود را در میان دلو می انداختند و ریسمان گسسته می شد و پنج شش کس همراه دلو در چاه می افتادند. مردم بسیار از تشنگی مردند... شبانه روز راه رفتند... در سر راه تالابی کلان بود . اسپان و شتران درون تالاب در آمدند و چندان آب خوردند که اکثرشان مردند... اسب کم مانده بود... تا به عمر کوت رسیدند» (۴۲)

پس از عبور کردن از معارک و مهالک زیاد و مصایب و متاعب بسیار با ورود به عمر کوت حمیده بانو بیگم که قرار بود چند روز دیگر

ولایتعهدی برای همسرش ، همایون و بانی حقیقی سلطنت با شکوه تیموریان شبه قاره هند و پاکستان را بجهان و جهانیان عرضه دهد، زندگانی اش تا مدتی کوتاه راحت گردید. راجه عمر کوت که بدترین دشمن همایون، شاه حسین ارغون ، پدرش را کشته بود ، به او لشکر فراهم ساخت تا بتواند بهکر را ازو پس بگیرد . حمیده بانو را در عمر کوت گذاشته همایون بسوی بهکر حرکت کرد. گلبدن در اینمورد چنین نوشته است :

« پدر رانا را میرزا شاه حسین کشته بود ... دو سه هزار سوار جرار در ملازمت حضرت همراه کرد. باز حضرت متوجه بهکر شدند و اهل و عیال را در عمر کوت گذاشتند و خواجه معظم را نیز گذاشتند که از حرم خبردار باشد (زیرا که) حمیده بانو بیگم حامله بودند » (۴۳)

روزی که همایون راهسپار بهکر گردید فقط سه روز از آن گذشته بود که حمیده بانو پسری زاید . همایون صاحب وارث تاج و سریر گردید، اگرچه تا آن هنگام اصلاً تاج و سریری نداشت. آن وقت چه کسی می دانست که بالاخره بخت همایون و حمیده یاوری می کند و پدر این نوزاد با پشتیانی و تشویق و ترغیب شهابانوی ایرانی اش از دست رفته را دوباره بدست می آرد و برای پسرش بارث می گذارد. گلبدن در مورد تولد برادر زاده اش چنین می نویسد :

« بعد از متوجه شدن حضرت (به بهکر) سه روز گذشته بود که به تاریخ چهارم رجب المرجب نهصد و چهل و نه وقت سحر ، روز یکشنبه بود که تولد حضرت بادشاه عالم پناه ، عالم گیر ، جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی شد... حضرت در پانزده گروه می بودند ... بسیار خوشحال شدند... آن خواب که در لاهور دیده بودند. همان نام جلال الدین محمد اکبر بادشاه نام نهادند و از آنجا کوچ کرده متوجه بهکر شدند » (۴۴)

همایون ناحیه ای در نواحی بهکر بنام جون را فتح کرد و مستقر ساخت و وقتی حمیده بانو وشاهزاده اکبر را پیش خود فرا خواند شاهزاده شش ماهه شده بود ، چنانکه از گفته زیر گلبدن پیداست:

« (چون) در پرگنه جون رسیدند... در آنجا باغ آینه بسیار خوب و با صفا بود در آن باغ حضرت فرود آمدند... از جون تته شش روزه راه بود. تا شش ماه حضرت در آنجا بودند. به عمرکوت کس را فرستادند و اهل حرم (یعنی حمیده بیگم) را طلبیدند... (شاهزاده) جلال الدین اکبر... شش ماهه بودند که در جون آوردند » (۴۵)

به علت اتفاق و اتحاد شاه حسین با برادران تا موافق ، کامران و عسکری ، همایون تصمیم گرفت که همراه با حمیده بانو و شاهزاده محمد اکبر از سند سوی بلوچستان عقب نشینی کند تا بتواند بنا به مشورت بیرم خان از راه کوئته وارد ایران شده بعنوان پناهنده سیاسی نفس راحتی بکشد و با کمک نظامی شاه پهماسپ صفوی به منظور حصول سلطنت از دست رفته یکبار بخت آزمائی کند.

شرح مفصلی از وقایع و حوادث مربوط به خروج همایون حمیده از سند ، مسافرت اذیتناک از میان بلوچستان ، حمله ناگهانی شاهزاده عسکری بر اردو گاه همایون و جدائی دردناک مادر و فرزند دلبنده ، ورود و اقامت و پذیرائی گرمی از شاه و بانوان خانواده سلطنتی ایران، مراجعت به افغانستان ، ملاقت با پسرش بعد از دوری و مهجوری طولانی در کابل ، مرخصی همسرش از کابل برای بازیابی و تأسیس مجدد سلطنت تیموریان شبه قاره هند و پاکستان ، وفات حسرت آیات همسرش و جلوس پسر سیزده ساله اش و دوره طولانی بیوگی اش در دوره شاهنشاهی پنجاه و یک ساله پسر یگانه اش ، اکبر بزرگ ، از حدود این مقاله خارج و مقتضی مقالات متعددی است.

مریم مکانی حمیده بانو بیگم طبق گفته خانم بیوریچ در حدود ۹۳۳ هـ چشم به جهان گشود، در پانزده سالگی در سال ۹۴۸ هـ بعقد ازدواج همایون درآمد. تقریباً یک سال بعد از ازدواج در سال ۹۴۹ هـ شاهزاده اکبر را بدنیا آورد، در سال ۹۵۱ هـ در ایران صاحب دختری هم گردید. در همانسال در کابل جگر گوشه اش را پس از مدتی یکبار دیگر باغوش کشید، در ۹۶۲ هـ همسرش مجدداً تخت تیموریان را از سوریان پس گرفت ، سال بعد در سال ۹۶۳ هـ که هنوز با شاهنشاه همایون در آگره ملحق نگشته بود که بیوه گردید در سال ۱۰۱۲ هـ در هفتاد و نه سالگی در آگره از دنیای فانی به جهان باقی خرامید. فرزند ارجمندش ، فرمانروای هند و پاکستان ، شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر که تا زنده بود فرمانبردارش بود ، شخصاً جنازه اش را بدوش کشید و در تشییع جنازه اش شریک گردید(۴۶)

حمیده بانو بیگم زنی بزرگ بود که در دوباره به تخت رسانیدن همسرش همایون پشتیبانش بود و به سلطنت رسانیدن پسر یتیم سیزده ساله اش و در تربیت کردن و عظمت و شوکت بخشیدن به اکبر بزرگ نقش اساسی داشت . او بود که در خرد سالی اکبر را از مجازات کردن معلمش باز

داشت ، باز او بود که در هیجده سالگی او را از تحت نفوذ و استیلای بیرم خان خانخانان در آورد و همو بود که در آخرین سالهای حیات خودش (م ۱۰۱۲هـ) یگانه پسر اکبر بزرگ ، شاهزاده سلیم ، را وادار ساخت که در برابر پدرش ، اکبر بزرگ ، که فقط دو سال پس از رحلت مادرش در سال ۱۰۱۴هـ فوت کرد، تسلیم شود ، زانو بزند و سرش را خم کند. خلاصه او به عنوان شاهبانو و مادر شاه این واقیعت را به اثبات رسانید که در پشت هر مرد بزرگ حتماً زنی بزرگ وجود دارد و در پشت شاهنشاه همایون و شاهنشاه اکبر کسی غیر از ملکه حمیده بانو بیگم نبود.

یادداشت ها و کتابنامه :

1 – Smith , Vincent, Akbar, the Great Mughal.

- ۲ – شبلی نعمانی ، نگاهی به عالمگیر (اردو).
- ۳ – وقتی همایون بعد از پانزده سال سلطنت از دست رفته اش را دوباره بدست آورد پس از فقط شش ماه از پله های کتابخانه سلطنتی لیز خورد و بر اثر صدمه ای که به مغزش وارد آمده بود ، درگذشت (برای توضیح بیشتری رجوع کنید به منتخب التواریخ بدایونی ؛ ج ۱ ، ص ۴۶۶).
- ۴ – این بیت اردوی علامه محمد اقبال است که توسط دکتر آفتاب اصغر بفارسی برگردانده شده است.
- ۵ – بیرم خان که از سرداران بسیار مورد اعتماد شاهنشاه همایون بود ، هم در مسافرت ایران و هم در جنگ سرهند که منجر به استقرار مجدد سلطنت تیموری گردید، همراهش بود . پس از مرگ نابهنگام همایون او بود که اکبر صغیر را بتخت سلطنت نشاند. شاهنشاه اکبر که در سال ۹۶۷م زمام امور سلطنت را شخصاً بعهده گرفت و او را برای ادای حج به حجاز مقدس اعزام نمود.
- ۶ – در زمانی که یگانه فرزند شاهنشاه اکبر ، شاهزاده سلیم (بعدها شاهنشاه نور الدین محمد جهانگیر ، در اواخر دوره سلطنت پدرش (۹۶۳هـ – ۱۰۱۴هـ) قیام کرده بود ، پیشنهاد کرد که اگر مادر بزرگم (مادر ملکه مریم مکانی حمیده بانو بیگم) مرا شخصاً بحضور پسرش و پدرم ، شاهنشاه اکبر ، ببرند و تضمین کنند که مورد عفو و تفقد قرار می گیرد، حاضر است تسلیم شود (برای تفصیل مراجعه شود به مقدمه تزک جهانگیری شاهنشاه جهانگیر).
- ۷ – مریم مکانی حمیده بانو بیگم در سال دوم بعد از درگذشت شوهرش (۹۶۳هـ) از کابل به آگره آمد تا به پسر صغیرش و شاهنشاه شانزده ساله اش ، اکبر کبیر ، ملحق

گردد. طبق یک تاریخ نویس معاصر ، نظام الدین هروی ، چون وی بفاصله یک منزل رسید اکبر بیرم خان را در اردو گاه گذاشت و شخصاً باستقبال مادرش شتافت (رک به : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۱۳۳).

در سال بیست و چهارم سلطنت اکبر (۹۸۷هـ) در نواح بهیره به او گفتند که حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم دارند از آگره تشریف می آرند، پادشاه با استماع این مژده خیلی خوشحال گردید و پسرش شاهزاده سلیم را برای استقبال مادر بزرگش فرستاد و دنبال پسرش خودش نیز بحضور مادرش رسید (رک به : ایضاً ، ج ۲ ، ص ۳۳۸).

۸- رک به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۲.

۹- جنگ پانی پت اول در سال ۹۳۲هـ در نزدیکی دهلی در میان سلطان ابراهیم لودهی و ظهیر الدین محمد بابر واقع شد که در آن اول الذکر بقتل رسید و ثانی الذکر مؤسس سلطنت تیموریان هند و پاکستان گردید.

10 – Dodwell, The Cambridge History of India, p.329.

۱۱- رک به : محمد قاسم فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۱۵.

۱۲- فرید خان معروف به شیر خان و شیر شاه سوری قهرمان ملی افغانان بود . او شاهنشاه همایون را بعلت خیانت برادرانش دو بار ، در جنگ چوسه و جنگ قنوج شکست داده وادارش ساخت که در سال ۹۵۱هـ به شاه طهماسب صفوی پناه ببرد.

۱۳- برشگال مفرس کلمه سانسکریت « ورشا کال» است و بمعنای فصل بارندگی بکار می رود . مسعود سعد سلمان لاهوری آن را بهار هندوستان نامیده است : « بر شکال» ای بهار هندوستان».

۱۴- شیر شاه سوری در سال ۹۶۶هـ در نزدیکی دهکده ای به نام چوسه ، کنار رود خانه گانگا ، لشکر همایون را بنا به خیانت برادرانش تار و مار ساخت (رک. به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۰).

۱۵- سال بعد (۹۶۷هـ) دوباره همایون در نواحی قنوج به دست شیر شاه با شکست روبرو گردید (رک به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۰).

۱۶- وصیت بابر بدین قرار است:

« وصیت می کنم که همه ایشان همایون را به جای من دانند و در دولتخواهی او تقصیر نکنند و به او موافق و یکجهت باشند. از عز سبحانه امیدوارم همایون هم بمردم خوب پیش خواهد آمد. دیگر همایون برادران ترا وهمه خویشان ومردم خود

- را به تو می سپارم و ترا به خدا می سپارم» (رک به : گلبدن بیگم ، همایون نامه ، ص ۲۴).
- ۱۷ - پرفسور دکتر آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هند و پاکستان ، ص ۶۹ .
- ۱۸ - رک به : بدایونی ، منتخب التواریخ ، ص ۴۴۴ .
- ۱۹ - ایضاً ، ص ۳۵۵ .
- ۲۰ - شاهنشاه همایون پیش از رفتن به ایران می خواست که کشمیر را تسخیر نموده آن را مرکز سلطنت قرار بدهد یکبار دیگر با شیر شاه سوری بجنگد ولی باوجودی که میرزا حیدر دوغلت بدستور او کشمیر را تسخیر نمود ولی تحت فشار اوضاع خودش نتوانست به کشمیر رود. بالاخره پسرش اکبر آرزویش را بر آورده ساخت و در سال ۹۹۵ هـ کشمیر را تسخیر نمود و آن را جزو امپراطوری تیموری گردانید.
- ۲۱ - نخستین بار خود همایون در ۹۴۱ هـ گجرات را فتح کرده بود ولی بعد از شکست او بدست شیر شاه سوری از دستش بدر رفته بود. پسرش اکبر در سال ۹۸۰ هـ آنرا دوباره به دست آورد.
- ۲۲ - بیرم خان اتالیق اکبر بود و بسطنت رسانیدن او نقش اساسی داشت.
- ۲۳ - رک به : بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۴۴۴ .
- ۲۴ - رک به : تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۳۶ .
- ۲۵ - رک به : مقامات ژنده پیل ، ص ۳۹ .
- ۲۶ - تاریخ نویسی فارسی ، ص ۱۰۷ .
- ۲۷ - جنگی بود که در ۹۶۳ هـ در میدان تاریخی پانی پت ، نزدیک دهلی ، میان اکبر و همیوبقال به وقوع پیوست .
- ۲۸ - رک به : همایون نامه گلبدن ، ص ۴۸ .
- ۲۹ - رک به : ایضاً ، ص ۵۰ .
- ۳۰ - رک به : ایضاً ، ص ۵۲ . Mrs Beveridge, Humayun Nama, p. 241.
- ۳۱ -
- ۳۲ - همایون نامه گلبدن ، ص ۵۲ .
- ۳۳ - رک به : ایضاً ، ص ۵۲ .
- ۳۴ - رک به : ایضاً ، ص ۵۲ .
- ۳۵ - رک به : ایضاً ، ص ۵۳ .
- ۳۶ - رک به : همایون نامه ، ص ۵۳ .
- ۳۷ - رک به : ایضاً .
- ۳۸ - رک به : ایضاً ، ص ۵۳ .
- ۳۹ - رک به : ایضاً ، ص ۵۶ .
- ۴۰ - رک به : ایضاً ، ص ۵۸ .
- ۴۱ - رک به : ایضاً .
- ۴۲ - رک به : ایضاً ، ص ۵۸ .
- ۴۳ - رک به : ایضاً ، ص ۵۹ .
- ۴۴ - رک به : ایضاً ، ص ۵۹ .
- ۴۵ - رک به : ایضاً ، ص ۵۹ .
- ۴۶ - رک به : مقدمه تزک جهانگیری .



اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه ایران شناسی

و ایران گرایی



نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی انگلستان و شبه قاره در جهانی ساختن ایران شناسی

چکیده:

نقش کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی در جهانی ساختن ایران شناسی طی قرنهای اخیر بسیار چشمگیر بوده است. دومین قرن است که در مدرسه خاورشناسی و مطالعات افریقایی دانشگاه لندن و سایر دانشگاه ها علاوه بر سایر زبانهای خاوری، کرسی زبان فارسی نیز دایر است و دهها نفر از استادان طراز اول و صاحبنظرانی در ایران پژوهی و ایران شناسی نظیر دکتر ۱- آر- نکلسون، سردینی سن راس (Sir Denison Ross) مولف معروف ترین فرهنگ فارسی - انگلیسی، پرفسور آربری مترجم آثار متعدد عمده فارسی، دکتر ادوارد براون مولف تاریخ ادبی ایران بزبان انگلیسی در چهار مجلد که هشتاد سال پیش در زمان تالیف حداقل به زبان انگلیسی ابتکار آمیز بوده است، این امر در سطح انگلستان مبرهن می سازد که در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم میلادی با حضور ایران شناسانی فوق در دانشگاه لندن زبان و ادب فارسی در سطح جهانی ترویج یافته بود و ده ها نفر از کشورهای مختلف دنیا برای تحصیلات عالی بخصوص جهت گذراندن دوره دکتری زبان و ادب فارسی به دانشگاه لندن می رفتند به طور مثال در دومین و سومین دهه قرن بیستم بعد از پاکستان کنونی آقای دکتر محمد باقر رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه پنجاب که در حدود بیست سال استادی و ریاست گروه فارسی دانشگاه پنجاب را به عهده داشت، از هند کنونی دکتر هادی حسن استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگره که بالغ بر سی سال مسئولیت ریاست بخش فارسی دانشگاه مزبور را به عهده داشت، دکتر عندلیب شادانی استاد و رئیس گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا (بنگلادیش کنونی) که در حدود ۴۰ سال در دانشگاه داکا تدریس کرد و

* - مدیر فصلنامه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

از این مدت حد اقل ۲۵ سال ریاست گروه را به عهده داشت ، دانشنامهٔ دکتری را از دانشگاه لندن بدست آوردند و مادام العمر در جهانی کردن ایران شناسی در کشورهای شبه قاره مشغول بودند .

در خود پاکستان کرسی زبان فارسی در دانشگاه پنجاب لاهور ۱۳۹ سال و کرسی زبان فارسی در دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد ۳۹ سال سابقه دارد. بقیهٔ دانشگاه های معتبر پاکستان که دارای گروه زبان فارسی می باشند، مدت تأسیس آنها میان ۴۰ الی ۶۴ سال می باشد. در این مدت هر دانشگاه صدها نفر دانش آموختگان در سطح کارشناسی ارشد و بالاتر و هزاران نفر در سطح لیسانس و دورهٔ مترجمی، دیپلمه ، گواهی نامه و سایر آن داشته است .

با تذکر نقش کرسی های فارسی در دانشگاه های فوق نتیجه می گیریم ، با مشاهدات یک قرن و نیم اخیر از کرسی های ایران شناسی و زبان و ادب فارسی نه فقط در کشورهای نامبرده بلکه در سراسر دنیا در جهانی ساختن ایران شناسی موفقیت های چشمگیری بدست خواهد آمد.

کلید واژه : کرسی های ایران شناسی، انگلستان، شبه قاره، تألیف، ترجمه



مقدمه :

دراین پژوهش «نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی انگلستان و شبه قاره در جهانی ساختن ایران شناسی» به نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی احتواء می کند. کوشیده ایم که مضافاً بر تدریس استادان کرسی های ایران شناسی که در انگلستان و شبه قاره به امر تألیف، تصحیح و تحشیهٔ متون و همچنین ترجمهٔ دهها اثر پرداخته اند، شمه ای از آن را دراین نوشتار برشمیریم. بی مناسبت نیست متذکر گردیم که بجای سراسر جهان فارسی به انگلستان و شبه قاره به این دلیل موضوع را محدود کرده ایم که تا ۱۹۴۷م کشورهای شبه قاره زیر سلطهٔ انگلستان بسر می بردند و با وصف وجود دهها دانشکده و دانشگاه، اغلب پژوهشگران شبه قاره ای برای ادامهٔ تحصیلات عالی به دانشگاه های انگلستان روی می آوردند. صدها کتاب علمی که توسط برخی استادان دانشگاه های این دو سرزمین

تألیف، تدوین تصحیح و ترجمه گردیده، اغلب آنها را نگارنده کوشیده است که رویت نموده معرفی نماید و در صورت عدم رویت از منابع موثق مشخصات آن را درج نماید. بهمین دلیل تعداد یادداشتها را محدود نگهداشته است.

معرفی خدمات و آثار پژوهشگران برجسته کرسی های ایران شناسی :

در طی قرون نوزدهم و بیستم میلادی «مدرسه مطالعات خاورشناسی و افریقایی» دانشگاه لندن و سایر دانشگاههای طراز اول انگلستان و اروپا نه فقط مراکز آموزش زبانهای خاوری از جمله فارسی، عربی، ترکی، اردو بوده بلکه ایران شناسان و خاور شناسان این مراکز علمی به تألیف، تدوین و ترجمه آثار گرانمایه علمی پرداختند که موجب توسعه و اعتلای ایران شناسی گردیده اند. اینک به معرفی برخی از آثار مهم که استادان دانش پژوه انگلیسی تصحیح، تألیف و ترجمه نموده، منتشر نموده اند را با اجمال می پردازیم.

آثار رینالدالین نکلسون Reynold A. Nicholson (۱۸۶۸-۱۹۴۵م)

۱- مثنوی معنوی مولانا :

رینالد نکلسون شاید تنها کسی است که نه فقط شش دفتر کامل مثنوی معنوی را بعد از مقابله با پنج نسخه از نسخ قدیمی سعی و اهتمام و تصحیح میان ۱۹۲۵ - ۱۹۴۵م منتشر ساخت بلکه به ترجمه کامل متن مثنوی معنوی بزبان انگلیسی در هشت مجلد در انتشارات گیب همت گماشت در حالیکه وینفیلد E.H.Winfield ترجمه خلاصه یی از تمام مثنوی را با مقدمه یی در تصوف به سال ۱۸۸۷در لندن منتشر نمود. علاوه براین تولوک Tholouck منتخباتی از مثنوی به آلمانی ترتیب داد^(۱).

نشر متن کامل مثنوی و همچنین ترجمه انگلیسی آن در ترویج افکار مولانا در سطح جهانی تأثیر گسترده داشت. همزمان در ایران ترجمه نکلسون همراه با شرحی از آن بانضمام طبع استاد سعید نفیسی بطبع رسید. شایسته تذکر است که یک قرن پیش در آثار ترجمه شده به زبانهای اروپایی رباعی های عمر خیام از همه بیشتر مورد توجه بوده که مجموع

ابیات آن از چند صد بیت متجاوز نمی گردید. اما مثنوی معنوی با دهها هزار بیت در جهان فارسی نه فقط به صورت متن اصلی مورد استفاده قرار می گیرد بلکه تراجم آن در غیر فارسی زبانان انگلیسی زبان در ایالات متحده امریکا در دهه های اخیر مورد استقبال قرار می گیرد.

۲- **رومی: شاعر و عارف**: ترجمه یکصد و دوازده قطعه از مثنوی و پنج غزل از دیوان شمس و دو قطعه از فیه ما فیه چهار چاپ ۱۹۰۵، ۱۹۵۶، ۱۹۶۴، ۱۹۶۸ در لندن و در تهران با عنوان **مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی** اثر رینالدین نکلسون. (ترجمه و تعلیق اوانس اوانسیان).

تحقیق در احوال و آثار مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی رومی. ترجمه این کتاب در انتشارات دانشگاه تهران در ۱۳۵۰ منتشر گردیده است. ۳۹۴ + ۱۲ ص.

۳- **منتخبات دیوان شمس تبریزی**: متن چهل و هشت غزل با ترجمه انگلیسی با مقدمه و حواشی و تعلیقات (رساله دکتری نکلسون) چاپ ۱۸۹۸ م و چاپ ۱۹۲۲ م کمبریج.

۴- **تذکره الاولیا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری** تصحیح متن فارسی به انضمام فهرست های گوناگون و با مقدمه انگلیسی نکلسون، مقدمه فارسی با قلم محمد قزوینی ج ۱، ۱۹۰۵ م، ج ۲، ۱۹۰۷ م، لیدن.

۵- **کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری** ترجمه ملخص آن به انگلیسی ناشر: گیب سه چاپ در ۱۹۱۱، ۱۹۳۶، ۱۹۵۹ لیدن در ۱۹۷۵ در لاهور هم چاپ گردیده است.

۶- **داستان های عرفانی Tales of Mystic Meaning** ترجمه پنجاه و یک قطعه مختلف از مثنوی مولانا با مقدمه ۱۹۳۱ لندن.

۷- **اشعار غنائی فارسی (Persian Lyrics)** ترجمه سی و شش قطعه از آثار شعرای ایران در سی صفحه با یک مقدمه ۱۹۳۱ لندن.

۸- **اسرار خودی**: مثنوی محمد اقبال لاهوری، ترجمه و مقدمه حواشی از نکلسون پنج چاپ میان ۱۹۲۰ - ۱۹۶۰ در لندن و لاهور.

۹- **فارسنامه ابن بلخی**: تصحیح متن و مقدمه انگلیسی از نکلسون و گای لسترنج، ناشر گیب دو چاپ ۱۹۲۱، ۱۹۶۲ لندن.

۱۰ - **جوامع الحکایات عوفی** از محمد نظام الدین با مقدمه نکلسون گیب، ۱۹۲۹م، لندن .

۱۱ - **اسلام و تصوف** تألیف نکلسون، ترجمه محمد حسین مدرس نهاوندی، کتابفروشی زوار تهران، ۱۳۶۱ ش ۴ - ۱۶۴ ص.

علاوه بر این رینالد نکلسون دهها کتاب در موضوع متون و زبان و ادبیات عرب و تصوف اسلامی تصحیح، تألیف و ترجمه کرد که اغلب در حین حیات او از زیور طبع آراسته گردید. همچنین نکلسون در تألیف چندین کتاب علمی با سایر نویسندگان مشارکت داشت و مقدمه آنها را نوشته است.

آثار پرفسور ادوارد جی براون Edward G. Browne

۱ - **A Literary History of Persia in 4 Volumes** دوره کامل به انگلیسی میان ۱۹۰۲ - ۱۹۲۴ در کمبریج منتشر گردید. تاریخ ادبی ایران ج ۱ Vol I از کهن ترین روزگار تا فردوسی در ۵۲۱ ص، ترجمه ج ۱ به فارسی را آقای علی پاشا صالح استاد دانشگاه تهران در ۱۳۳۳ ش در تهران منتشر ساخت در ۸۰۰ ص، ترجمه جلدهای دوم، سوم و چهارم تاریخ ادبی ایران. براون نیز به وسیله سه مترجم ورزیده به طور جداگانه ترجمه و در تهران کراراً چاپ گردیده که شامل فتح الله مجتبایی، علی اصغر حکمت (۱۳۲۷) و پرفسور رشید یاسمی (۱۳۱۶) می باشند. در مجلد دوم از غزنویان تا آغاز سلطه مغولان در مجلد سوم دوره مغولان، در مجلد چهارم از ۱۵۰۰ تا ۱۹۲۴ مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.

۲ - **انقلاب ایران The Persian Revolution** ۱۹۰۹ م پرفسور براون تاریخ انقلاب مشروطه ایران را از جزئیاتش با ارتباط به وقایع سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ در این اثر تبیین داشته است. ترجمه این کتاب را آقای احمد پژوه (مبشر همایون) در ۱۳۲۹ خ (کانون معرفت، ۴۹۶ص) منتشر کرده است.

۳ - **سرگذشت یک سیاح A Traveller's Narration** ۱۸۹۱م، که بعد نام آن را تغییر داده و به عنوان **A year among Persians** (یک سال در میان ایرانیان) تجدید چاپ و انتشار یافت.

- ۴ - **طب عربی Arabic Medicine** در ۱۹۲۰ م منتشر گردید که در ایران ترجمه آن توسط مسعود رجب نیا باعنوان طب اسلامی در سال ۱۳۳۷ ش بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۴۷۴ ص) منتشر گردید.
- ۵ - **تصحیح تذکره دولتشاه سمرقندی** و طبع آن.
- ۶ - **تصحیح جلد دوم تذکره لباب الالباب عوفی** و طبع آن.
- ۷ - چاپ عکسی متن **تاریخ گزیده** یکی دیگر از آثار منتشره او محسوب می شود.
- ۸ - نامه هایی از تبریز ترجمه حسن جوادی، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۰ ش، ۲۹۸ + ۱۶ ص، به استناد از رشید یاسمی عده تألیفات پرفسور براون چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عده رسائل او ۳۲ عدد و عده دیباچه هایی که بزبان انگلیسی برکتب فارسی یا عربی الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست (۲).

آثار پرفسور ا ج آربری A.J. Arberry

- ۱ - **میراث ایران تدوین مجموعه مقالات توسط آربری The Legacy of Persia**
- پرفسور آربری با همکاری دوازده تن از ایران شناسان و شرق شناسان که اغلب شان در رشته های تاریخ، باستان شناسی، اداره موزه ها و السنه تخصص داشتند مقاله هایی با عناوین ایران و جهان باستان، ایران و بازنظین - ایران و اعراب، ایران و هند پس از گشایش توسط محمود، هنر اسلامی ایران، زبان فارسی، ادبیات فارسی، علوم ایرانی، باغهای ایران، فرش ایران، ایران از دیدگاه غربیان و امثال، در این کتاب گردآوری و به طبع رسانده است. این کتاب در ۱۹۵۳ م برای اولین دفعه در اکسفورد به چاپ خورد ۴۲۲ ص، چاپ دوم و سوم در ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ انجام گرفته. در ایران ترجمه این کتاب هم منتشر گردیده است.

۲ - **قصه هایی از مثنوی Tales from the Masnavi**

- پرفسور آربری یک صد قصه منتخب از مثنوی معنوی را به نثر انگلیسی ترجمه و در این کتاب آورده است. ۳۰۰ ص، چاپ ۱، ۱۹۶۱ چاپ ۲ ۱۹۶۸.

۳ - قصه های دیگر از مثنوی More Tales from the Masnavi

در واقع جلد دوم کتاب پیشین دویست قصه از مثنوی معنوی را احتواء می کند و مثل جلد اول در سری «آثار بزرگ ادبیات جهانی» توسط یونسکو چاپ گردیده است.

۴ - مضامین شرقی Oriental Essays

پرفسور آربری برای ایجاد تفاهم میان غرب و شرق مساعی مجدانه ای که توسط شش نفر شرق شناس و ایران شناس در دو قرن اخیر صورت گرفته آن را در مضامین مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده است. این ها شامل سائمن اوکلی Simon Ockley ، سرویلیام جونز Sir William Jones ، ای دبلیولین E.W. Lane ، ای ایچ پامر E.H. Palmer ، ای جی برون E. G. Browne ، آرانکلسون R.A. Nicholson ،

۵ - شرحی از قرآن The Koran Interpreted

پرفسور آربری در دو مجلد این اثر را به انگلیسی به سلک نگارش درآورده است.

۶ - وحی و استدلال در اسلام Revelation and Reason in Islam

در زمینه اسلام شناسی این اثریست که از پرفسور آربری یادگار است. ناشر جورج الن ان ون چاپ ۱۹۵۷ و ۱۹۶۵، ۱۲۲ ص .

۷ - معاشقه با رباعیات The Romance of the Rubaiyat

پرفسور آربری اگرچه خودش به رباعیات عمر خیام علاقه مفراطی داشت اما پپاس ترجمه دلنشین انگلیسی رباعیات خیام ادوارد فیتز جرالده، تحقیقی عمیق انجام داد و در این ضمن مکاتباتی که فیتز جیرالده با استاد فارسی خود ادوارد کول Edward Cowell انجام داده بود آن را بدست آورده مورد بررسی قرار داد. این اثر بمناسبت سده چاپ ترجمه فیتز جیرالده بنخاطر بزرگداشت ازوی منتشر گردید.

۸ - یک صوفی شهید (انگلیسی) A Sufi Martyr

پرفسور آربری اثر یادگاری عین القضاة همدانی متصوف مقتول در ۱۱۳۱م موقعیکه در زندان بغداد محبوس بود، بنگارش در آورده بود را از عربی بلیغ به انگلیسی فصیح ترجمه و منتشر نمود. ناشر جورج الن ان ون لندن، ۱۰۲ ص .

۹- ادبیات کلاسیک فارسی (انگلیسی) Classical Persian Literature

پرفسور آربری که به نظم و نثر ادبیات فارسی صاحب نظر بود، در این کتاب تمام دوره کلاسیک ادب فارسی را که معمولاً از فردوسی تا جامی قلمداد می‌گردد. زیر ذره بین قرار داده است. ناشر جورج الن و ان ون - لندن.

۱۰- جنبه های تمدن اسلامی (انگلیسی) Aspects of Islamic Civilization

چنانکه در منابع اصلی منعکس است. As depicted in the Original Text. پرفسور آربری در ضمن تدریس و تحقیق در دانشگاه های انگلستان و قاهره حداقل سه دهه در زمینه تمدن و فرهنگ اسلامی مطالعاتی گسترده و در عین حال ژرفا انجام داده بود، در این کتاب در چهارده فصل بهترین نمونه ها تبیین داشته، عنوان دوازدهمین فصل «هنر حافظ» است. ناشر جورج الن وان ون ۲۰۰۸ع.ص.

کرسی های ایرانشناسی انگلستان باوجود استادان برجسته ایران شناسی که برخی از آنان در صفحات پیش معرفی گردیده اند، موجب ترویج ادبیات فارسی و آثار و افکار فرهنگی در سطح جهانی گردیدند. در این امر دانشگاه های فرانسه و آلمان نیز همگامی شایسته توجه داشته اند.

ما اینک تذکر کوتاهی از چند تن از استادان اسبق کرسی های زبان و ادبیات فارسی در کشور های شبه قاره می پردازیم که آنان در نیمه اول قرن بیستم از دانشگاه های انگلستان و یا اروپا دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی را تکمیل کرده بودند.

۱- پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال (م ۱۹۴۸م)

از استادان برجسته زبان و ادب فارسی دانشگاه پنجاب و رئیس اسبق دانشکده خاورشناسی (م ۱۹۴۸م) به علت همعصری و همنامی با علامه اقبال (م ۱۹۳۸م) در محافل علمی جهانی به درستی شناخته نشده. وی مصحح راحة الصدور الراوندی است که در اروپا منتشر گردید. وی اثر کریستن سن «ایران به عهد ساسانیان» را ترجمه کرد که مدتها در برنامه های آموزشی دانشگاه ها مورد استفاده بود. وی از معدودی استادان فارسی شبه قاره در زمان استعمار انگلیس بود که به ایران مسافرت های علمی انجام داد و از استادان سرشناس ایرانی مرادواتی داشته است (۳)

۲- پرفسور دکتر هادی حسن (۱۸۹۴-۱۹۶۳م)

وی اهل حیدرآباد دکن و ایرانی نژاد بوده. تحصیلات عالی را نخست در رشته علوم طبیعی داشت. آنگاه به ادبیات زبان مادری خود (فارسی) روی آورد و از کارشناسی گرفته تحصیلات دانشگاهی را در ادبیات فارسی داشته. سپس به انگلستان رفت و دوره دکتری زبان و ادب فارسی با تصحیح و تحشیه دیوان فلکی شروانی تکمیل نمود. در حدود سه دهه در دانشگاه اسلامی علیگره استادی و ریاست گروه آموزشی فارسی را احراز می کرد. دکتر هادی حسن در حین حیات آثار علمی متعددی منتشر نمود که یکی از آنها «تاریخ دریا نوردی ایران» بزبان انگلیسی با تقریظ مبسوط علامه محمد اقبال چاپ گردید(۴). مقالات منتخب علمی و تحقیقی دکتر هادی حسن باعنوان «مقالات هادی حسن» در تهران منتشر گردیده است.

۳- پرفسور مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳-۱۹۶۳م)

استاد شفیع متبحر به زبانهای فارسی، عربی و در ایران شناسی و علوم اسلامی به مرتبه والایی قرار داشت. وی دانش آموخته دانشگاه کمبریج در رشته زبان و ادبیات عربی بوده است. اما خدمات علمی گسترده ای به زبان و ادب فارسی انجام داده است که استاد بدیع الزمان فروزانفر در قصیده غرایبی وی را ستوده که مطلعش این است.

دهر و دوران کم آورد فرزند چون محمد شفیع دانشمند

از آثار تصحیح و تألیف کرده وی باید ۱- تتمه صوان الحکمه از علی بن زید بیهقی، ۲- مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی، ۳- مکاتبات رشیدی از رشیدالدین فضل الله همدانی، ۴- تذکره میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، ۵- مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی (م ۴۴۱هـ.ق) را بر شمرد که از نویسندگان ایران طی قرون می باشند. علاوه براین صدها مقاله های استاد شفیع در پنج مجلد به دو زبان فارسی و اردو و منتشر گردیده. استاد شفیع امتیاز دیگری که دارد اینست که در سال ۱۹۵۳م ریاست هیأت فرهنگی ۱۴ نفری پاکستان را بعهده (۵) داشت که برای دو هفته از ایران رسماً دیدن کرد.

۴- پرفسور دکتر عندلیب شادانی (۱۸۹۷-۱۹۶۹م)

اسم اصلی وی وجاهت حسین بود ولی تمام زندگانی منتسب به یکی از استادان دبیرستانی بطور عندلیب شادانی شناخته شد. تحصیلات کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادب فارسی را از دانشکده اسلامیة دانشگاه پنجاب تکمیل کرد و پس از تدریس در چند دانشکده در ۱۹۲۸ م به گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا (بنگلادش کنونی) پیوست. دکتر عندلیب شادانی تا چهل سال صدها نفر دانشجو را در هر دو زبان و ادب به فیض رساند. در ۱۹۳۱ برای دورهٔ دکتری زبان و ادب فارسی وارد مدرسه مطالعات شرقشناسی دانشگاه لندن گردید و پایان نامه به عنوان «مورخان مسلمان شبه قاره از ۱۲۰۵ تا ۱۲۵۹م» تدوین و به اخذ دانشنامه نائل آمد. از دهها اثر تألیف و ترجمهٔ وی چند اثر که راساً به ادب فارسی ارتباط دارد شامل ۱- احسن الرساله ترجمهٔ اردو چهار مقاله ۱۹۲۵ لاهور، ۲- شرح رباعیات بابا طاهر ۱۹۲۴ لاهور، ۳- چهار مقاله تدوین ۱۹۲۴ لاهور، ۴- قصاید قآنی (تدوین) بی تا. دکتر عندلیب شادانی چهار مسافرت علمی در سالهای ۱۹۳۰، ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹۶۶ به ایران کرد و در سمینارها و همایشهای علمی حضور بهم رسانید. خانم کلثوم ابوالبشر عضو هیأت علمی گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا از ۱۹۸۵ م بمدت دو سال در دانشگاه بمبئی (هند) در موضوع احوال و آثار دکتر عندلیب شادانی پژوهش علمی انجام داد و به اخذ دکتری زبان و ادب اردو نائل آمد (۶).

۵- پرفسور دکتر محمد باقر (۱۹۱۰-۱۹۹۳م)

استاد باقر تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه پنجاب تکمیل کرد و آن گاه در انگلستان دورهٔ دکتری را گذراند. وی در حین حیات با داشتن امتیاز ریاست گروه فارسی دانشگاه پنجاب بالغ بر ۲۱ سال و سالها احراز ریاست دانشکدهٔ خاورشناسی، ارشد ترین استاد دانشگاهی پاکستان محسوب می گردید. وی از ۱۹۳۹م که اولین دفعه به ایران سفر کرد در نیم قرن در حدود ۲۵ دیدار کوتاه و بلند از ایران داشته است که نشانگر «توجه او به سوی دوست» میباشد. از آثار علمی او باید ۱- لغت مدار الافاضل (در چهار مجلد)، ۲- تصحیح دیوان جویای تبریزی (م

۱۱۱۸هـ) ، ۳ - تذکره مخزن الغرائب (در پنج مجلد) ، ۴ - احوال و آثار و افکار علامه اقبال (به اردو و انگلیسی) در دو مجلد ، ۵ - تاریخ پنجاب (فارسی) ، ۶ - مسافرتها و ایام البیرونی (انگلیسی) ، ۷ - در فاش کاویانی میرزا غالب ، ۸ - تاریخ گذشته و حال لاهور (انگلیسی) و هشت اثر تحقیقی دیگر و یک صد مقاله علمی را متذکر گشت.

اگرچه شمه ای از احوال و آثار علمی دهها نفر دیگر ایران شناسان را که از دانشگاه های اروپا و انگلستان فارغ التحصیل گشته، مادام العمر برای اعتلای ایران شناسی خدماتی ارزنده انجام دادند، را می توان تبیین داشت اما با اشاره فقط به دو نفر یکی علامه محمد اقبال «سیر فلسفه در ایران» دانشگاه مونیخ آلمان (۱۹۰۷م) و دکتر محمد حمید الله دانشگاه سوربن فرانسه (۱۹۱۹م) می توان اسم برد.

نتیجه گیری :

با معرفی کتابهای علمی گوناگون در این نوشتار کوشیده ایم این امر را وضوحاً نشان دهیم که برخی از آثار استادان کرسی های ایران شناسی نیمه اول قرن بیستم میلادی توسط دانشمندان ایرانی ترجمه و در ایران منتشر گردیده است. اما به نظر من در ترویج اهداف ایران شناسی نیاز مبرم است که آثاری که تاکنون به فارسی برگردانده نشده آنها نیز مورد توجه مترجمان چیره دست ایران امروز گردد. در اواسط قرن بیستم دهها نفر در کار ترجمه آثار علمی پژوهشگران شرق و غرب دست اندرکار بوده اند نظیر استاد مجتبی مینوی، سید غلام رضا سعیدی، فخر داعی گیلانی و ما ایران شناسی را در سطح جهان فارسی به نحو احسن می توانیم موقعی معرفی نمائیم که ترجمه ادب عالیه فارسی به زبانهای معتبر دنیا و آثاری که درباره ایران و ایران شناسی در خارج از ایران منتشر گردیده ترجمه فارسی آن در ایران منتشر و در سراسر جهان فارسی در اختیار علاقه مندان قرارگیرد.

یادداشتها:

۱. صفا ج ۳، ب ۱، ص ۴۶۶.
۲. رشید یاسمی دیباچه تاریخ ادبی ایران، ج ۴، ص ۱۲.
۳. موسوی، فصلنامه دانش اسلام آباد شماره پیاپی ۸۴ - ۸۵، ص ۲۰۰.
۴. دکتر ریاض - مجموعه مقالات سمینار پیوستگیهای فرهنگی شبه قاره و ایران، صص ۲۴۳ - ۲۴۴.
۵. موسوی، فصلنامه دانش اسلام آباد شماره پیاپی ۸۴ - ۸۵، ص ۲۰۱.
۶. دکتر عندلیب شادانی: حیات و کارنامه (اردو) دکتر کلثوم ابوالبشر، ناشر راجا پبلی کیشنز دانشگاه داکا.

منابع

- * اغلب کتابهایی که در این پژوهش معرفی شده آن را در منابع متذکر نمی شویم.
- ۱ - موسوی، سید مرتضی، زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان، فصلنامه دانش اسلام آباد، شماره پیاپی ۸۴ - ۸۵، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۱۸۷ - ۲۱۰.
 - ۲ - ریاض، دکتر محمد، ایران شناسان شبه قاره، مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۴ ش.
 - ۳ - صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳ بخش اول، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳ ش.
 - ۴ - تاریخ ادبی ایران، ج ۴، تألیف پرفسور ادوارد براون ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶ ش.

«ایران گرایی در شعر مشروطیت ایران»

اشاره:

جنبش مشروطیت، نهضت انقلاب زای آزادیخواهانه ای بود که از اواخر فرمانروایی ناصرالدین شاه آغاز و تا در حدود انقراض دوره قاجار ادامه پیدا می‌کند. از سخنسرایان برجسته آزادیخواه و وطن‌گرا باید ادیب الممالک فراهانی، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، نسیم شمال، عارف قزوینی، پروین اعتصامی، ملک الشعراء بهار، فرخی یزدی، علی اکبر دهخدا، و ابوالقاسم لاهوتی را نام برد که در بیداری و ایجاد فکر ایران گرایی در توده مردم نقشی مؤثر داشته اند. در این مقال از افکار ایران گرایانه شان سود جسته شده است.

هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حُبِّ الوطن فرموده پیغمبر است (۱)

ادب و جامعه هر دو برای یکدیگر لازم اند، بدون ادب اصلاً تصور جامعه در ذهن انسان پدید نمی‌آید. ادبیات هر کشور بهترین ترجمان افکار مردم آن کشور می‌باشد. مردم یک کشور چقدر با ملت خود محبت و صمیمیت دارند، این هم از ادبیات آن کشور مشاهده می‌شود.

سرشت انسانی است که هر شخص با وطن و زادگاهش عشق می‌ورزد. همین اقتضای طبیعی را گویندگان و نویسندگان ایران نیز دائم در اشعار و آثار خود ذکر نموده اند. اگر از آغاز تا امروز مروری بر ادبیات فارسی کنیم، گرایش نسبتاً شدیدی به وطن دوستی و میهن پرستی موجود بوده است. ایران گرایی در شاهنامه، سروده ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرا، در قصیده انوری به نام اشک خراسان و همچنین در شعر خاقانی شروانی حاکی از احساسات میهن پرستانه ایشان می‌باشد. اما مفهوم وطن را اگر کسی به معنای اصلی به کار برده است، شاعرانی اند که در نتیجه نهضت مشروطه این مفهوم را رونق تازه بخشیده اند. گرچه گروهی از صاحب قلمان که دور از

* - مربی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

وطن بودند به وسیلهٔ قلم خویش احساسات و عواطف تند و آتشین نسبت به وطن را به صورت کتابها و در مقالات روزنامه ها مطرح کردند اما شاعران دورهٔ مشروطه به اوج رسانیدن مفهوم ایران گرایی به کوششهای تازه ای همّت گماشتند و ایرانیان را که سالها در خواب غفلت فرو رفته بودند به وطن پرستی و میهن داری تشویق نمودند. شعر دورهٔ مشروطه روشنگر این واقعیت است که شاعران این دوره حب الوطنی و دلبستگی عمیقی باکشور خویش دارند و با سرودن شعر آتشین احساسات و عواطف و افکار حقیقی تودهٔ مردم را تجسیم کرده اند.

جنبش مشروطیت ایران، انقلاب آزادیخواهی است که در اواخر حکومت ناصرالدین شاه آغاز می شود و تا پایان دوره قاجاریه ادامه می یابد. در دورهٔ قاجاری اوضاع ایران به علت دخالت قدرتهای استعماری و به علت حکومت مستبدانه خیلی وخیم بود اما با آغاز نهضت مشروطه وضع سیاسی، اجتماعی و ادبی ایران به کلی عوض گردید. این نهضت نویدی بود برای کسانی که در زیر پنجهٔ فقر و افلاس گرفتار مانده بودند و هرگز جرأتی نداشتند که علیه این ظلم و تعدی صدای آزادی را بلند کنند. در این اوضاع نامساعد شاعران و نویسندگان با نوشتن شعر و مقالات مهیج مربوط به ایران گرایی بازتاب افکار و عواطف عامه مردم کردند و ایشان را از خواب غفلت بیدار ساختند. به قول دکتر شفیعی کدکنی که در کتابش **ادوار شعر فارسی** گفته: وقتی ما ذکر شعر مشروطه می کنیم صداهای زیر به گوش ما می رسد:

ای خطهٔ ایران میهن ای وطن من
ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من ... (۲)

✱

ای مرغ سحر چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری . . . (۳)

✱

هر وقت ز آشیانه خود یاد میکنم
نفرین بخوانادهٔ صیاد میکنم . . . (۴)

✱

مرا بارد از دیدگان اشک خونی
بر احوال ایران و حال کنونی . . . (۵)

✱

هدف شاعران مشروطیت رساندن صدای آزادی و انتقاد به عامه مردم بود. شاعران آنزمان نه فقط اینکه در سنن ادبی تحولی ایجاد نمودند بلکه با سرودن اشعار سیاسی و اجتماعی احساسات و عواطف توده مردم را به هیجان آوردند. می توان گفت که شعر مشروطه به علت افکار و مطالبی مانند ابراز احساسات وطن دوستانه، بیزاری از استعمار گران و نکوهش از مداخلت نا روای آنان در امور کشور به نوع خود تازگی دارد.

ادیب الممالک فراهانی:

بین شاعران آزادیخواه و وطن دوست دوره مشروطیت میرزا محمد صادق ملقب به ادیب الممالک فراهانی است که منظومه های زیادی راجع به وطن دوستی و میهن داری سروده است. وی همیشه با سرودن قصاید هموطنان خویش را به جانبازی و فداکاری در راه وطن ترغیب می کرد. منظومه هایش سرشار از احساسات عشق و علاقه و محبت نسبت به وطن اند. اینک ابیاتی چند درج می گردد:

تا ز بر خاکی ای درخت برومند
مگسل این آب و خاک رشته پیوند
مادر تست این وطن که در طلبش خصم
نار تناول بخاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است و غیرت ناموس
مادر خود را بدست دشمن میسند
تاش نبرده اسیر و نیست بر او چید
بشکن از او بال و برز و بگسل از او بند
ورنه چو ناموس رفت نام نماند
خانه نیاید چو خانواده پراکند . . .
این وطن ما منار نور الهی است
هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
آتش حب الوطن چو شعله فروزد
از دل مؤمن کند به مجمره اسپند... (۶)

یک منظومه دیگر ادیب الممالک بنام «سرود وطنی» هم بسیار معروف است که با این بیت آغاز می‌گردد:

مالی دینی و مذهبی وطنی من وطنی عزتی به سکنی
 اذا انتمی منتم الی احد فانتی منتم الی وطن (۷)
 ترجمه: اگر کسی با یک چیزی تعلق دارد، در آن صورت تعلق شما
 با وطن تان است.

وی با سرودن این گونه اشعار تند و تیز و پر از انتقاد هموطنان
 خویش را به وطن‌گرایی تشویق کرده است.

ایرج میرزا:

درین مسیر ایران‌گرایی ایرج میرزا مانند شاعران دیگر عصر خود از
 سرودن شعر وطن پرستی عقب نماند. وی نه فقط به اوضاع سیاسی و
 اجتماعی عصر خود انتقاد سختی کرد بلکه مردم را به وطن دوستی تشویق
 نمود. قطعه اش به نام «وطن دوستی» نشان می‌دهد که چقدر دل حساسی
 نسبت به وطن داشت.

ما که اطفال این دبستانیم	همه از خاک پاک ایرانیم
همه باهم برادر وطنیم	مهربان همچو جسم و جانیم
اشرف و انجب تمام ملل	یادگار قدیم دورانیم
وطن ما به جای مادر ماست	ما گروه وطن پرستانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس حب الوطن همی خوانیم
چون که حب وطن ز ایمانست	ما یقیناً ز اهل ایمانیم
گر رسد دشمنی برای وطن	جان و دل رایگان بیفشانیم (۸)

ایرج به شعر مشروطیت اعتباری فراموش ناشدنی می‌بخشید و قرن‌ها
 بجای «عارف نامه»، «آزادی نامه» و «استقلال نامه» ایرج در دست
 فرزندان برومند این آب و خاک قرار می‌گرفت و تز آزادیخواهی و استقلال
 طلبی و استبداد ستیزی از پشتوانه ادبی جاودانه‌ای برخوردار می‌شد. (۹)
 در افکار ایرج هدف اصلاح جامعه پنهان بود و همیشه پشت کار
 مردمانی بود که با فداکاری و جانبازی در راه تأمین واقعی استقلال ملی

می کوشیدند. ایرج دخالت روسیه و انگلیس را دوست نداشت و با سرودن اشعار طنز آمیز انتقاد شدیدی کرد.

گویند که انگلیس با روس
عهدی کردست تازه امسال
کاندر پلتیک هم در ایران
زین بس نکنند هیچ اهمال
افسوس که کافیان این ملک
بنشسته و فارغند ازین حال
کز صلح میان گربه و موش
برباد رود دکان بقال (۱۰)

بهترین نمونه افکار وطنی ایرج میرزا «عارف نامه» است که در آن با کمال صراحت به انتقاد از اوضاع پرداخته :

تو این کرم سیاست چیست داری
چرا پا بر دم افعی گذاری.....
سیاست پیشه مردم حيله سازند
نه مانند من و تو پاک بازند
تماماً حقه باز و شارلاتانند
به هر جا هر چه پاش افتاد آندند
به هر تغییر شکلی مستعدند
گاهی مشروطه گاهی مستبدند (۱۱)

میرزاده عشقی:

یکی دیگر از شعرای آزادیخواه معاصر ایران که در عصر بیداری نقش مهمی ایفاء کرده است، سید محمد رضا میرزاده عشقی است. عشقی جوانی بود میهن پرست، خونگرم و پرشور و پیوسته بی قرار و آرام. (۱۲) او را شهید عشق وطن میتوان نام برد. (۱۳) عشقی در آثار شیوا و حساس خود نغمه های وطنخواهی و میهن دوستی سروده است. هر کسی که اپرای رستاخیز شهریاران ایران با سایر آثار او را میخواند از ایران پرستی و میهن دوستی عشقی تأیید و تاکید می نماید. از جمله آثار گرانبها و وطن خواهانه عشقی منظومه زیبا «عشق وطن» می باشد که شاهرکار ادبی و افکار آزادیخواهانه و میهن دوستانه او به شمار می رود :

خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم

آوخ کانه نیست وطن تا که از سرم
 برداشتند فکر کلاهی دگر کنم
 مرد آن بود که کلش بر اسراست و من
 نا مردم ارر که بی گله آنی بسر کنم
 من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت
 تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
 زیر و زیر اگر نکنی خاک خصم را
 ای چرخ زیر و روی تو زیر و زبر کنم...
 بد هرچه میکنی بکن ای دشمن قوی
 من نیز اگر قوی شوم از تو بتر کنم
 من آن نیم بمرگ طبیعی شوم هلاک
 وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
 معشوق عشقی ای وطن ای مهد عشق پای
 ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
 عشقت نه سرسری امت که از سر بدر شود
 مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم (۱۴)

عشقی، شاعر پرخروش وطن دوست وقتی عقب ماندگی، سیه روزی
 و نابسامانی کشور را می دید، سخت رنج می برد و می خواست که کشور
 خویش را ازین مشکلات و رنج و الم آزاد ببیند. دلش از زندگی بیزار شده
 بود اما امیدی داشت که کشور خود را خوشحال ببیند. از سیه روزی کشور
 دلش می سوخت و این طور شکایت می کرد:

ایدوست بین بی سروسامانی ایران
 بدبختی ایران و پریشانی ایران

✱

از قبر برون آی و بین ذلت ما را
 این ذلت ایرانی و ویرانی ایران

✱

آوخ که لحد جای تو شد تا بقیامت
 رفتی و ندیدی تو پریشانی ایران

✱

از وضع کنونی و ز بدبختی ملت
زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران....
*

عشقی بود ار نوحه گر امروز عجب نیست
خون می خورد از دیدهٔ ایرانی ایران (۱۵)
عشقی در همین زمینه منظومه ای بنام «رستاخیز سلاطین ایران»
سروده که در آنزمان شهرت فوق العاده ای بدست آورده و حاکی از افکار
وطن پرستانه عشقی است:

این در و دیوار دربار خراب
چیست یارب وین ستون بی حساب
*

زین سفر گرجان بدر بردم دگر
شرط کردم ناورم نام سفر
*

اندرین بیراهه وین تاریک شب
کردم از تنهائی و از بیم تب
*

گرچه حال از دیدن این بارگاه
شد فراموشم تمام رنج راه
*

پردهٔ ماتم شاهان سلف عشقی دید
کانچه در پرده بُد از پرده برون میریزد (۱۶)
*

از افکار آزادیخواهانهٔ میرزاده عشقی بر می آید که وی مرد وطن
دوست و انقلابی بوده و در راه آزادی قربانی جان خودش هم داده :
عشق ز پیش دیدهٔ ما ناپدید شد
نامی ز خود نهاد به نیکی سعید شد
هرگز نرفته و نرود نامش از جهان
هر عاشقی که در ره میهن شهید شد (۱۷)

نسیم شمال:

مثل میرزاده عشقی، سید اشرف الدین حسینی معروف به نسیم شمال شاعر پر آوازه ملی عهد انقلاب مشروطه، حامی و طرفدار میهن پرستی است. «در اشعار سید اشرف الدین هم ناله دل شکسته و نومید به گوش جان می رسد. و هم دعوت به حرکت و بذل همت و نوای شورانگیز و گرم آرزوهای خوش و امید به آینده زیرا وی شاعری بود دوستار و حامی ملت مظلوم ایران. (۱۸)

«در اشعار اصیل او که پر از طنز خفیف و در عین حال کوبنده است، وطن فروشان، خیانتکاران و دشمنان آزادی به باد استهزا و خنده گرفته شده اند.

اینک نمونه های از اشعار وی : گوش شنوا کو؟

تاچند کشی نعره که قانون خدا کو	گوش شنوا کو؟
آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو	گوش شنوا کو؟
مردم همگی مست و ملگند به بازار	از دین شده بیزار
انصاف و وفا و صفت و شرم و حیا کو	گوش شنوا کو؟
در علم و ترقی همه آفاق عوض شد	اخلاق عوض شد
ما را به سوی علم و یقین راهنما کو	گوش شنوا کو؟".... (۱۹)

منظومه غم انگیز دیگر اشرف الدین حسینی به عنوان «بی کس وطن» حایز اهمیت زیادی است چون در آن با قلب تفته و سوزان برحالت زار کشور چشم تأسف و تألم ریخته است و بعضی اشعار به اندازه ای پرسوز و دل گداز است که آدم را به گریه می اندازد :

ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن	ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن
ای یوسف عزیز دیار بلا وطن	قربانیان تو همه گلگون قبا وطن

بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن

ای جنت معارف ویران شدی چرا؟	از رخت علم یکسره عریان شدی چرا؟
در آتش جهالت بریان شدی چرا؟	ای بی معین و مونس و بی اقربا وطن

بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن

آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو؟	شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو؟
جمشید و کیقباد چه شد؟ داریوش کو؟	ای جای ناز و نعمت و عز و علا وطن

بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن

مادر بین عروس وطن بی جهاز شد
هر شقه ات نصیب پلنگ و گراز شد
آخر به طعنه دست اجانب دراز شد
ای خاک تو جواهر لعل و طلا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن
اسلام رفت، غیرت اسلامیان چه شد؟
ناموس رفت همت ایرانیان چه شد؟
دست بلند نادر گیتی ستان چه شد؟
ای تیره بخت دست ز پیکر جدا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن (۲۰)

منظومه معروف دیگر نسیم شمال «آخ آخ ای ایران، ایران»، نوحه ای است که در زمینه میهن دوستی و در یاد عظمت باستانی ایران کهن سروده است.

آخ آخ از غصه این خاک پاک، جانم به لب رسیده
اگر زیر خاک هم بروم، چون چشمم با این خاک است
دیگر حسابم پاک است (۲۱)

عارف قزوینی:

شاعر معروف دیگر ایران گرا عارف قزوینی است که دارای احساسات شدید وطن پرستی است. وی علل اوضاع بد ایران آنزمان را دخالت بیگانگان در کشور خود می دانست.
«عارف قزوینی نمی توانست غلامی و اسیری کشورش را به دست بیگانگان متحمل شود. پس برای آنکه ملت اسیر او بندهای اسارت را از هم بگسلد، اشعار زیادی درباره آزادیخواهی سروده است. (۲۲)

پیام دوشم از پیر می فروش آمد
بنوش باده که یک ملتی بجوش آمد
هزار پرده ز ایران درین استبداد
هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی
بین که خون سیاوش چسان بجوش آمد
هخامنش چو خدا خواست منقرض گردد
سکندر از پی تخریب داریوش آمد

برای فتح جوانان جنگجو جامی
 ز دم میکده فریاد نوش نوش آمد
 وطن فروشی ارث است این تعجب نیست
 چرا کز اول وطن فروش آمد
 کسی که رو به سفارت پی امیدی رفت
 دهید مژده که لال و کر و خموش آمد
 صدای ناله عارف بگوش هر که رسید

چو دف بسر زد و چون جنگ در خروش آمد (۲۳)

وطن دوستی و ایران پرستی، که از موضوعات عام و مورد توجه همه شاعران آن روزگار بود، روح عارف را تا به حدی تحت تأثیر گذاشت که دلش برای وطن میسوخت. ایران گرایی اینقدر در وجودش سرایت کرده که می گفت :

اندر وطن کسی ندارد وطن منم
 آنکس که هیچکس نشود مثل من منم
 اندر لحد کسبیکه بدرد کفن منم
 از بهر آن، وطن که نشد آن من منم

✽

اندر کو به زندگیش معیشت ز خون دل
 وز بعد مرگ خویش ندارد کفن منم
 آن کشور خراب کزو، روح در عذاب
 و آن مملکت که جان زوی ندارد محن منم... (۲۴)

✽

عارف اولین کسی است که ترانه های ملی را در قالب تصنیف سروده. تصنیف نظمی است که به بحر های مختلف نوشته می شود. عارف در تصنیف هایش اینقدر احساسات آزادی و عواطف میهن پرستی را برانگیزته است که گوشه گوشه ایران از تصنیفهای عارف بیدار شده . از سه تصنیف پرسوز عارف که بسیار معروف اند اولین آنست که عارف راجع به قربانی های نوجوانان جنگ آزادی نوشته است و با این مصراع آغاز می شود :

از خون جوانان وطن لاله دمیده (۲۵)

تصنیف دیگر عارف بنام «شوستر امریکائی» است. مورگن شوستر شخصیتی بود که برای رفاه اقتصادی و مالی ایران پیشنهاد های خوبی مطرح

نموده اما در نتیجه دسیسه های سیاسی مجبور به ترک ایران شد. مصراع اول تصنیف این است.

ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود. (۲۶)

تصنیف معروف سوم به شهادت کلنل محمد تقی خان سروده که سرباز فداکاری بود و در آزادی آذربایجان، رشت و خراسان سهم فوق العاده ای داشت و بالاخره شهید شد. آغاز تصنیف بدین قرار است:

گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد. (۲۷)

پروین اعتصامی:

درین جریان وطن گرایی لازم است که ذکر پروین اعتصامی هم کرده شود، زیرا مثل مردان قریحه سرشار و استعداد خارق العاده ای داشت و به وسیله اشعارش دل شکسته و خاطر افسرده را غم گساری می کرد. گرچه شاعر سیاسی و اجتماعی نبود اما فکر و جهان بینی اش باعث شده که او را در ردیف شاعران سیاسی و اجتماعی بدانیم.

نمونه ای از شعر پروین :

هر که با پاکدلان، صبح و مسائی دارد	دلش از پرتو اسرار، صفائی دارد
زهد با نیت پاک است، نه باجامه پاک	ای بس آلوده، که پاکیزه ردائی دارد
شمع خندید بهر بزم، از آن معنی سوخت	خنده، بیچاره ندانست که جایی دارد
سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو	بت پرستی مکن، این ملک خدایی دارد
هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود	باید افروخت چراغی، که ضیائی دارد
گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته بخواب	بره، دور از رمه و عزم چرائی دارد... (۲۸)

گرچه مضامین شعر پروین آزادی وطن، حس بیداری ملی و وطن پرستی نبود اما به اخلاق پست حاکمان عصر خود اینقدر انتقاد سختی به شکل «سوال و جواب» یا «مناظره» تجسیم نموده که میهن پرستی اش را نشان می دهد.

اینک قطعه بنام «مست و هشیار» از پروین اعتصامی

محتسب، مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت، ای دوست! این پیراهن است، افسار نیست

گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان میروی

گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست

گفت: میباید تو را تا خانه قاضی برم
گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست
گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب
گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست...
گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست (۲۹)

ملک الشعراء بهار:

شاعر برجسته دیگر این زمان که ستایشگر بزرگ آزادی و صلح دوستی بود «مرحوم استاد ملک الشعراء بهار که بحق، پادشاه سخنواران نام دارد و بزرگترین شاعر دوران جدید ایران است که در عین حال از دانشمندان و نویسندگان قدر اول معاصر بشمار می رود. (۳۰)

«بهار در زندگی خودش آرزویی داشته، آرزوی بهار اصلاح وطن بود، پیوسته از وطن دم می زد، به منظر دیدارش وطن بود و پایگاه اندیشه اش وطن. در خوشی به یاد وطن و در بیماری به یاد وطن به کوه می نگرست نظر می افکند، به تماشای باغ و گلستان می رفت وطن بیادش می آمد.

از غم ایران دلم گرفته بنوعی

کز بی درمان خود فراغ ندارد» (۳۱)

بهار غرق در وطن و مسایل وطن بود، همین علاقه مندی و صمیمیت او را در سطحی بالاتر از آثار همه شعرای عهد انقلاب قرار می دهد. نسبت به وطن اینقدر دلتنگ بود که یک لحظه آرام نمی گرفت و حتی در تنهایی شب با مرغان شب زنده دار راجع به وطن گفتگو میکرد:

ای شباهنگ از آن شاخ بلند

شویک امشب ز وفا یار بهار

✱

گر بخواهی که شوم من خرسند

یک دم از گفتن حق دست مدار

✱

هان چه گوید بشنو، مرغ ز دور
می دهد پاسخ من حق، حق، حق

✽

آخر از همت مردان غیور
شود آباد وطن، حق، حق، حق (۳۲)

✽

ملک الشعراء بهار مردی وفادار و وطن دوست بوده و دخالت انگلیس و روسیه را برای کشور ایران دوست نداشت و نفوذ آنان را مانع اصلاحات میدانست. همین احساس در اغلب منظومه های وی به چشم می خورد. مسمط معروف بهار به نام «ایران مال شماست» که در روزنامه «نوبهار» بچاپ رسید به اندازه ای شهرتی یافت که فراموش نشدنی است.

های ای ایرانیان ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست

برادران رشید! اینهمه، سستی چراست

ایران مال شماست، ایران مال شماست...

چند بما دشمنان حيله طرازی کنند؟ چند بایران زمین دسیسه بازی کنند؟

چند چو پیلان با ما بازی کنند؟ چند بناموس ما دست درازی کنند؟

دست ببریدشان، گرتان غیرت بجاست

ایران مال شماست، ایران مال شماست

هان ای ایرانیان، بینم محبوستان بر پنجه انگلیس، به چنگل روستان

گوئی در این میان گرفته کابوستان کز دو طرف میبرند ثروت و ناموستان

در ره ناموس و مال، کوشش کردن رواست

ایران مال شماست، ایران مال شماست....(۳۳)

بهار، وطن پرست بی مثال بود و روح پرشور شاعرانه و احساسات تند میهن پرستانه داشت و در هر نوع اوضاع آسوده نماند و فعالیت های خود را نسبت به وطن ادامه داشت. قصیده وطنیه ای بعنوان «آن روز که» یکی از آخرین سروده های بهار است که به هنگام بیماری به یاد وطن سروده است :

یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش

کامید به ایشان بود ایران کهن را (۳۴)

فرخی یزدی:

شاعر وطن دوست دیگر دورهٔ مشروطه فرخی یزدی است. سهم فرخی درین زمینه هم قابل ملاحظه است. «فرخی برای الفاظ - فداکاری - آزادیخواهی - میهن پرستی - استبداد شکنی - سربازی و بالاخره جانبازی که از دیرباز در کشور ایران معنی و مفهوم حقیقی نداشت بلکه آلت اجرای مقاصد پست و شرم آور مثنی بیخرد و جاه طلب بود، مصداق حقیقی به شمار رفت». (۳۵) وی وقتیکه ملت خودش را در بدبختی و مشکلات می دید دلش برای کشور رنج می برد. او را باید یک شاعر سیاسی و اجتماعی و ایران گرا تلقی کرد.

اینک چکامهٔ وطنی اش :

مرا بارد از دیدگان اشک خونی
 بر احوال ایران و حال کنونی
 غریقم سراپای در آب و آتش
 ز آه درونی ز اشک برونی
 زبان آوران وطن را چه آمد
 که لب بسته خود کرده با این زبونی
 چه شد ملتی را که یزدان ز قدرت
 همی داد بر اهل عالم فزونی....
 خلیل وطن را ز نمرودیان بین
 بجان آتش از دردهای درونی
 مگر آب شمشیر ابناء ایران
 کند کار فرمان یا نار کونی (۳۶)

در اشعار فرخی پرتو همان مسایلی روشن است که سید اشرف الدین حسینی، عارف، عشقی و بهار طرح کرده اند. جهان بینی فرخی مبتنی بر آزادیخواهی بوده. به همین سبب در سراسر کلام وی موضوعات آزادیخواهی، میهن پرستی، مخالفت با استبداد و استبدادیان و مخالفت با خیانتکاران ملت میتوان دید:

شاهد زیبای آزادی خدایا پس کجاست؟
 مقدم او را بجان بازی اگر پذیرفته ایم
 تا مگر خاشاک بیداد و ستم کمتر شود
 بارها این راه را با نوک مژگان رفته ایم (۳۷)

فرخی نه فقط قولاً بلکه عملاً هم مرد آزادیخواه و انقلابی بوده . در آخرین لحظات زندگانی زبانش بدین اشعار مترنم بوده است :

به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن ز آنروز
که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد
عذر تقصیر چنین خواهد و گوید مأمور
کاین جنایت حسب الامر همایون باشد
طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جهان
بهر آن ز خون خود فرهاد گلگون میشویم (۳۸)

علی اکبر دهخدا:

در ردیف شاعران وطن دوست اسم علی اکبر دهخدا هم ممتاز است که در موضوع وطن دوستی و حس ملی اشعار بسیاری سروده. اشعارش در تهییج افکار عامه مردم تأثیر به سزایی دارد ولی از نیش قلم خود دشمنان میهن را با انتقاد سخت می لرزاند.

اینکه نمونه ای از اشعار او :

مردم آزاده

ای مردم آزاده! کجائید کجائید؟
در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانید
چون گرد شود قوتتان طود عظیمید
بی شبهه شما روشنی چشم جهانید
با چاره گری و خرد خویش به هر درد
در توده ای از مردم یک تن ز شمایان
مرده شما یکسره از تخمه مردان
بسیار مفاخر پدرانان و شماراست

آزادی افسرد، بیائید، بیائید
مقصود از آزاده شمائید شمائید
گسترده چو بال و پرتان فرهمائید
در چشمه خورشید شما نور و ضیائید
برمشرق رنجور دوائید و شفائید
اندر خرد و وطن انگشت نمائید
نه میم و ری و دال سه حرفی ز هجائید
کوشید که یک لخت بر آنها بفزائید (۳۹)

یکی از ویژگیهای شعرش میهن دوستی و تأسف بر وضع کشور است. بعد از کودتای محمد علی شاه قاجار بمباران مجلس در سال ۱۳۲۶ هـ ق تمام سران آزادیخواه و مدیران روزنامه ها یا مقتول گشتند و یا از کشور فرار نمودند. میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل نیز در این حادثه اعدام

گردید. علی اکبر دهخدا به مناسبت همین کشته شدن میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل منظومه زیر سروده و در آن تأثرات خود را نسبت به این فاجعه ابراز داشت.

ای مرغ سحر چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری
و ز نفحه روح بخش اسحار رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار محبوه نیلگون عماری
یزدان به کمال شد پدیدار و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

ای مونس یوسف اندر این بند تعبیر عیان چون شد تو را خواب
دل پر ز شعف، لب از شکر خند محسود عدو به کام اصحاب
رفتی بریار و خویش و پیوند آزاد تر از نسیم و مهتاب
زان کو همه شام با تو یک چند در آرزوی وصال احباب
اختر به سحر شمرده یاد آر (۴۰)

صورخیال شعر دهخدا سرشار از روح وطن پرستی است. قطعه زیر بنام «وطنداری» حاکی وطن پرستی شاعر میباشد.

هنوزم ز خردی به خاطر دراست
که در لانه ماکیان برده دست
به منقارم آنسان به سختی گزید
که اشکم، چو خون از رگ، آندم جهید
پدر خنده بر گریه ام زد که : «هان!
وطنداری آموز از ماکیان» (۴۱)

ابوالقاسم لاهوتی:

از درخشان ترین چهره های شعر فارسی، ابوالقاسم لاهوتی است که «با پرخاشجویی شدید میهن پرستانه از نسل جوان دعوت می کند که قوای خود را برای حفظ میهن از تجاوز کاران بیگانه تجهیز کند، استعمار گران را از کشور براند و صاحب اختیار خانه وکاشانه خود گردد. (۴۲) لاهوتی را براستی باید یکی از بهترین و با ارزش ترین چهره های میهن دوست ایران بشمار کرد و میتوان گفت که لاهوتی عاشق کشور خودش بود و مانند هر دل میهن پرست جذبه حب الوطنی در دلش داشت.

اینک ابیاتی چند از منظومهٔ لاهوتی بعنوان «ایران من» که وی در محبت کشور سروده :

بشنو آواز مرا از دور، ای جانان من
ای گرامی تر ز چشمان، خوبتر از جان من
اولین الهام بخش و آخرین پیمان من
کشور پیر من، اما پیر عالیشان من
طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من
*

آرزومندم که تابد اختر فرخنده ات
در عمل آید دوباره روح دایم زنده ات
بہتر از بگذشته باشد حالت و آینده ات
نور پاشاند به دنیا دانش رخشنده ات...
پس تو هم عرض حقیقت بشنو از این بنده ات... (۴۳)

منظومهٔ معروف دیگر لاهوتی بنام «فداکاری کنیم» دارای احساسات حب الوطنی و وطن دوستی شاعر می باشد.

ایرانیان، ایرانیان
یاری کنیم، یاری کنیم
زخمی شده جسم وطن
خیزید غمخواری کنیم
ویران شده سامان ما
بسمل شده ایران ما
جان می کند جانان ما
یاران مدد کاری کنیم... (۴۴)

این چنین اشعاری « در چشم انداز تاریخی اعتباری داشتند. شاعران این زمان وظیفهٔ ای می دانستند که مسائل اجتماعی، حوادث و تحولات پرشتاب اجتماعی را برای عامهٔ مردم بازتاب کنند و مردم را از وضع کشورشان آگاهی دهند. موضوع مقاله دارای دامنهٔ وسیعی است و شاخه های گسترده را نمی توان در یک مقاله گنجانید. پس معرفی شاعران دیگر که به ایران گرایی پرداختند به وقت دیگر می اندازیم. شاعران دورهٔ بعدی نیز

مفهوم وطن را به کار خود ادامه داده راه کمال را پیمودند و بدین طریق در رواج گسترش شعر نو حماسی و اجتماعی همت گماشتند.

پا نوشته ها :

۱. دیوان اشعار محمد تقی بهار، ملک الشعراء ، ص ۷۱۲.
۲. به نقل از ادوار شعر فارسی، ص ۱۸۴
۳. همان
۴. دیوان عارف قزوینی ، ص ۱۸۴
۵. دیوان فرخی، ص ۸۳
۶. دیوان ادیب الممالک فراهانی، صص ۱۶۹ - ۱۷۰
۷. همان، ص ۷۰۲
۸. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۱۹۴
۹. از بهار تا شهریار، جلد اول، ص ۲۰۱
۱۰. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۱۹۲
۱۱. همان، صص ۳۱، ۷۹، ۹۳
۱۲. کلیات میرزاده عشقی، ص ۱۸۰
۱۳. مجله آشنا، شماره دهم، ص : ۷۸
۱۴. به نقل از فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، صص ۱۸۶ - ۱۸۷
۱۵. شرح احوال و افکار و آثار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، صص ۷۹۴ - ۷۹۵
۱۶. سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، ص : ۲۵۰
۱۷. به نقل از مجله آشنا، شماره دهم، ص : ۸۲
۱۸. به نقل از چشمه روشن، صص ۳۹۳ - ۳۹۴
۱۹. به نقل از ادبیات معاصر ایران، ص ۳۳
۲۰. به نقل از فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، صص ۱۸۷ - ۱۸۸
۲۱. همان ، ص ۲۰۵
۲۲. شرح احوال و افکار و آثار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، صص ۳۳۸
۲۳. دیوان عارف قزوینی، صص ۵ - ۶
۲۴. همان ، صص ۵ - ۶
۲۵. به نقل از نیا ایرانی ادب، صص ۷۵ - ۷۶
۲۶. همان
۲۷. همان

۲۸. ديوان پروين اعتصامي، ص ۲۵۷
۲۹. همان، ص ۲۴۱
۳۰. تذکره شعراي معاصر ايران، جلد اول، ص ۲۸
۳۱. منتخب شعر بهار و بررسي کوتاهي از اشعار او، ص ۲۹
۳۲. همان، ص ۲۹
۳۳. ديوان اشعار محمد تقی بهار، ملک الشعراء صص، ۲۵۷ - ۲۵۸
۳۴. به نقل از چون سبوی تشنه، ص ۳۸
۳۵. از بهار تا شهریار، ص ۲۸۷
۳۶. ديوان فرخی یزدی، صص ۸۳ - ۸۴
۳۷. همان، ص : يد (مقدمه)
۳۸. همان، ص ۱۱
۳۹. ديوان دهخدا، ص ۱۵۴
۴۰. همان، ص ۷ - ۸.
۴۱. همان، ص ۱۲۵
۴۲. از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۱۷۱
۴۳. ديوان ابوالقاسم لاهوتی، صص ۲۱۵ - ۲۱۶
۴۴. به نقل از تاريخ تحلیلی شعر نو، ص ۶۲ - ۶۳.

کتابنامه:

۱. آرين پور، يحيی، از صبا تا نیما، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۱هـ.ش.
۲. ابراهيمی، جعفر، هزار سال شعر فارسی، تهران، ۱۳۶۵هـ.ش.
۳. اعتصامي، پروين، ديوان قصايد و مثنويات و تمثيلات و مقطعات، چاپخانه محمدعلي فردين، تهران، ۱۹۷۴م.
۴. بهار، محمد تقی، ملک الشعراء، ديوان اشعار، جلد اول، چاپخانه فردوسی، ۱۳۴۴ش.
۵. حاکمی، اسماعیل، دکتر: ادبيات معاصر ايران، انتشارات اساطير، ۱۳۷۴ش.
۶. خان حامد خان، دکتر، احوال و آثار و افکار ميرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، (رساله دکتری)، تهران، ۱۹۷۳م.

۷. خلخالی، سید عبدالحمید، تذکره شعرای معاصر، انتشارات کتابخانه ظهوری، تهران، ۱۳۳۳ش.
۸. دستگردی وحید حسن، دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، ادیب الممالک فراهانی، مطبع آبان، ۱۳۱۳هـ.ش.
۹. دهخدا، علی اکبر، دیوان اشعار، مزدک، تهران، ۱۳۴۱ هـ.ش.
۱۰. شفیع کدکنی، محمد رضا، دکتر: ادوار شعر فارسی، تهران، ۱۳۱۳ش.
۱۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰ش.
۱۲. ظهور الدین احمد، دکتر، نیا ایرانی ادب، چاپ کیمبرج پرننگ پریس، خیابان میلارام، لاهور، ژانویه ۱۹۹۷م.
۱۳. فلاح رستگار، گیتی، دکتر، منتخب شعر بهار و بررسی کوتاهی از اشعار او، مشهد، ۱۳۵۱ش.
۱۴. قزوینی، عارف، دیوان اشعار، برلین، ۱۲ مارس، ۱۹۲۴م.
۱۵. کتاب حائری، سید هادی (کوروش) چاپ دانش امروز، انتشارات جاویدان، مهر، ۱۳۷۳ش.
۱۶. لاهوتی، ابوالقاسم، دیوان اشعار، مسکو، ۱۹۵۷م.
۱۷. مجله آشنا، شماره دهم (فروردین و اردیبهشت)، سال دوم، ۱۳۷۲هـ.ش.
۱۸. محبوب، محمد جعفر، دکتر: تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، نشر اندیشه، ۱۳۵۳ش.
۱۹. محمد اسحاق، سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، کلکته، ۱۹۳۳م.
۲۰. محمدی، حسنعلی، از بهار تا شهریار، جلد اول، نشر ارغنون، تهران، ۱۳۷۳.
۲۱. مکی، حسین، دیوان فرخی، انتشارات محمد علی علمی، تهران، ۱۳۳۲ش.
۲۲. مهر نور محمد خان، دکتر: فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۳ش.
۲۳. یاحقی، محمد جعفر، دکتر: چون سبوی تشنه، مشهد، ۱۳۷۴ش.
۲۴. یوسفی، غلام حسین، دکتر: چشمه روشن، چاپخانه مهارت، تهران.

وطن در شعر «عارف قزوینی»

چکیده

بی‌شک تلاش برای بیان مظاهر تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر سرزمینی از دغدغه‌های همیشگی مردم همان سرزمین و گویای عمق نفوذ قلمرو و وطن‌خواهی و میهن‌دوستی آنان است. این موضوع بنا به خاصیت هنر و ادبیات که آمیخته با انواع ظرایف و نکته‌سنجی‌ها است و با احساس و شور در ورای تفکر و شعور ممزوج است؛ در نمودی گسترده‌تر و همراه با طیف اثرگذاری بیشتر در تمامی اعصار و قرون جلوه‌گری کرده است.

در ادبیات سرزمین ایران و به ویژه شعر، موضوع وطن با پشتوانه کهن تاریخ و تمدن آن آمیخته شده و آثاری که در این حوزه به ثبت رسیده گنجینه‌های ارزشمندی از تقارن احساس و هنر و تفکر و تعقل است. این آثار هم نمایان‌کننده روح ملی و حماسه جمعی است و هم سرگذشت دفاع از کیان و عزت ایران.

در ادبیات مشروطه و به خصوص شعر نیز با توجه به اهمیت مفهوم وطن در انقلاب مشروطه و پیوند متقابل حوادث تاریخی و اجتماعی با این موضوع، نگاه شاعران به موضوع وطن و بازتاب این موضوع در شعر آنان قابل تامل است.

در شعر عارف قزوینی شاعر معروف دوره مشروطیت نیز مفهوم وطن بازتاب گسترده‌ای دارد. او به لقب «شاعر ملی ایران» مزین است و این لقب به راستی زینده عارف و شعر اوست.

در این مجال نگاهی گذرا به بازتاب مفهوم وطن در شعر عارف قزوینی می‌افکنیم.

کلید واژه‌ها: وطن، شعر، مشروطه، عارف قزوینی

مقدمه:

نگاهی به شعر مشروطه:

شعر مشروطه از جنبه‌های متعدد قابل بررسی است. همچنان‌که «دوره مشروطه را می‌توان آغاز نوگرایی آگاهانه همراه با نقد سنت و خروج از آن دانست»^(۱) شعر مشروطه نیز تحت تاثیر این تحول قرار دارد. این شعر به عقیده نگارنده بیش از هرچیز شعری تجربه‌گراست. اگر به مضامین عمده این شعر که عبارتند از همدردی با توده مردم در نشان دادن استبداد حاکم، شور انقلابی و تاسف از نتیجه جنبش و انحراف آن دقت کنیم؛ به وابستگی این شعر به تجربیات فردی و اجتماعی پی می‌بریم. گرچه شعر مشروطه از لحاظ مضمون شعری تجدد گراست؛ اگر تجدد در ادبیات را تابع این تعریف بدانیم: «تجدد در ادبیات، تابع تجدد در محیط زندگی است. هروقت شاعر چیزها دید که سلف ندیده بودند و چیزها شنید که نیاکان استماع نکرده بودند و مطالبی ادراک کرد که پیشینیان از آن غفلت داشته‌اند، آن زمان است که امید شعر تازه و سبک جدید و نهضت ادبی می‌توان داشت.»^(۲) اما این شعر بر خلاف این تعریف، سبک ادبی جدیدی را عرضه نمی‌کند. «تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی جدید، تنها در مفاهیم و مضامین شعر اثر گذاشت. به عبارتی دیگر شاعران این دوره در زمانی می‌زیستند که مقتضیات خاص آن، آنان را از اقبال به مضامین و مفاهیمی جز محتوای شعر قدیم ناگزیر می‌کرد.»^(۳) این تعریف شفيعی کدکنی نیز بر نظر فوق صحه می‌نهد: «در شعر گذشته ایران، تصاویر شعری شاعران محصول مطالعه در آثار شعری شاعران قبل از خود بود و شاعر به ندرت تجربه‌های شخصی و زندگانش را در شعر بازتاب می‌داد. اما در شعر معاصر و شعر نو نیمایی و همچنین قالب‌های برآمده از آن، چنین نیست.»^(۴)

شعر مشروطه بیش از هر چیز تاریخ منظوم دوره خود و انقلاب مشروطه است. «اگر همه اشعار این دوره جمع‌آوری شود؛ تقریباً تاریخ منظوم انقلاب را تشکیل خواهد داد.»^(۵) ادبیات این دوره وابسته به زمان، اجتماع و مردم است. شاعران مشروطه با تکیه بر وقایع تاریخی، خود مقوم انقلاب و محرک توده‌های اجتماعی در آگاهی از شرایط حاکمند. در این دوره «ادبیات هم مثل دیگر مظاهر اندیشه و فرهنگ به مردم روی آورد و انعکاس ارزش‌های اجتماعی را وجهه همت خود قرار داد.»^(۶) «از دیگر دلایل لزوم

توجه به تحولات اجتماعی در بررسی شعر مشروطه، آمیختگی شدید شعر و شاعران با مسائل انقلاب و اجتماع است.» (۷)

گرچه بنا به تعریف غلامرضایی «تاثیر مستقیم یا با واسطه شاعران از شعر اروپایی از موضوعاتی است که از دوره مشروطه به بعد، پیوسته باید آن را در نظر داشت. همین سادگی و بی تکلفی که در شعر دوره مشروطه هست و نفوذ مسائل روز در آن، غیر از احوال روزگار البته تحت تاثیر شاعران اروپایی نیز هست. زیرا تاثیرپذیری شاعران اروپایی از مسائل سیاسی و اجتماعی، موضوعی است که سابقه‌ای طولانی تر دارد» (۸) اما بومی‌گزینی در بازتاب مسائل سیاسی - اجتماعی و واقعه نگاری در آن آنقدر پُر رنگ هست که این تعبیر از نوگرایی و تغییر روال و حرکت شعر فارسی در این دوره نگاهد.

پس از دوران تغزل و معشوق‌پسندی، شعر مشروطه شعری حماسی است. «شاعران غالباً برای تهییج و تحریک خواننده، به شعر نوعی چاشنی حماسی می‌زدند. نوعی فکر حماسی و ملی و فخر به گذشته و بیان افتخارات گذشته ایران، مایه غرور شاعر می‌شد.» (۹) این شعر با تکیه بر مفاخر و افتخارات تاریخی و اسطوره‌ای خواهان گذار از وضع موجود به ایرانی ایده‌آل است. ایرانی که در آن نه از ظلم خبری هست و نه بیگانگان و خائنان آرزوی به یغما بردن آن را در سر می‌پروراند.

وطن در شعر مشروطه بر خلاف نظر یاحقی تنها «به معنای سرزمینی که مردمانی دارای مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند» (۱۰) نیست؛ بلکه وطن آرمانی است که شاعران این دوره حد و مرزی برای آن متصور نیستند. این آرمان گرچه در پرتو اوضاع بد سیاسی و اجتماعی ایران کمرنگ می‌شود؛ آنقدر افق دید وسیعی دارد که توجه به آنچه شاعران این دوره از ایران در ذهن می‌پروراند ما را به این نتیجه می‌رساند که شعر این دوره را آرمانگرایانه بنامیم. این آرمانگرایی تا مرز مبارزه و زندان و ایستادگی در برابر حکومت و شهادت برای دفاع از ایران و ایرانی پیش می‌رود.

تلاش برای اصلاح ایران و نقد تمامی ارکان مملکت، شاعران این دوره را به مصلحان اجتماعی - فرهنگی تبدیل کرده است.

جملات مرحوم قیصر امین‌پور در پایان این مقدمه دید بازتری را برای بررسی شعر این دوره فراهم می‌آورد: «همچنان که انقلاب مشروطه از مبنای نظری محکم و منسجمی برخوردار نبود؛ نوگرایی شاعران هم برخاسته از نظریه ادبی منسجمی نبود... همچنان که آزادیخواهی انقلابیون مشروط به حفظ اصل سلطنت بود؛ نوگرایی شاعران نیز منوط به حفظ اصل سنت بود. همچنان که انقلاب مشروطه بیشتر تحت تاثیر انقلاب کبیر فرانسه و ملهم از افکار اروپایی بود؛ نوگرایی شعر مشروطه هم ملهم و متأثر از تحولات شعری اروپا بود. همچنان که انقلابیون بین سنت و تجدد مذذب و سرگردان بودند... شاعران نیز در فاصله سنت و نوگرایی نوسان داشتند و در تلفیق آنها می‌کوشیدند. همچنان که انقلابیان و حتی سیاستمداران، تخصصی در امور سیاسی و مهم نداشتند؛ بسیاری از شاعران نوگرا هم توغلی در شعر و ادبیات نداشتند... همچنان که حوادث انقلاب مشروطه تند و کوبنده بود؛ نثر و نقد و شعر آن هم لحنی صریح، تند و کوبنده داشت و سرانجام همچنان که انقلاب مشروطه در آن دوره به هدف‌های خود دست نیافت؛ انقلاب ادبی هم در آن روزگار به ثمر نرسید.» (۱۱)

عارف قزوینی: زندگی‌نامه

در مورد عارف قزوینی و زوایای زندگی او و شکل‌گیری شخصیتش مقالات بسیاری نوشته شده. در باب سالشمار زندگی او بر اساس دیوان عارف (۱۲) و منابع مورد اشاره می‌توان نکات زیر را برشمرد:

دوره اول زندگی او از تولد تا مشروطه است:

- تولد او در سال ۱۲۵۸ شمسی در قزوین اتفاق می‌افتد.
- او در کودکی زبان و خط فارسی را فرا می‌گیرد و با صرف و نحو عربی آشنا می‌شود. در این دوران او به تعلیم خط و موسیقی همّت می‌گمارد و مداحی و روضه‌خوانی را فرا می‌گیرد. او در خلال ۱۷ سال اول زندگی خود رسماً معمم می‌شود.
- پس از مرگ پدر در سال ۱۲۷۶، عارف زندگی بی‌بند و باری را در پیش می‌گیرد. او عاشق می‌شود و علی‌رغم مخالفت خانواده دختر به طور پنهانی با او ازدواج می‌کند که پس از برانگیختن خشم خانواده او مجبور

به جدایی از وی می‌شود. او پس از تجربه یک عشق ناموفق دیگر عازم تهران می‌شود.

- او در جوانی با سید باقر خان بانکی از آزادیخواهان آشنا می‌شود و این آشنایی مقدمه آشنایی عارف یا دیگر مشروطه‌خواهان است. او در این دوران نیز عشقی دیگر را تجربه می‌کند که با کشته شدن دختر به دست یکی از عشاق شرورش این عشق نیز ناکام می‌ماند.

دوره دوم زندگی او دوران انقلاب است:

- ۲۶ سالگی او مقارن است با آغاز جنبش مشروطه در زمستان ۱۲۸۴ که به صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ می‌انجامد. او با شعر و ترانه خود زبان گویای انقلاب مشروطیت است. او در سال ۱۲۸۸ عاشق افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه شده و برای او عاشقانه‌سرایی می‌کند که این آشنایی در سال‌های بعد با دختران دیگر ناصرالدین شاه نیز ادامه می‌یابد. او در ۱۲۹۳ با شاعر بزرگ ملک الشعرای بهار که از نمایندگان فعال حزب دموکرات هم بوده آشنا می‌شود.

- در اسفندماه ۱۲۹۴ دوست و همسفرش عبدالرحیم‌خان که در مهاجرت به سمت کرمانشاه و با مهاجرین همراه او بوده؛ خودکشی می‌کند و عارف از غم او دچار افسردگی شدید می‌شود. او بعدها به حلب و کرکوک و استانبول می‌رود. شاید اظهار نظر نفیسی در مورد حال عارف بعد از این سفر گویای مسائل مهمی باشد: «عارف از سفر مهاجرت بسیار کوفته‌تر و فرسوده‌تر و بدبین‌تر از سابق برگشت و حق هم داشت زیرا در این سفر گرفتار ناکامی‌ها و ناگواری‌های بسیار شده است» (۱۳)

او در ۱۲۹۸ همزمان با امضای قرارداد ۱۹۱۹ به همراه دیگر آزادیخواهان به مخالفت با این قرارداد می‌پردازد. او بعدها به مشهد رفته و نزد کلنل پسیان برای آزادی ایران فعالیت می‌کند که با مرگ کلنل، عارف سرخورده می‌شود. در این سفر در شهریور ماه ۱۳۰۰ با ایرج میرزا برخورد سردی می‌کند که نتیجه آن سروده شدن منظومه "عارف نامه" توسط ایرج میرزا است که ناراحتی آن تا پایان عمر با عارف می‌ماند.

- در ۱۳۰۲ امیدهای خود را برای نجات ایران به رضاخان سردار سپه می‌بندد و در جبهه مخالف بهار قرار می‌گیرد که این حمایت عارف از او

و جمهوری بعدها نیز ادامه می‌یابد اما با تاج‌گذاری انگار عارف به اشتباه خود پی برده و با دولت او همکاری نمی‌کند.
دوره سوم زندگی عارف دوران خاموشی است:

- او در این سال‌ها برای دوری از سیاست به بروجرد می‌رود. او در این دوران به سگ بازی مشغول است و به عزلت می‌نشیند. نفیسی در شرح این روزهای او می‌گوید: «چنان از مردم بیزار بود که پا به محوطه گردشگاه نمی‌گذاشت... و هرگاه آشنایی را از دور می‌دید بر سرعت قدم‌های خود می‌افزود و گاهی می‌دوید تا با او روبرو نشود» (۱۴)

- در ۱۳۰۷ به همدان می‌رود. مدت اقامت او در این شهر مورد اختلاف است. دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود این دوره را ۵ سال آخر عمر عارف می‌داند. (۱۵) او این روزها شدیداً درگیر بیماری است و اختلال در حنجره او باعث خاموشی صدای دلنشین عارف می‌شود. او با فقر نیز دست و پنجه نرم می‌کند. عارف در این دوران با اشعار خود از رضاشاه انتقاد می‌کند که به خاطر اختناق و سانسور حاکم معمولاً شفاهی نقل می‌شود. عارف در این روزها نگران است. نگران قضاوت مردم و تاریخ و نگران جوی که تبلیغات علیه او شکل داده است. او در نامه ای به رضا زاده شفق می‌نویسد:

« من ایرانی‌ام، من وطنم را دوست می‌دارم. من خائن نیستم. من عقیده فروش نیستم. دامن من پاک است. من آنطور رفتار نکرده‌ام که تصور کنم می‌شود به من توهین کرد. گمان می‌کردم در قلب و دل این مردمان جا گرفته‌ام. من از همه چیز چشم پوشیدم و تن به زحمت بی‌چیزی و خانه‌به‌دوشی و فلاکت و بدبختی در دادم که حیثیت محفوظ بماند؛ ولی افسوس که حال فهمیدم تمام عمر به خطا رفته بودم و تمام امیدواری‌های خیالی مبدل به یاس و نومیدی شده» (۱۶)

- عارف در دوم بهمن ۱۳۱۲ برای آخرین بار آفتاب وطن را می‌بیند و بعد از تحمل ۱۰ روز بیماری سخت در بستر بیماری جان می‌دهد. او در صحن آرامگاه بوعلی به خاک سپرده می‌شود.

وطن در شعر عارف :

در مورد شعر عارف می‌توان گفت که غالب اشعار او شرح حال است که بر اساس آنها می‌توان تصویر مناسبی از احوال او و روحیه و حالاتش در

کنار شرح وقایع تاریخی و اجتماعی به دست آورد. عارف در زمان خود به «شاعر ملی ایران» مشهور بود. لقبی که گاهی مورد طعنه دیگر شاعران قرار می‌گرفت. او تلقی درستی از وطن داشت. عارف می‌گوید وقتی تصنیف وطنی ساخته که از هر ده‌هزار ایرانی یک تن نمی‌دانسته وطن یعنی چه و تصور می‌کرده وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده است. (۱۷)

وطن در شعر عارف چیزی فراتر از مرز جغرافیایی است. وطن هم تمام مردم این سرزمین است، هم تاریخ و فرهنگ آن، هم خون‌هایی که ریخته شده و استخوان‌های نیاکانی که در خاک گذاشته شده است. مفهوم وطن در شعر عارف مفهومی گسترده است که این گستردگی موجب عامی بودن آن نمی‌شود. دلبستگی به وطن به صورت‌های گوناگونی در شعر او منعکس شده است. به صورت تقدیر از نژاد، ایران باستان و تاکید بر گذشته افتخار آمیز آن و شخصیت‌های اساطیری و تاریخی، آرزوی دیرینه استقرار جمهوری، مبارزه با بیگانگان و به مجازات رساندن خائنین و گرچه تناقض در بیان برخی مفاهیم و یا موضع‌گیری‌های سیاسی، ما را بدانجا می‌رساند که نظام فکری عارف نظام منسجم و استحکام یافته‌ای نبوده است؛ اما نمی‌توان نادیده گرفت در آن دوره پر آشوب که تفکر سیاسی جمعی در حال شکل‌گیری است شاید تغییر تفکر بر اساس بحران‌ها و شرایط موجود طبیعی به نظر برسد. باید در نظر داشت نگاه عارف به مفهوم وطن نیز تابع همین شرایط روزگار و مردم آن است. او در بیان لزوم اتحاد همین مردم، این‌گونه سخن می‌گوید: «با ملتی که از همه چیز در دنیا عقب مانده و بیش از هزار سال از لذت وطن‌پرستی که جای آن را عقاید مختلف اشغال کرده محروم است و افراد آن تنها خانه خود را وطن دانسته و با اهل گذر و محل خود به نظر بیگانه نگاه می‌کنند؛ خیلی زود است یک مرتبه، آن هم به صرف حرف از اتحاد و ملل و محبت دنیا صحبت کرد.» (۱۸) اما او نیز شاعر است و تابع احساس و موضع‌گیری‌هایش بیشتر حاصل نگاه احساسی اوست تا تفکر عقلانی‌اش. از دیگر وجوه وطن‌پرستی او اعتقاد به جمهوری و حاکمیت ملت است. او پادشاهان را نقد و جمهوری را تبلیغ می‌کند. او حاکمیت را از آن مردم می‌داند و قهرمانان مردمی را می‌ستاید و یکی از تناقض‌های فکری او همین جاست که در عین ستایش جمهوری به دنبال قهرمان نجات‌دهنده است.

اوضاع کلی ایران:

عارف نیز چون هم عصران خود تصویرگر شرایط خاص وطن است. وطنی که مردمانش با وجود بیگانگان و خائنان در وطن خود غریبند و از آنها غریب‌تر خود ایران است. وطنی که مسئولان آن دزدان اداری هستند و هنوز هم از راهزنان مال و اندیشه و ناموس در رنج است:

منم که در وطن خویشتن غریبم و زین
غریب‌تر که، هم از من غریب‌تر وطنم
به هر کجا که قدم می‌نهم به کشور خویش
دچار دزد اداری اسیر راهزنم (۱۹)

و باز هم بر این شرایط تاکید می‌کند و در شعری دیگر نهیب می‌زند که نباید از دزد و راهزن صحت عمل طلبید چرا که مملکت بازار دزدان است:

تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب
از آن که مملکت امروز دزد بازار است (۲۰)

ایران درمانده است. این را می‌شود همه‌جای شعر این عصر دید و شنید. شادی جان‌فشانی در راه وطن در تلخکامی دوران گم می‌شود و جان‌نثاران وطن که باید از فدا کردن بود و نبود خود در راه این آب و خاک شاد و خرسند باشند؛ احساس بیچارگی می‌کنند و باز هم وطن از آنها بیچاره‌تر است:

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من
آن بود و نبود من و این جان و تن من
بیچاره و درمانده کسی نیست چو من، لیک
درمانده و بیچاره‌تر از من وطن من (۲۱)

شاعر در شعری دیگر با توجه به اوضاع وطن و شرایط موجود به جان وطن که از جان خود عزیزتر می‌شمرد قسم می‌خورد که جانش به لب رسیده و بیش از این تحمل اوضاع موجود را ندارد و می‌خواهد وطن را ترک کند و چند روز بیشتر مهمان وطن نیست چرا که در این وطن دشمنان شاد و خوشند و دوستانش دچار عذابند. از طرفی کسانی که ادعای وطن‌دوستی دارند خود اسیر بازی‌های منفعت‌طلبانه شده‌اند و در پی کسب

سود خود چوب حراج به وطن زده و دست به نابودی آن زده‌اند. کسانی که باعث امنیت وطن بوده‌اند جای خود را به ناکسان داده‌اند:

که چند روز نیام بیش میهمان وطن	به لب رسیده مرا جان، قسم به جان وطن
ولی دچار عذابند، دوستان وطن	به دشمنان وطن کن نظر که شاد و خوشند
که جمله‌اند پی سود خود، زیان وطن	نگاه کن به وطن دوستان کشور جم
بریده‌اند همه ناکسان امان وطن (۲۲)	کسان که همتشان امن ساخت ایران را

تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را می‌توان یکی از بهترین تصنیف‌های عارف در شرح اوضاع وطن دانست. قسمتی از این تصنیف که از آغاز آن تا میانه بند سوم است و در این تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته است؛ از جهات بسیاری قابل تأمل است. این بخش از لحاظ محتوا به سه قسمت تقسیم می‌شود. قسمت اول شرح داغی است که بر جبین وطن از خون جوانانش نقش بسته:

از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل ازین غصه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری ای چرخ (۲۳)

این ابیات که آمیخته به شدیدترین عواطف و احساسات وطنی است؛ با توصیفی زیبا آغاز می‌شود و بیان می‌دارد که از خون جوانان وطن که خاک این مرز و بوم را آبیاری کرده است؛ گل‌های لاله روئیده و سرو که نشان استواری است از غم این جوانان، کمر و قامت بلندش خمیده شده است که این خود شدت این غم را می‌رساند. بلبل که خود بر قامت گل سایه می‌افکند، در زیر سایه گل خود را مخفی کرده و گل در غم این واقعه

جامه‌دران است. شاعر در بند تکرار شونده این تصنیف بر چرخ نفرین می‌فرستد که نه دین دارد و نه آیین و کج رفتار و بد کردار است. در بخش دوم به تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از اوضاع کشور می‌پردازد و فضا از حالت احساسی خارج می‌شود:

خوابند و کیلان و خرابند وزیران
 بردند به سرقت همه سیم و زر ایران
 ما را نگذارند به یک خانه ویران
 یارب بستان داد فقیران ز امیران
 چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ
 سر کین داری ای چرخ
 نه دین داری نه آیین داری ای چرخ (۲۴)

او در این ابیات و کیلان را که نمایندگان ملت و مدافع حقوق آنها هستند، اسیر خواب می‌بیند و وزیران را فاسد و خراب و آنها را به عنوان نمادی از مدیریت کلان کشور در فکر منافع شخصی و به یغما بردن سیم و زر ایران توصیف می‌کند و با بیان اینکه خانه ویران ایران را نیز برای مردمش باقی نگذاشته‌اند و در حالی که مردم پناهی جز مسئولان مملکتشان ندارند، در ناامیدی از شرایط موجود به خدا پناه می‌برد و از او می‌خواهد داد فقیران را از امیران بگیرد.

بخش سوم این تصنیف راهکار عارف برای شرایط موجود است. او در این بخش با اشاره به ضمیر دوم شخص مفرد که می‌تواند نماینده هر فرد ایرانی باشد «تو» را به اشک ریختن برای وطن و عزاداری برای آن فرا می‌خواند و غیرت‌مندانه تقاضا می‌کند تا به فکر روزهای بدتر باشیم و در ورای این ایران از درون ویران، طمع دشمنانی را ببینیم که خاک و ناموسمان را نشانه رفته‌اند و باید در برابر آنها بایستیم:

مشتی گرت از خاک وطن هست به سر کن
 اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن (۲۵)

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن
 غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن

عوامل ویرانی و آبادی وطن:

مسئولان:

مسئولان مملکتی از مهم‌ترین دلایل ویرانی ایران به حساب می‌آیند. رفتار نادرست آنها، ضعف مدیریت در اداره ملک، باج‌های بی مورد به بیگانگان و... از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر وضعیت کشور است. عارف در ابیات زیر از شعر "لباس مرگ" با اشاره به ضعف مجلس شورا در برابر بیگانگان و عدم استقلال در تصمیم‌گیری و دفاع از ایران، کشور را اسیر دزد خانگی می‌داند و خرابی ایران را ناشی از مسئولان وابسته به بیگانگان:

چه شد که مجلس شورا نمی‌کند معلوم
که خانه خانه غیر است یا که خانه ماست
خراب مملکت از دست دزد خانگی است
زدست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست (۲۶)

او در شعر «مرد قجر» ضمن برشمردن ضعف سلسله قاجار در اداره ملک، آنها را اسیر دست بیگانگان و خیانتکار به وطن معرفی می‌کند و آشنا گریز و غریبه پرست:

با قید التزام خیانت به مملکت
این پا به سر خطا و خیانت خطا نکرد
بیگانه را به خانه دو صد امتیاز داد
در خانه، باز در به رخ آشنا نکرد (۲۷)

عارف در شعر «دشمن خونی خسروان»، پادشاهان را عامل ناتوانی ایران می‌داند و غیر مستقیم آنها را جانی و راهزن می‌نامد. او بار دیگر از دست پادشاهان به خدا پناه می‌برد:

منم دشمن خونی خسروان
کز آنان شد ایران چنین ناتوان
خدای وطن کاش معجز کند
ترحم بدین خلق عاجز کند
کند ریشه جانی و راهزن
سپارد به ملت زمام وطن (۲۸)

فقدان اسطوره‌ها و قهرمانان:

شعر عارف در کنار شعر عشقی نهایت باستانگرایی در شعر این دوره است. او ستایشگر عظمت عصر باستان است. مانند دیگر شاعران این عصر گریز به پادشاهان موفق گذشته و اسطوره‌های تاریخی که نام ایران را در تاریخ سربلند کرده‌اند و گلایه از دوری و فقدان آنها در عصر شاعر، از دلایل مهم ضعف کشور بر شمرده می‌شود و مدام اشاره می‌شود به اینکه قهرمانانی نیستند تا ایران را نجات دهند. گرچه این مورد نیز در فکر او گاهی دچار تناقض می‌شود و بر این تفکر نقد وارد می‌کند: « ایرانی از تمام ادوار تاریخی خود یکی از نامداران کشور کهن پایه خویش را از کیانی و هخامنش و ساسانی، نخواست بداند در کدامین دخمه سر به‌نیست شده‌اند؛ منتها در دوره بیداری بدتر از خواب مرگ خود، از افتخار کردن خشک و خالی به نام کیخسرو، داریوش مضایقه نکرد.» (۲۹)

عارف در شعر «قصر نو» با حسرت وجود نادری را طلب می‌کند که جانی به تن مرده ایران دهد و سر و سامانی به این ملک ویران و شربیانگان و خائنان را از سر ایران کم کند:

کاش یکی نادر گیتی‌ستان	بار دگر چهره نماید عیان
جان به تن مرده ایران دهد	مملکتی را سر و سامان دهد
تا که ز بدخواه برآرد دمار	تا که رهد ملت از این ننگ و عار
تا که ز بیگانه و از خائنین	پاک کند خطّه ایران زمین (۳۰)

او در شعر «گریه» حتی در عزای نادر کار را به جایی می‌رساند که محرم ایرانی را اول صفر یعنی تاریخ قتل نادر تعیین می‌کند و در کشور مصیبت زده تعزیت قتل نادر را بزرگ می‌شمارد.

به سرچه خاک به جز خاک تعزیت ریزم
به کشوری که مصیبت زمامدار من است.؟
بدان محرم ایران اول صفر است
که قتل نادر ناکام نامدار من است (۳۱)
ما:

خود جمعی ایرانیان به خاطر خیلی از مسائل مطروحه در شعر این دوره در ویرانی ایران موثر است. یکی از مهم‌ترین این مسائل اجنبی پرستی است.

در شعر «قحط الرجال» او به این موضوع اشاره می‌کند که محرم دربار شاه، اجنبی و بیگانه و خائن است و ایرانی در بیگانه پرستی آنگونه امتحان داده که بهتر از آن نمی‌شود.

قحط الرجال گشت در ایران که از ازل
جز اجنبی و خائن و بیگانه محرمی
در اجنبی پرستی ایرانی آن‌چنان
گوشش که هیچ مرد در این دودمان نبود
در آستان شاه ملک پاسبان نبود
داد امتحان، که بهتر از این امتحان نبود (۳۲)

گرچه بیگانگان خود عامل ویرانی اند و به تفصیل در بخش‌های بعد به این موضع پرداخته خواهد شد:

تا که سد پای عرب باز در ایران، زان روز
خبر خرمی از کشور ساسان نرسید (۳۳)

او در شعر «در انتقاد از رضاشاه» کامیابی بیگانگان در ایران را مرهون بی لیاقتی ما و اینکه خودمان زمامدار امور نشدیم؛ می‌داند:

زمام مملکت آنسان به دست غیر افتاد
که بی‌لجام کس از وی زمامدار نشد (۳۴)

بی تفاوتی به اوضاع پیرامون از دیگر عواملی است که در ما ایرانیان ریشه کرده و جبر حاصل از این بی تفاوتی، شرایط بدی است که کشورمان را تهدید می‌کند:

همتی ای خلق اگر ایران پرستید
منتظر روزی از این بدترستید؟
از چه در این مرحله ایمن نشستید
صبر ازین بیش دگر جا ندارد (۳۵)

بداخلاقی و اشرافیگری:

عارف در شعر «تکمیل معارف» بداخلاقی و اشرافی‌گری را از عوامل موثر در وضعیت بد ایران می‌داند:

تا بداخلاقی و اشرافی فرمانفرماست
تا ابد حالت ایران به همین منوال است (۳۶)

دانش در برابر جهل:

در کنار عوامل ویرانی، عارف به عامل آبادی ایران نیز اشاره می‌کند. وی در شعر «نور صبح معارف» همای دانش را عامل موفقیت کشور و در برابر بوم جهل قرار می‌دهد و با توصیف علم به کاوه آن را از بین برنده جهلی که ضحاک گونه بر ایران چنبر زده می‌داند. او مدرسه را به عنوان محل علم آموزی که خوب رسالت خود را ادا نکرده در جهل ایران مقصر می‌داند و از دارالفنون انتظار آباد کردن ایران را دارد:

چو بوم شوم از آن مرز و بوم خیزد جهل	همای دانش در کشوری که تخم نهاد
به سرنگونی ضحاک جهل تیره شود	همیشه علم ازین پس چو کاوه حداد
خراب کشور ایران ز دست مدرسه گشت	مگر دوباره ز دارالفنون شود آباد (۳۷)

جمهوری و قدرت مردم:

او «جمهوری» و قدرت مردم را عامل موفقیت می‌داند و قدرت افسانه‌ای اساطیری چون فریدون، قباد، جمشید و سلسله‌هایی مانند کیانیان را حضور مردم در کنار آنها و تایید مردم می‌داند:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد	سند به دست فریدون ، قباله دست قباد
مگوی کشور جم، جم چه کاره بود، چه کرد؟	مگوی ملک کیان، کی گرفت، کی به که داد؟ (۳۸)

او در شعر «آتش جمهوری» نیز از آن به عنوان عاملی در مقابل سلطنت که ویران کننده ایران است یاد می‌کند و راه نجات ایران را فراگیر شدن جمهوری می‌داند:

شعله آتش جمهوری ایران باید	اول از دامن تبریز به تهران گیرد
دود این شعله طرفدار قجر کور کند	شررش تا به سر تربت خاقان گیرد
دودمانی که ازو مملکتی شد ویران	گو چه باقی‌ست کزین کشور ایران گیرد؟
کشوری را که شه از دیدن او بیزار است	پولش از کیسه ملت به چه عنوان گیرد؟
تا ازین سلطنت خانه برافکن نامی	هست، ایران نتواند سر و سامان گیرد (۳۹)

بیگانگان و خائنان، لزوم مبارزه

هر وقت ز آشیانه خود یاد می‌کنم نفرین به خانواده صیاد می‌کنم
یا در غم اسارت جان می‌دهم به باد یا جان خویش از قفس آزاد می‌کنم (۴۰)

حضور بیگانگان و خیانت خائنین به کشور در کنار تبعات این حضور و آن همراهی از موضوعات مهم در شعر این دوره است که خود گواه عمق دردهای حاصل از اوضاع نامنظم ایران است:

به مرگ راضی‌ام از وضع نامنظم ایران
ز پا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران
دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود آوخ
کجاست "سام" و چه شد "گیو نیو" و "رستم" ایران
به انگلیس که تلییس اوست برتر از ابلیس
فروخت خاک وطن را وزیر اعظم ایران (۴۱)

شاعر در این ابیات که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سروده شده است؛ ضمن انتقاد شدید از اوضاع بد کشور و غصه و غم حاصل از آن، فقدان اسطوره‌های نجات‌دهنده میهن را فریاد می‌کشد و از فروختن خاک وطن به انگلیسی که تلییسش از ابلیس برتر است گله می‌کند. او همچنین در شعر "یا مرگ یا آزادی" با انتقاد از حضور روسیه در ایران، او را با صفت «آزادی‌کش» مورد خطاب قرار می‌دهد که خود گواه تبعات حضور روسیه در ایران است. عارف یادآوری می‌کند که ایران مال ماست و یکی باید این را به گوش روسیه برساند:

امر و نهی روس آزادی‌کش آخر بهر چیست او مگر آگه نمی‌باشد که ایران زان ماست
گو به روس کور دل: نیکو بین کین خاک پاک خاک فرزندان ایران است یا خاک شماست؟ (۴۲)

قزوینی در شعر «در رثاء ثقة الاسلام» با اشاره به شهدای راه وطن، خائنان را عامل اصلی فراهم آمدن شرایط حضور بیگانگان در ایران معرفی می‌کند:

کشتگان ره آزادی این خاک به خاک خفته، وین خاک ز خائن بر دشمن وام است (۴۳)

او در شعر «بیرق دشمن» در میان عاشقانه‌سرایی فردی به عشق جمعی یعنی وطن می‌پردازد و بی‌تفاوتی و پرداختن به مسائل و دلمشغولی‌های فردی را مانع تلاش در جهت نجات ایران از دست بیگانگان می‌داند:

چه خبر دوست ز غم‌های دل من دارد که ز خنجر مژه دارد دل از آهن دارد
اجنبی صاحب ایران شد و این است غم آن یکی شاد که املاک و زر و زن دارد (۴۴)

عارف در خلال یادآوری حضور بیگانگان در ایران و فعالیت خائنان، خواستار مجازات خائنان و مقابله با بیگانگان می‌شود.

او در شعر «خیانت به وطن» در کنار عاشقانه‌سرایی و گله از چشم معشوق که ویرانگر ملک دل است؛ به بیگانگان و خائنان که ایران را در جهت رسیدن به منافع خویش خوان یغما کرده‌اند؛ لعنت می‌فرستد:

دوباره فتنه چشم تو فتنه برپا کرد دلم ز شهر چو دیوانه رو به صحرا کرد
خدا خراب کند آن کسی که مملکتی برای منفعت خویش خوان یغما کرد (۴۵)

و یا در شعر «بیداری دشمن، غفلت دوست» برای خائنانی که سر وطن خواهی ندارند سرنگونی آرزو می‌کند:

هر آن سری که ندارد سر وطن خواهی الهی آنکه شود سرنگون که سربار است (۴۶)

لزوم برخورد با این دوگروه از مسائلی است که بارها در شعر عارف مطرح می‌گردد. او در شعر «دزد انتخاب نکن» درباره سزای خائنان و برخورد با آنها این گونه می‌سراید:

ز خائنین وطن جز به پای چوبه دار میان جمع، تو تفریق در حساب مکن (۴۷)

قزوینی در عاشقانه‌ای دیگر در "شعر آرزو" ایران را قربانی بوالهوسی‌های خائنان می‌داند و یادآور می‌شود انسان‌هایی که در این شرایط از خواب غفلت بیدار شده و وضعیت موجود را نمی‌پذیرند جز چوبه دار راهی ندارند:

ایران خراب‌تر ز دو چشم تو ای صنم
بیدار هر که گشت در ایران رود به دار
اصلاح کار از تو در این کارم آرزوست
بیدار و زندگانی بیدارم آرزوست
گردیده، یک قشون فداکارم آرزوست (۴۸)

عارف در شعر «ناله مرغ» حضور تبعات بیگانگان را بسیار بد توصیف کرده و آن را پس از آزادی وطن از دست آنان نیز جاری می‌داند و لزوم مقابله با بیگانگان تا دادن جان در راه وطن را امری واجب معرفی می‌کند:

خانه‌ای کو شود از دست اجانب آزاد
جامه‌ای کو نشود غرق به خون بهر وطن
ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است (۴۹)

عشق به وطن:

عشق به وطن به عنوان یک عشق معنوی از دیرباز ستوده شده و وطن پرستی از افتخارات ایرانیان و امری مقدس بوده است. عارف در شعر «بی‌هنری و تن‌آسایی» ایران پرست یک دله که دلخوش به وطن خویش است را می‌پرستد و پای پُرآبله دویده در بیابان رنج در راه وطن را به دیده می‌نهد و از وضع اداره مملکت و سپردن عنان جامعه به دست گرگان بیگانه و خائنان انتقاد می‌کند:

شدند ده دله و اجنبی‌پرست، منم
تو ای دویده بیابان رنج بهر وطن
که می‌پرستم ایران پرست یک دله را
به چشم من بنه آن پای پر ز آبله را
به دست گرگ شبانی رها کند گله را (۵۰)

او همچنین در شعر "سر و همسر" فدای آن کسی می‌شود که از سر و همسر خود در راه وطن می‌گذرد و در این آرمان مقدس جانبازی می‌کند:

میانه سر و همسر کسی که از سر خویش	گذشت، بگذرد از هرچه جز ز کشور خویش
هزار چون من بی پا و سر فدای سری	که در سراسر ایران ندید همسر خویش
تم فدای سر دادگستری کز خون	هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش (۵۱)

عارف در شعر «آتش عشق وطن» عشق وطن را آنقدر قوی و با عظمت معرفی می‌کند که باعث زمین‌گیر شدن او می‌شود و چون آتشی پر و بالش را می‌سوزاند:

یکباره زمینگیر شدم، بال و پرم سوخت تا آتش عشق وطن افتاد به جانم (۵۲)

همچنین در شعری دیگر نیز بر عظمت این عشق و قدرت آن تاکید می‌کند:

تا آن دقیقه ای که نکرد استخوانم آب از سر هوای عشق وطن، دست برداشت (۵۳)

در شعر «پاسخ به معاندان» شاعر در وطن پرستی به عرفان می‌رسد و دویی بین خود و وطن احساس نمی‌کند. او خود را به اندازه تمام ایران بزرگ می‌کند و ایران را صاحب همه چیز می‌داند و در مقامی و الا همه چیز را در آغاز از او دانسته و در پایان فدای او می‌کند و در مقابل هیچ چیز طلب نمی‌کند:

تن و روح و خون من ایرانی است	خود این کالبد را خود او بانی است
اگر جان به قربان نامش کنم	تن و جان هم از او بود ، من کیم؟
منی در میان نیست تا بهر تن	بگوید فلان چیز ایران ز من (۵۴)

قزوینی در شعری دیگر در تعبیری زیبا عشق‌های مادی و زمینی را نیز در راستای عشق به وطن قرار می‌دهد و کشته شدن در راه معشوقی که زاده وطن است را مایه دل‌خوشی می‌داند. این وطن فراتر از یک گستره خاکی است.

مراز عشق وطن دل به این خوش است که گر ز عشق هر که شوم کشته زاده وطن است (۵۵)

او همیشه فاصله‌ای میان وطن خواهان حقیقی و وطن خواهان قلابی که وطن را دستمایه منافع شخصی خویش کرده‌اند قائل است و جانبازی در راه وطن را نه در حرف و زبان بلکه در عمل می‌داند:

وطن پرست دهد جان خود به راه وطن به حرف یاوه و جان دادن زبانی نیست (۵۶)

او در شعر «تیمورتاش نامه» با اشاره به وطن دوستان حقیقی که از خون وطن پرورش یافته و در راه مادر خود جان فدا می‌کنند؛ خائنان را فرزندان زنازاده می‌خواند که در بند ناموس وطن نیستند و خود را مظهر وطن پرستی معرفی می‌کند:

به مادر کسی جان فدا ساخته است که از خون خود پرورش یافته است
به مام وطن، هر که ناموس نیست زنازاده در بند ناموس نیست
هر آنکس که خون خورد عمری چو من ازو باید آموخت عشق وطن (۵۷)

به راه وطن آن کسی سوخته است که در دیده زین خاک اندوخته است (۵۸)

او در شعر «پاسخ به معاندان» به کسانی اشاره می‌کند که وطن را بهانه‌ای برای به دست آوردن زر و ملک و خانه کرده‌اند:

نکردم به سان همه دوستان وطن زادگان و وطن دوستان
وطن را از اول بهانه کنم فراهم زر و ملک و خانه کنم (۵۹)

امیدها و یأس‌ها:

عارف نیز چون دیگر شاعران در میان فشارهای موجود گاهی از وطن پرستی پشیمان شده و در ذم آن سخن می‌گوید اما با وجود آنکه وطن استخوانش را آب کرده، باز هم عاشق وطن است:

وطن آنچنان داد پاداش من که لبسوز شد کاسه آش من
شدم دشمن هر که بهر وطن شد آخر وطن دشمن جان من

وطن استخوان مرا آب کرد به هر روز یکسوی پرتاب کرد (۶۰)

بدی آنچه در حق من کرد خواست ز عشق وطن چیزی از من نکاست (۶۱)

ترکیب اشعار وطنی و عاشقانه:

در شعر عارف نیز چون دیگر شاعران این دوران چون تفکر غالب جامعه حول محور وطن و حواشی آن سیر می‌کند و وقایع سیاسی و اجتماعی زیادی اتفاق می‌افتد؛ تاثیر ناخودآگاه این تفکر در شعر عاشقانه نیز نمود می‌یابد و شعرهای عاشقانه ناخودآگاه با اشعار وطنی آمیخته می‌گردد: در شعر «هیأت کابینه-تکیه دولت» وطن به نرگس مخمور یار تشبیه شده که بیمار است و باید علاج گردد تا نمیرد:

ز حال مملکت و ملک کی تو را خبر است نشسته ای تو و بردند یار را اغیار
وطن چو نرگس مخمور یار مهجور است علاج باید، شاید نمیرد این بیمار (۶۲)

در شعر «خسرو بیگانه پرست - وکلای خائن» مرد و زن قجر در خراب کردن ملک و دل با هم قیاس می‌شوند:

مرد و زن قجر بود این فرقتشان که هست آن مملکت خراب کن، این دل خراب کن
نابود باد خسرو آن کشوری که خواست بیگانه در قلمرو، مالک رقاب کن (۶۳)

یا در شعر زیر خیل خیال یار در دل عاشق کاری را می‌کند که بر سر ایران آمده و از نیستی به هستی نزدیک شده:

از در دیده هرکس که گذر کرده، هنوز دور از دیده نگردیده به دل جا می‌کرد
هر دلی را که شدی خیل خیالش داخل محو چون داخله مملکت ما می‌کرد (۶۴)

عارف در جایی دیگر در شعر «قید نقاب» باز مملکت را به نرگس یار تشبیه می‌کند و کار ملک جم را چون رخ صنم پیچ پیچ می‌بیند و هردو را پنهانی و در پس پرده حجاب: مملکت چو نرگست خراب است
چاره خرابی انقلاب است

یا درستی اندر انتخاب است(۶۵)

...

جمله پیچ و خم، کار ملک جم، چون رخت صنم
ز بیش و کم(ز بیش و کم، ز بیش و کم، ز بیش و کم)
این دو پشت پرده حجاب است(۶۶)

یادداشت ها:

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱- امین پور ، ۱۳۸۶ ، ۲۹۸ . | ۲- یوسفی ، ۱۳۷۹ ، ۴۴۲ . |
| ۳- فرشیدورد ، ۱۴۱ ، ۱۳۶۳ . | ۴- شفیعی ، ۱۳۸۰ ، ۱۲ . |
| ۵- براون ، بی تا ، ۶۲ . | ۶- یاحقی ، ۱۳۷۴ ، ۱۷ . |
| ۷- امین پور ، ۱۳۸۶ ، ۲۹۶ . | ۸- غلامرضایی ، ۱۳۷۷ ، ۴۵۸ . |
| ۹- زرین کوب ، ۱۳۵۸ ، ۳۱ . | ۱۰- یاحقی ، ۲۱ ، ۱۳۷۴ . |
| ۱۱- امین پور ، ۱۳۸۶ ، ۲۹۷ . | ۱۲- سپانلو ، ۱۳۸۱ . |
| ۱۳- نفیسی ، ۱۳۳۷ ، ۳۶ . | ۱۴- نفیسی ، ۱۳۳۷ ، ۳۸ . |
| ۱۵- رضا زاده شفق ، ۱۳۵۲ ، ۶۳۵ . | ۱۶- سپانلو ، ۱۳۶۹ ، ۹۱ . |
| ۱۷- سیف آزاد ، ۱۳۵۶ ، ۳۳۴ . | ۱۸- حائری ، ۱۰۲ ، ۱۳۷۲ . |
| ۱۹- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۴۱ . | ۲۰- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۸۹ . |
| ۲۱- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۲۲۷ . | ۲۲- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۲۵۹ . |
| ۲۳- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۳۱۶ . | ۲۴- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۳۱۶ - ۳۱۷ . |
| ۲۵- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۳۱۶ - ۳۱۷ . | ۲۶- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۹۳ . |
| ۲۷- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۵۱ . | ۲۸- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۷۹ . |
| ۲۹- حائری ، ۱۳۷۲ ، ۹۲ . | ۳۰- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۲ . |
| ۳۱- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۶۷ . | ۳۲- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۵۴ . |
| ۳۳- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۸۴ . | ۳۴- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۲۱۵ . |
| ۳۵- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۳۱۳ . | ۳۶- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۴۶ . |
| ۳۷- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۲۲۰ - ۲۲۱ . | ۳۸- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۹۹ . |
| ۳۹- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۲۰۲ . | ۴۰- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۰۵ . |
| ۴۱- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۲۱ . | ۴۲- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۸۲ . |
| ۴۳- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۸۱ . | ۴۴- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۳ . |
| ۴۵- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۷۷ . | ۴۶- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۸۹ . |
| ۴۷- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۹۱ . | ۴۸- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۰۸ . |
| ۴۹- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۱۲۰ . | ۵۰- سپانلو ، ۱۳۸۱ ، ۹۲ . |

- ۵۱ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۱۴۷.
 ۵۲ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۱۹۲.
 ۵۳ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۵۲.
 ۵۴ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۴۸.
 ۵۵ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۸۵.
 ۵۶ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۲۶.
 ۵۷ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۶۵.
 ۵۸ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۶۶.
 ۵۹ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۴۷.
 ۶۰ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۴۲.
 ۶۱ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۴۳.
 ۶۲ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۱۱۳.
 ۶۳ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۱۳۲.
 ۶۴ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۱۴.
 ۶۵ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۳۵۹.
 ۶۶ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۳۶۰.

کتاب نامه :

- امین پور، قیصر. (۱۳۸۶). سنت و نوآوری در شعر معاصر. ج ۳. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- براون، ادوارد، (بی تا) تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. ترجمه محمد عباسی. تهران: انتشارات کانون معرفت
- حائری، سید هادی (کوروش). (۱۳۷۲). آثار منتشر نشده عارف. ج ۱. تهران: انتشارات جاویدان
- رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۲). تاریخ ادبیات ایران. شیراز: دانشگاه شیراز
- زرین کوب، حمید، (۱۳۵۸) چشم انداز شعر نو فارسی. تهران: انتشارات طوس
- سپانلو، محمد علی. اخوت، مهدی (۱۳۸۱). دیوان عارف قزوینی. تهران: نگاه
- (۱۳۶۹). چهار شاعر آزادی. ج ۱. تهران: نگاه
- سیف آزاد، عبدالرحمن. کلیات دیوان عارف قزوینی (۱۳۵۶). ج ۶. تهران: انتشارات امیرکبیر
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۹). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. ج ۱. تهران: انتشارات طوس
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۷). سبک شناسی شعر پارسی. ج ۱. تهران: انتشارات جامی
- فرشیدورد، خسرو، درباره ادبیات و نقد ادبی، (۱۳۶۳). ج ۱. ج ۱. تهران: امیرکبیر
- نفیسی، سعید، (۱۳۳۷). خاطرات ادبی یک استاد. مجله سپید و سیاه. شماره ۲۴۷
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۴). چون سبوی تشنه، ج ۱. تهران: انتشارات جامی
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۹). چشمه روشن. ج ۴. تهران: انتشارات علمی



اندیشه و اندیشمندان (۳)



فردوسی و زبان فارسی

اشاره:

در این گفتار بدواً چگونگی و عوامل گونه گون ترویج و اشاعهٔ دین مبین اسلام در ایران زمین مورد بررسی قرار گرفته و آن گاه نقش فردوسی در ترویج زبان فارسی توسط سرودن شاهنامهٔ جاودانی که باگذشت یازده قرن مثل همیشه نگهبان و پشتیبان احساسات آزادیخواهانهٔ ایرانیان و شناخت ملیت ایران است اشارت گردیده. مصراع معروف فردوسی «عجم زنده کردم بدین پارسی» بیانگر سهم اندیشمندانهٔ حماسه سرای بزرگ نسبت به میهن خویش است.

«عجم زنده کردم بدین پارسی» این مصراع معروف فردوسی بهترین بیانگر خدمات فکری و هنری آن شاعر حماسه سرای بزرگ ایران به ملت خویش است. مصراع فوق دو مطلب مهم را در بردارد. یکی موضوع زنده کردن عجم است که فردوسی بدان فوق العاده توجه داشت و دیگر تقویت پایهٔ زبان فارسی توسط فردوسی که ابزار حصول به مقصد واقع شده است. برای توضیح نکتهٔ اول باید گفت که بعد از پیروزی های مسلمانان در جنگ های قادسیه و جلولاء و بخصوص نهادن وضع سیاسی و اجتماعی ایران کاملاً منقلب گردید. اغلب ایرانیان مسلمان شدند و از صمیم دل به تعلیمات اسلامی ایمان آوردند تا بر اساس تعلیمات راستین اسلام زندگی تازه ای را پی ریزی کنند. گرایش فرق العادهٔ ایرانیان به دین اسلام باعث شد که بیشتر مردم دین و آئین پیشین و رسوم و عادات و سنن ملی و مذهبی خود را ترک کردند و به آیات قرآنی و احادیث نبوی و زبان عربی و رسم الخط آن عشق ورزیدند، چنان که اغلب شان پس از زمانی کوتاه کتب مذهبی و زبان پهلوی و رسم الخط آن را از دست دادند و چیزی نگذشت که تمام توجهات فکری و روحی شان به حقایق روح پرور دین اسلام معطوف گردید. آن ها با صدق و اخلاص تمام به دین اسلام ایمان آوردند و نسب نامه های مربوط به گذشته و هرگونه افتخارات قدیم ملی را از یاد بردند. بهترین شاهد این حقیقت خدمات ملی ایران به دین اسلام در علوم مختلف

مثلاً حدیث، تفسیر، فقه، تصوف، فلسفه، طب، تاریخ، نجوم، جغرافیا، هندسه، منطق، ریاضی، صرف، نحو و عروض و غیره است که شاید هیچ ملت مسلمان دیگر در پیشبرد علوم و فنون به این اندازه توفیق نیافت و بهمین سبب علامه محمد اقبال گفته بود: «اگر شما از من پرسید که پیش آمد بزرگ تاریخ اسلام چیست؟ من بدون تأمل می گویم «فتح ایران» (۱) و حق با اقبال است، چرا که فتح ایران مهم ترین باب های تحقیق و تدقیق را در علوم اسلامی گشود و بالتبلیغه افرادی متعدد در زمینه های مختلف ظهور کردند که نظیر آن ها در تاریخ اسلام کمتر یافت می شود تا آن جا که حتی امروز هم آنها بزرگ ترین مفاخر جهان اسلام به شمار می آیند. از این جا معلوم می شود که دین اسلام مانند یک افق تابناک بسیار زیبایی در چشم ملت ایران جلوه کرد و این ملت ارجمند با در نظر داشتن تجلیات دین مبین از نظاره خاکستر آتشکده های خاموش بی نیاز شدند. توجه عمیق و پیگیر دانشمندان ایرانی در جست و جوی علوم جدید و کشف های تازه در حقایق زندگی باعث شد که اغلب مسلمانان ایرانی از آداب و عادات باستانی و روایات و حکایات ملی و سنن مذهبی سابق خود تقریباً به دور افتند و یا به گونه ای روی برگردانند.

در این جا باید متذکر شد که یکی از علل ترویج دین اسلام در سرزمین ایران و استقبال گرم مردم از آن دین، نابسامانی و از هم گسیختگی اوضاع سیاسی و فرهنگی و مذهبی دوره حکومت متمدن ساسانیان و ظلمهای مجوسها نسبت به عموم مردم بود که وجود ایرانی های غیر آتش پرست از قبیل مانوی ها، مزدکی و وحدت پرست ها را تحمل نمی کردند و مردم از سخت گیری و تعصب طبقه حاکم و نفوذ بیش از حد روحانیون زردشتی متنفر شده بودند. بنابر این عامه مردم ایرانی در قبول اسلام که دین اخوت و محبت و عدل و احسان بود از این گونه ستم ها نجات یافتند و به رضا و رغبت مسلمان شدند و البته در قبول دین جدید جبر و اکراه هیچ دخالتی نداشت (۲).

در این مورد بعضی از دانشمندان ایرانی در دوره حکومت پهلوی که اصولاً کمتر به دین توجه می شد، نوشته اند که ایرانیان در نتیجه حمله عرب و به زور شمشیر و احیاناً به سائقه ایمان و یا برای رفع حوائج اجتماعی و سیاسی و غیره مسلمان شدند (۳). عصر پهلوی در ایران دوره ایجاد حس ناسیونالیستی و در عین حال غرب گرایی و توجه به مظاهر فرهنگ غرب بود.

بعضی از مؤرخان و دانشمندان دورهٔ پهلوی تعصبات ملی را به نحوی ترویج دادند که عده ای از مردم بخصوص با سوادهای متجدد تا حدی علیه اسلام به پاخاستند. این دانشمندان در بیشتر آثار قلمی خود اسلام را مترادف عرب قرار دادند و از این جهت هر عیبی که در عرب دیدند به حساب اسلام نوشتند و در این زمینه از شاهنامه فردوسی که مجموعهٔ عمدهٔ ارزشهای فرهنگ گذشتهٔ ایران است با تأویلات مختلف سوء استفاده نمودند. اگر یزدگرد شاه شکست خوردهٔ ایران که تاج کیان را از دست داده و در کشور خود در بدر شده به فاتحین مسلمان عرب دشنام دهد طبیعی است چنان که گفت :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
که تاج کیان را کنند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردان تفو

اما این دشنام ها را نمی شود به فردوسی منسوب کرد چنان که بعضی نویسندگان دورهٔ پهلوی کرده اند، در این مورد استاد دکتر ذبیح الله صفا می نویسد : « من در آغاز کار بچنین خطایی دوچار بودم و بعضی از آثار این خطا که در مقاله یی که بعنوان شعوبیت فردوسی در فردوسی نامهٔ مهر نگاشته ام آشکار است ، ولی تحقیقات اخیر و مطالعهٔ دقیق در شاهنامه و اطلاع از مسایلی تازه بر من ثابت کرده است که فردوسی در عین علاقه به ایران و در عین دشمنی با عناصر غیر ایرانی در شاهنامهٔ خود مردی بی غرض است و هر دشنامی او می بینیم منقول از یک متن یا زبان حال گوینده یی است بدان سخنان تفوه کرده بود ، لا غیر » (۴).

سخن فردوسی همه جا در مورد عدل و داد است و دوری از جور و ستم و نه ملی گرایی بی جا و بی مورد در عصر حاضر ناسیونالیست های غرب زده و متعصب در پردهٔ نفرت به عرب مآلاً به اسلام تاخه اند (۵) در این راه بعضی از مستشرقین هم با ایشان همگام بوده اند بعضی از نویسندگان متجدد ایرانی از خاورشناسان پیروی کردند و هرگونه نوشته های آن خاور شناسان تفرقه انداز را با افتخار در کتب خود نقل کردند. مثلاً این قول دارمستتر خاورشناس فرانسوی را یک مورخ ایرانی در تأیید افکار خود چنین نقل می کند که ، « ایران بیگانه را قبول می کند ، او را تغییر می دهد بدون آن که خود تغییر یابد ، زندگی و مذهب جدید خود را با آداب و سنن

موروثی تطبیق می‌دهد و بی جهت نیست که در نظر جامعهٔ مسلمان و عرب ، ایرانی خارج از اسلام است » (۶)

و لکن بر خلاف نظر این مستشرق می‌دانیم که هیچ یک از جوامع مسلمان جهان ایرانی را خارج از اسلام قلمداد نکرده است و به هیچ وجه نمی‌تواند به چنین خطایی مرتکب شود. این صرفاً هذیان آن خاورشناس است و سادگی مورخ ایرانی که دانسته یا ندانسته چنین یاوه‌گویی را با افتخار نقل کرده است.

عرب قادر نبود تا به ایران حمله ور شود ، در صدر اسلام حملهٔ عرب به ایران به صورت دعوت به اسلام صورت گرفت و همین جنبهٔ خاص بود که ایران آن را با صدق دل پذیرفت و حیات جاودانی یافت. در همان زمان مملکت بزرگ دیگر یعنی رُم دعوت اسلام را رد کرد و روی همین اصل برای همیشه از بین رفت. علامه اقبال در مورد قبول کردن دعوت اسلام از طرف ایران ورد کردن آن دعوت از سوی رُم نتیجه‌گیری کرده می‌گوید:

این چنین حشر از عنایات خداست پارس باقی، رومة الکبری کجاست؟ (۷)

حقیقت آن است که ایرانیان در نتیجهٔ عنایات خاص خداوندی دعوت اسلامی را به جان و دل قبول کردند و گروه گروه مسلمان شدند. کسی اسلام را بر آن‌ها هرگز با زور تحمیل نکرد (۸). بهمین دلیل است که اگر عده‌ای هم به دین گذشتگان یعنی زرتشتی باقی ماندند کسی به آنها تعرض نکرد، حتی زرتشتی‌ها بعد از دعوت اسلام با خیال راحت به نگارش و تدوین کتب مذهبی به زبان پهلوی مشغول ماندند و همچنین آتشکده‌های آنها در خراسان تا قرن دوم و سوم هجری روشن بود و اگر کسی به آتشکده‌ای آسیبی می‌رساند مجازات می‌شد (۹) شواهد تاریخی مختلفی وجود دارد که مردم در انتخاب و قبول مذهب کاملاً مجاز و مختار بودند. زرتشتی‌هایی که اسلام را قبول نکردند بعدها متوجه شدند که محیط دینی ایران در نتیجهٔ دعوت اسلامی دگرگون شده و اصلاً مطابق میل شان نیست ، بنابر این کتب مذهبی شان را برداشتند و آزادانه به طرف هند کوچ کردند.

از قرن دوم به بعد نهضت آزادی خواهی و کوشش‌هایی که برای احیای فرهنگ ملی ایران توسط دلیر مردانی چون ابو مسلم خراسانی و غیره به عمل آمد هرگز عملی بر خلاف دین اسلام صورت نگرفت، بلکه آن نهضت لبهٔ تیز انتقاد علیه حکمرانان مستبد اموی بود که خلافت را به ملوکیت تبدیل کرده و تیشه بر ریشهٔ اسلام زده بودند. حمله‌ای که برخی نویسندگان دورهٔ پهلوی آن را حملهٔ عرب می‌نامند اصولاً از دورهٔ حکومت

مستبد اموی شروع شد. این حمله نه تنها به ایران بود بلکه به اصل دین اسلام بود و چنان که تاریخ شاهد است اولین قربانی آن حمله افراد خانواده پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بودند که خود بهترین مظهر دین اسلام در جهان به شمار می آمدند.

در همین دوره بود که حکام عرب مسلمانان غیر عرب را موالی می خواندند و در زمان حجاج بن یوسف از بعضی ها حتی جزیه هم می گرفتند. در آن اوضاع بسیار نامساعد که اصول اسلام برقرار نبود و مردم در شکنجه استبدادگران می زیستند بعضی سرداران ایرانی برای تأسیس حکومت های ملی کوشش هایی به عمل آوردند تا ایران را از دست بیگانه نجات دهند.

در نتیجه این کوشش ها و مجاهدت ها حکومت های طاهریان (۲۰۵ هـ تا ۲۵۹ هـ) و صفاریان (۲۴۵ تا ۲۹۱ هـ) و سامانیان (۲۶۱ تا ۳۸۹ هـ) و دیلمیان (۳۲۵ تا ۴۴۸ هـ) و زیاریان (۳۱۶ تا ۶۳۶ هـ) و غزنویان (۳۳۶ تا ۵۸۳ هـ) تأسیس شدند. در سایه چتر حمایت این حکومت های ملی و تشویقات امیران ایرانی شعریایی مانند مسعودی مروزی و دقیقی به نظم داستان های حماسی مبادرت ورزیدند. بعضی از دانشمندان و شاعران حساس میهن دوست هم به این فکر افتادند که اوراق برباد رفته تاریخ و فرهنگ پُرشکوه ایران باستان را جمع آوری کرده به دست نسل های آینده ایرانی بسپارند. در این راه مرد بزرگ تاریخ ایران و حماسه سرای بی مانند جهان استاد طوس کمره‌مت را بر بست و به نظم شاهنامه پرداخت. او سی سال تمام بسی رنج بُرد و از منابع معتبر تاریخ و فرهنگ قدیم ایران استفاده کرد و با کمال امانت به حفظ تاریخ و تمدن قدیم ایران کوششی بلیغ و زاید الوصف نمود. زیرا او می‌ترسید که ایران با داشتن سابقه و پشتوانه کهن فرهنگی از بین برود. این است که می گوید :

دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
اگر سر به سر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور به دشمن دهیم

فردوسی برای حفظ تاریخ قدیم و احیای فرهنگ پُرشکوه گذشته ، لشکر کشی های پادشاهان ، شمشیرزنی های قهرمانان ، رزم های دلیران ، قصه های عاشقان ، سخنان موبدان و پندهای سالخوردهگان را در صفحه های مختلف تاریخ به نحوی بیان کرد که به تعبیر خود فردوسی : « از آن برتر

اندیشه برنگذرد» او ضمن بیان اعجاز آمیز و سخنان دلنشین خود فرهنگ ایران را حفظ نمود و از طریق ابلاغ سخن با دشمنان تمدن ایران به مبارزه پرداخت. بی شک پنجاه هزار بیت شاهنامه به مراتب قوی تر و مؤثرتر از پنجاه هزار شمشیر آبدار بود که فردوسی در این پیکار به کار گرفت.

اگرچه بزرگ ترین قهرمان تاریخ ایران رستم به شماره آمده است، ولی حقیقت آن است که بزرگترین قهرمان ایران رستم نیست، بلکه فردوسی است که در پرده این داستان های حماسی نشسته است. او قوی ترین مرد مبارز تاریخ و بزرگ ترین مدافع آزادی ایران در زمان های گذشته و آینده ایران است. در طول هزار سال که از تدوین شاهنامه او گذشته است هر ایرانی منصفی مدیون کوشش ها و رنج های بی پایان اوست. فردوسی با سرودن شاهنامه هم خودش زنده جاوید شد و هم او زبان فارسی را زنده جاوید ساخت چنان که او گفت:

نمیرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

پی نوشت ها:

- ۱ - شذرات اقبال مرتبه دکتر جاوید اقبال، لاهور ۱۹۷۳م، ص ۱۰۱.
- ۲ - Arnold, Preaching of Islam, p.147
- و نیز رجوع شود به تاریخ مفصل ایران تألیف عبدالله رازی، تهران، ص ۱۳۵.
- ۳ - دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران جلد اول، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۸.
- ۴ - حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳، ص ۱۹۱.
- ۵ - سایه مغول از پور داوود و رباعیات خیام از صادق هدایت نمونه هائی از این گونه نگارشات است.
- ۶ - دکتر علی اکبر بینا: مختصری از تاریخ مفصل ایران، تهران، ص ۱۶.
- ۷ - جاوید نامه، کلیات مولانا اقبال لاهوری، تهران، ص ۳۶۸.
- ۸ - عبدالله رازی، تاریخ مفصل ایران، ص ۱۶.
- ۹ - E.G. Browne, Literary History of Persia V.I, p.205
- ۱۰ - E.G. Browne, Literary History of Persia V.I, p.243
- نیز رک: عبدالله رازی، تاریخ مفصل ایران، تهران، ص ۱۶۷.

جایگاه سکوت در ادب فارسی (عطار، مولانا و صائب)

چکیده:

هدف از انجام این تحقیق، کشف و بررسی جایگاه حقیقی سکوت و توصیف منزلت و اعتبار آن در متون ادبی می باشد. به منظور تأیید این واقعیت که دیدگاه اکثر شعرا و حکمای ادب فارسی با دیدگاه های دینی و علمی در مورد سکوت و خاموشی مطابقت دارد جایگاه سکوت در متون نظم و نثر فارسی بررسی گردید که بدین منظور عطار نیشابوری، مولوی و صائب تبریزی انتخاب شدند.

نتایج تحقیق مبین آن است که متون ادبی ضمن تأیید کلام و سخن بجا و بمورد، شأن و منزلت بسیار ویژه ای را برای سکوت و خاموشی قائل گردیده اند و آثار فراوانی را بر آن مترتب دانسته اند. کلمات کلیدی: سکوت، خاموشی، ادب فارسی، متون نظم، متون نثر، عطار، مولانا، صائب

مقدمه

سکوت، ثروت بیکرانی است که خداوند در اختیار آدمیان قرار داده است بدان منظور که در تمامی مراحل حیات خویش از آن بهره گیرند و تا آن که در کنار سایر امور معنوی بتوانند به هدف خلقت و آفرینش که همانا تعالی و کمال آدمی می باشد نزدیکتر گردند. لذا می توان اینگونه دریافت که خاموشی و سکوت در مواقع مقتضی، می تواند یک مقام معنوی محسوب گردد که ضروری است انسان ها با درک ملزومات آن توجه کافی بدان مبذول دارند. بنابراین چنین نیست که فقط نطق و بیان یک موهبت الهی محسوب شود و سکوت، عدم استفاده و بکارگیری چنین تکلم و بیانی باشد، بلکه این توانایی آدمی در کشف و درک موقعیت ها و استفاده شایسته و

مقتضی از قدرت تکلم و سکوت است که می‌تواند رسالت اصلی نطق و خاموشی را به منصه ظهور رساند. حتی می‌توان سکوت را گویا ترین زبان و کلام قلمداد نمود که به واسطه آن مقدر است آنچه را که در مواردی سخن در طی مدتی طولانی قادر به ادای اثربخش آن نیست به نافذترین شکل ممکن به گیرندگان پیام منتقل ساخت، و به راستی اگر این گونه نبود هرگز در رثای عزیزان دقیقه ای را به سکوت اختصاص نمی‌دادند. گاهی اوقات، بعضی ظاهریینان سطحی نگر به اشتباه گمان می‌کنند آنان که ساکتند، نمی‌دانند و حرفی برای گفتن ندارند، حال آن که بسیاری از سکوت‌ها، از کثرت علم و دانایی است و مواردی دانایان روزگار آن اندازه حرف برای گفتن دارند که بیان آن‌ها در ظرف مکان و زمان نمی‌گنجد اما هر سخنی را باید با اهل آن گفت بطوری که مستمع، حقیقت آن کلام را دریابد و برداشت نامطلوب و نادرست ننماید و به اصطلاح دچار انتقال منفی نگردد، یعنی آن که هر کلامی مستمع خاص خود را می‌طلبد و از طرف دیگر بعضی مفاهیم هم - خصوصاً معانی انتزاعی، مجرد و معنوی - از مقوله یدرک و لایوصفند، اگرچه می‌توان مراتبی از آن‌ها را درک کرد اما توصیف آن‌ها در قالب الفاظ و کلمات یا غیر ممکن است و یا آن که به اصل مطلب خدشه وارد می‌سازد.

بدون سکوت نمی‌توان تفکر داشت و بدون تفکر نمی‌توان از تعلیم بهره مند گردید و لذا بدون سکوت تعلیم بی‌معناست و بنابراین تربیت نیز بی‌معنا خواهد بود. در پرتو (سکوت) تدریجاً قلب آدمی گویا می‌گردد، و کلام و گویایی قلب بر وجود و شخصیت و آن‌گاه بر چهره و سیمای انسان تجلی می‌یابد و در چنین حالتی اگر زبان هم گویا به کلامی خاص شود آن‌گاه حرف دل و قلب را می‌زند.

لحظات ارتباط با کائنات و هستی لحظه سکوت و خاموشی اند و آنان که موفق به سخن و شعری نیکو گشته اند ثمره و محصول سکوتشان را می‌چینند. لذا باید ضمن اعتبار قائل گردیدن برای سکوت در هر گفتگو، لحظاتی خاص را از اوقات زندگی به سکوت و تأمل و تفکر برای دریافت حقایق جدید در رسیدن به نظریات جامع و ژرف اختصاص داد. دست یابی به حقیقت فلسفه، روحیه فلسفی و علمی بدون تفکر و لذا بدون سکوت امکان پذیر نیست.

آنان که «ساکتند» و به کعبه می نگرند و در عظمت آن فکر می کنند شعاع هایی از نورانیت را دریافت می دارند، و یا در آن جا که در صحرای عرفات فقط در پر سکوت و تفکر می توان به معرفت و عرفان نائل آمد. چند لحظه «سکوت» قبل از نماز و فکر درباره عظمت کاری که در صدد انجام آن برآمده ایم و «سکوت» ها یی کوتاه بعد از ادای هر قسمت از اذکار آن بر درجات حضور قلب نمازگزار می افزاید، که قرآن را نیز باید با تأمل و طمأنینه و سکوت های شایسته آن خواند و با ترتیل و تأنی در خواندن قرآن از شتاب و عجله ای که موجب عدم درک دقیق معانی آن می گردد احتراز نمود، و یا همچنین روزه نیز که وصول به اهداف ویژه آن بدون «سکوت» ممکن نیست. در مقابل انبوه مصائب و مشکلات، عدم جزع و لذا «سکوت» برخاسته از مقام رضا و تسلیم در مقابل خداوند به نورانیت و اخلاص می افزاید. شادی در دل در برابر نعمت های الهی بدون هیچ حرف و سخنی به لب نیز در کنار اذکار زبانی می تواند یکی از بالاترین مراتب شکر و سپاس محسوب گردد. «سکوتی» که بیانگر خشم و نکرانی در دل است در جلسه ای که در آن گناهی چون غیبت در حال انجام است از مراتب امر به معروف و نهی از منکر به حساب می آید. وصول به بالاترین مرتبه های شناخت از طریق ابزارهای آن یعنی حواس، عقل و قلب با دقت در منابع شناخت یعنی آیات آفاقی، آیات نفسی، تاریخ و کتب - و لذا در پرتو تأمل و «سکوت» - امکان پذیر است و با چنین «سکوتی» می توان در هر زمان و مکان معرفتی نوین دریافت کرد و بنابراین در هر لحظه و در هر جا در حال عبادت و اندیشه ورزی بود. یکی از مراحل بالای ذکر و یاد خدا، ذکر قلبی توأم با «سکوت» و تعقل می باشد. تربیت، حرف زدن و دخالت کردن نیست، بلکه اجازه دادن متفکرانه به رشد طبیعی متربّی است. با «سکوت» و تأمل و تعقل و لذا عبرت آموزی می توان به مفاهیمی رسید که هیچ کدام در کتاب های رسمی دانشگاهی موجود نیستند. شب و سحر را با «سکوتش» می شناسیم و می ستاییم، و به راستی اگر «سکوت» را از آن دو بگیرند و از فردی که آن دو را درک می کند، دیگر چه دریافت خواهیم داشت. تمامی کائنات نیز با زبان خاموش خود هزاران سخن گویاتر از هر زبان می گویند اگر بشنویم، و گویا که در آخرین لحظات زندگی و واپسین دم حیات، تمامی عمر آدمی چون فیلمی کوتاه از مقابل دید آدمی می گذرد و او این باره با «سکوت» و

تأمل بر عمر گذشته دریغ و افسوس می خورد که اگر در طریقی غیر از معنویت گذشته باشد.

اما ظاهراً اینگونه به نظر می رسد جو غالب در جهان امروز و یا حداقل بخشی از آن جوّ هیاهو، غوغا، جنجال و تبلیغات شده است و گویا هر که صدایش افزون تر باشد پیش روتر است و اکثریت مردمان شتابان و عجول در مسیری که شاید مقصدش بر خود آنان نیز روشن نیست از یکدیگر سبقت می گیرند و متعمداً وسایل و ابزارهایی را برای خود تدارک می بینند و صحنه های زندگی خویش را به گونه ای در می آورند که سکوت و آرامش را با دست خویش از زندگی خود حذف کنند و اصوات گوناگون را که حتی گاهی اوقات زینده لفظ آلودگی صوتی است برای خود و جامعه شان ایجاد می نمایند.

حال با توجه به عظمت و منزلت سکوت، چنین سؤال اساسی مطرح می گردد که به راستی جامعه ما چه جایگاهی برای سکوت قائل است و سکوت در زندگی تک تک افراد از چه شان و مرتبه ای برخوردار می باشد و آنان تا چه میزان به اهمیت آن واقف گشته اند و تا چه اندازه اینچنین وقوف و آگاهی را در رفتار خویش نشان داده اند؟ آیا نظام تعلیم و تربیت نسبت به نقش سکوت در سوق دادن متعلمین و متریبان به سوی اهداف مطلوب آگاه است؟ آیا اساتید و معلمین از جایگاه سکوت در روش های تدریس و برقراری ارتباط خود با دانش جویان و دانش آموزان آگاهند؟ آیا آنان که بدنال دریافت آرامش حقیقی اند، از تأثیر سکوت و نحوه به کارگیری آن بر آرامش آدمی اطلاع کافی دارند؟

در جهت پاسخگویی به سؤالات فوق و به منظور تبیین هرچه دقیق تر جایگاه و منزلت سکوت و نحوه بهره گیری از آن، بهترین منبع، متون دینی هستند و بعد از آن آراء کسانی که نظریاتشان منطبق با معنویت، حکمت و علم و دیانت است.

بدین منظور در این مقاله دیدگاه بزرگان ادب فارسی و شعرای گران قدر و حکیم آن (عطار، مولانا و صائب) که تجلیلگر فکری و عملی علم و دین در اندیشه و رفتار خود بوده اند، بررسی و تحلیل شده است. این که این همه بزرگان عالم به سکوت تأکید داشته اند از یک سو مبین این حقیقت است که آثار و نتایج خاصی بر آن مترتب است که فقط در پرتو خاموشی و سکوت - و نه هیچ فضیلت دیگری - می توان به آن ها دست یافت و از سوی دیگر

گویای این امر است که غالب انسان ها قدر سکوت را آنگونه که شایسته است ندانسته اند و آن را در زندگی خویش به کار نگرفته اند که سزاوار آن همه توصیه در خصوص در نظر گرفتن جایگاه سکوت در حیات گردیده اند.

پیشینه تحقیق

۱- سکوت در روایات

به گفته رسول اکرم (ص) سکوت اوّلین عبادت است (بحار، ج ۷۷، ص ۸۱؛ به نقل از میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۳۳). از دیدگاه آن حضرت یا باید سخن به خیر گفت و یا ساکت ماند (نهج الفصاحه، سخن ۹۱۵) و کلام و سکوت هر دو را برای خدا پاک و خالص داشت (همان، سخن ۲۴۰۰). از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غررالحکم و دررالکلم بسیار سکوت هایی هستند که از هر کلامی نافذتر و اثربخش ترند (سخن ۵۳۲۱ و ۵۳۰۴) لذا علی (ع) زبان سکوت را فصیح ترین زبان معرفی می کنند که رسول اکرم (ص) که افصح تمام انسان ها بود، مزین به چنان زبانی گشت (سخن ۵۶۴۸). سکوت و خاموشی نشانه وقار و متانت (۳۱/۱) و بردباری (۱/۱۲۳) و زیرکی و ثمره عقل انسانی (۱/۳۵۴) است. در پرتو سکوت فکر آدمی روشنی می یابد (۳۷۲۵ و ۱۷۶۲). سکوت بوستان و پرورشگاه فکر آدمی است (۵۴۶) لذا انسان عاقل آنگاه که ساکت بماند به تفکر می پردازد (۱۸۱۳)؛ چنان که شیوه مؤمنین حقیقی که ایمانشان مبتنی بر عقل و درایت است نیز همین است (۲۰۷۵ و ۳۷۳۰). امام صادق (ع) بیان می دارند که با هیچ چیز مانند سکوت و زیارت خانه خدا نمی توان خدا را عبادت کرد (ثواب الاعمال؛ به نقل از شیخ حر عاملی، ۱۳۸۴) و سکوت گنجی است که برای بردبار زینت و برای نادان پرده و پوشش است (من لا یحضره الفقیه؛ به نقل از شیخ حر عاملی، ۱۳۸۴). حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نیز یکی از نشانه های دانش اصیل را سکوت معرفی می نمایند و آن را دری از درهای ورود به حکمت می دانند که محبت ها را به سوی خود جذب می کند و راهنمای آدمیان به سوی خیر و صلاح است (به نقل از حسینی دشتی، ۱۳۷۶؛ همچنین ر.ک. بحار، ج ۷۱، ص ۲۹۴، به نقل از میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۳۵).

۲- سکوت در ارتباطات و تدریس

بسیاری بر این باورند که همواره ارتباطات غیر کلامی بر ارتباطات کلامی از نظر صحت ارجحیت دارند، چرا که معلومات غیر کلامی از درون انسان نشأت گرفته و اغلب نمی توان آن ها را کنترل کرد (فرهنگی، ۱۳۷۴). لذا باید صحبت کردن، آمیخته با عناصر غیر کلامی چون تن صدا، سکوت بین جمله ها و غیره باشد (محسنیان راد، ۱۳۷۴). در واقع، سکوت یکی از فنون تدریس و آموزش است که موجب تمرکز حواس شاگرد به معلم می گردد و تأثیربخشی کلمات معلم را افزایش می دهد (برومند، ۱۳۸۰). یکی از نکات مهم در ارائه مطالب، موضوع تفکر در حین تدریس است. معمولاً مکث هایی که برای ارائه اثربخش تر به عمل می آید، فرصتی است برای یافتن جمله بعدی (بیان و شکبیا مقدم، ۱۳۷۲). چند لحظه سکوت برای آن که دانش آموزان و دانشجویان بتوانند اطلاعات و مطالب مهم را در ذهن خود جای دهند، لازم است و هم سبب جلب توجه آنان به مطالب بعدی می شود (علوی، ۱۳۸۴). ریس و واکر (۲۰۰۴) بر این نکته تأکید می ورزند معلمی که در مواردی ساکت می ماند و به سخنان شاگردان گوش فرا می دهد، به عبارت دیگر، هم سخن می گوید، هم اجازه می دهد که شاگردان با وی سخن گویند بهتر می تواند مدیریت کلاس درس را بر عهده گیرد، و کاپل، لیسگ و تورنر (۲۰۰۵) از عدم وقت کافی به شاگردان به منظور تفکر برای پاسخگویی به سؤال معلم به عنوان یکی از اشتباهات رایج در پرسش و پاسخ یاد می کنند. فری، کتریج و مارشال نیز اعتقاد دارند که گوش کردن همراه با تفکر سبب بهبود توانایی پاسخگویی خواهد گردید که البته کسب چنین مهارتی در شنود مؤثر، تمرین سکوت را می طلبد که در صورت حصول چنین مهارتی بینش ها و بصیرتهای قابل ملاحظه ای حاصل خواهند گردید. پتی (۲۰۰۴) بر این نکته تأکید می ورزد که معلم پس از مدتی کوتاه که حرف می زند، اندکی سکوت اختیار کرده، یا تغییر روش داده و به نوعی در تدریس خود تنوعی ایجاد نماید.

۳- رابطه «سکوت» و «آرامش»

ویلسون (ترجمه مالکی، ۱۳۷۹) در مورد شرایط آرامش زا جهت غلبه بر تشویش و اضطراب بر این نکته تأکید می ورزد که افراد به سکوت پناه برند. کوردون (ترجمه صالحی طالقانی، ۱۳۸۳) در توضیح روش مراقبه به

منظور رسیدن به آرامش، سکوت را امری بسیار ارزشمند معرفی می نماید، خصوصاً در زمانی که استرس یا تنیدگی دائمی وجود دارد. سی وارد (ترجمه قراچه داغی، ۱۳۸۱) یکی از موارد ضروری درآرامگیری و مراقبه و رسیدن به تعادل و توازن فیزیولوژی را محیط ساکت و آرام معرفی می نماید. آزمندیان (۱۳۸۳) نیز سکوت و تمرکز و زمینه سازی برای دریافت پیام های معنوی را یکی از عوامل لازم جهت رسیدن به آرامش می داند. تورکینگتون (ترجمه بلالی و باعزت، ۱۳۸۳) برای تقابل با فشار روانی در دنیای پر استرس امروزی بر این نکته تأکید می ورزد که بسیار مهم است که مردم جایی ساکت برای آرامش بدور از دنیای آشفته و پرهیاهو داشته باشند. حق جو (۱۳۷۴) یکی از راه های درمان اضطراب و خشم را سکوت معرفی می نماید و معتقد است سکوت به انسان آرامش می دهد. متیوس (ترجمه افضلی راد، ۱۳۸۱) ابراز می دارد تمام کسانی که زندگیشان سرشار از آرامش است، خلوت و سکوت را می جویند و با غرق شدن خویشتن است که دنیای بیرون را می بینند. ویلیام لا نویسنده انگلیسی معتقد است حیات معنوی چیزی نیست جز دخل و تصرف در روح خدا و باطن ما، بنابراین سکوت خود ما باید بخش بزرگی از آمادگی ما برای این دخل و تصرف باشد. لاثودزه حکیم چینی و بنیان گذار آئین دائو (متولد ۶۰۴ قبل از میلاد) اعتقاد دارد که سخنان لغو موانعی هستند بر سر راه علم وحدت بخشی که در مورد مبدأ و منشأ الهی خود می توان پیدا کرد. هولینوس کشیش و عارف اسپانیایی (۹۷-۱۶۴۰) بیان می دارد سه مرتبه از سکوت را باید از یکدیگر تمیز داد: سکوت دهان، سکوت ذهن و سکوت اراده. اجتناب از سخن لغو دشوارتر است. دشوارتر از همه آرام کردن آوای تمنا و ندای نفرت در ساحت اراده است (هاکسلی، ۱۹۷۴، ترجمه ملکیان؛ به نقل از الهی قمشه ای و بهشتی شیرازی، ۱۳۸۲).

۴- معنا و تعریف «سکوت»

معین (۱۳۷۱) در فرهنگ معین، «سکوت» را در معنای خاموش شدن و ساکت گشتن ذکر کرده است و «صمت» را در معنای سکوت و خاموشی ذکر نموده است. انوری (۱۳۸۱) نیز سکوت را در معنای خاموشی و بی صدایی آورده است.

همچنین دهخدا (۱۳۷۷) در لغت نامه، سکوت را خاموش شدن، خاموشی، با توانایی به سخن گفتن و ترک آن کردن معنا نموده است.

فرهنگ لاروس نیز «سَکَتَ» را «سکوت کرد، خاموش شد» و «صُمْتُ» را سکوت طولانی معنا و ترجمه کرده است. حسینی دشتی (۱۳۷۶) «سکوت» را خاموشی با توانایی سخن تعریف و معنا کرده است. سجادی (۱۳۸۱) در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، صمت را به معنای سکوت ذکر می نماید و آن را یکی از آداب مرید معرفی می کند. همچنین این کلمه را به معنای معرفی سر نیز معرفی می نماید.

نکته حائز اهمیت آن که در سکوت و خاموشی، فرد توانایی سخن گفتن را در خود می بیند و یا دیگران این چنین توانایی را در وی تشخیص می دهند اما بنا به دلائلی که انتظار می رود این دلائل موجه و قابل قبول نیز باشند، او ترجیح می دهد که سخن نگوید و لذا ساکت و خاموش ماند.

شجاعی (۱۳۸۰) در تشریح خطبه متقین امیرالمؤمنین علی (ع) این گونه اظهار می دارد که در باب سخن گفتن، چه گفتن و چگونه سخن گفتن بسیار سخن رفته است، اما مقام و ارزش خاموش ماندن و سخن نگفتن تا حدودی ناشناخته مانده است. بحث در پیرامون ارزش سخن گفتن بحثی ضروری، حیاتی و شایسته است اما در سخن نگفتن و خاموش ماندن ارزشی دوچندان نهفته است. ملا احمد نراقی (۱۳۷۷) در معراج السَّعاده صمت و خاموشی را ضد همه آفات زبان و مفساد آن معرفی می نماید و معتقد است که کسی را خلاصی از آفات زبان جز به خاموشی میسر نیست و صاحب چنین صفتی نزد همه کس عزیز و محترم خواهد بود و برخوردار از آن موجب جمعیت خاطر و افکار و موجب دوام هیبت و وقار، و فراغت برای ذکر و عبادت و سلامتی در دنیا و آخرت خواهد شد.

نکته مهم آن که با الهام از باقری (۱۳۷۰) می توان گفت اگر ظاهر آدمی یعنی مثلاً سکوت کردن یا سخن گفتنش به گونه ای مطلوب تنظیم شود، بر باطن وی نیز تأثیر خواهند داشت به گونه ای که احساسات، افکار و تصمیم گیری های معین و مطلوبی را در درون وی خواهند انگيخت، به عبارت دیگر، در تلقین به نفس قولی سلبی، آدمی تلاش می کند که با سکوت از جاری ساختن هرگونه کلام ناروا که قلب و باطن او را بی نور و بیمار می سازد اجتناب و دوری ورزد، زیرا اگر زبان بر این ناراستی ها نگردد، قلب از اشتغال و آلائش مصون خواهد ماند، و یا آن که انسان به صورت بسیار جدی با روش تحمیل به نفس تلاش می کند از به کار بردن هر گونه کلمات ناروا در اوج خشم و احساسات اجتناب نماید.

شبر (ترجمه جباران، ۱۳۸۳) زبان را از نعمت های بزرگ خدا و لطائف عجیب خلقت و از احسانات با ارزش الهی معرفی می نماید و بیان می دارد زبان دارای میدانی گسترده است و در خیر و شر مجالی وسیع دارد و هر کس آن را به حال خود گذاشته عنانش را رها نماید به هلاک و خسران گرفتار می شود چه این که حرکت دادنش زحمتی و رها کردنش خرجی ندارد. بنابراین سزاوار است که این عضو پیوسته تحت حکم عقل و شرع قرار گیرد. از آن جهت که طبع انسان تمایل دارد زبان را آزاد گذاشته عنان آن را رها نماید، شرع مقدس به حفظ و کنترل آن ترغیب بسیار نموده تا از برخورد این دو تعامل و تعادل حاصل شود. حسینی (۱۳۸۴) در کتاب یکصد موضوع اخلاقی از قرآن و حدیث که با الهام از تفسیر نمونه به رشته تحریر در آمده است این گونه بیان می دارد که به گفته علمای اخلاق زبان پر برکت ترین عضو بدن و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال خطرناک ترین عضو بدن محسوب می شود تا آن جا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد.

هجویری (۱۳۸۴) در کشف المحجوب با ذکر این حدیث از رسول اکرم (ص) که: «أخوف ما أخاف على أمتي اللسان» بر این نکته تأکید می ورزد که عدم استفاده صحیح از زبان می تواند خطرناک ترین و هراس انگیزترین چیز باشد. لذا وی اظهار می دارد: «چون این معلوم اهل طریقت شد که گفتار آفت است، سخن جز به ضرورت نگفتند یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند، اگر جمله حق بود را بگفتند و الا خاموش بودند... اندر خاموشی فواید و فتوح بسیار است» (صص ۵۲۲-۵۲۱). هجویری این سخن جنید را بیان می دارد که گفت «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ» آن که به دل، حق را شناخت زبانش از بیان بازماند، و سپس وی کلام ها و سکوت ها را به دو قسمت تقسیم می نماید، کلام حق و کلام باطل، و سکوت به منظور حصول مقصود و سکوت ناشی از غفلت، و سپس نتیجه می گیرد اگر فردی کلام خود را به حق تشخیص دهد گفتارش بهتر از خاموشی است و اگر باطل بود خاموشی وی بهتر از گفتار خواهد بود. همچنین اگر خاموشی و سکوت فردی ناشی از حصول مقصود و مشاهده باشد خاموشی او بهتر از گفتار است و اما اگر خاموشی او از حجاب و غفلت بود گفتار بهتر از خاموشی می باشد. لذا بدیهی است آنان که سکوتشان از حیا است کلامشان دل ها را مایه حیات و

زندگی است: مَنْ كَانَ سَكُوتُهُ حَيَاءً كَانَ كَلَامُهُ حَيَوه. چنین شخصیت هایی گفتارشان ناشی از دیدار حق و لذا حق است و گفتن بی دیدار نزد آنان خوار است و ناگفتن دوست تر از گفتن دارند مادام که با خود هستند اما آن گاه که غایب گردند، خلق قول آنان را بر جان نگارند. این جاست که هجویری اظهار می دارد: «از آن بود که آن پیر می گفت رضی الله عنه: مَنْ كَانَ سَكُوتُهُ لَهُ ذَهَابًا كَانَ كَلَامُهُ لَغَيْرِهِ مَذْهَبًا. پس باید تا طالب، زبانی را که خوضش اندر عبودیت بود خاموش کند تا زبانی که نقشش به ربوبیت بود فرا گرفتن آید و عبارات وی صیاد دل های مریدان گردد» (ص ۵۲۵). از دیدگاه هجویری در بسیاری موارد زبان حال آدمی فصیح ترین و گویا ترین زبان محسوب می گردد:

لِسَانُ الْحَالِ أَفْصَحُ مِنْ لِسَانِي وَ صَمْتِي عَنْ سُؤَالِكَ تَرْجُمَانِي

منزلت و فوائد سکوت و خاموشی از دیدگاه عطار، مولانا و صائب

عطار نیشابوری بر این نکته تأکید می ورزد آنان که از مقام لایزال الهی آگاه و باخبرند بر دهان خود مهر سکوت نهند. شاید یکی از دلایل اعتقاد عطار به مسئله فوق این حقیقت باشد که وی در دیوان اشعار خود بدین صورت به آن اشاره می نماید:

خاموشی به، که وصف عشق تو اندر خبر و نشان نمی گنجد

لذا بیهوده نیست که وی در «جوهر الذّات» خاموشی و سکوت را عامل رسیدن به وحدت کل، وصول به اسرار الهی و دیدن جمال خدا می داند.

عطار در اسرار نامه، خاموشی و صبر را بهترین راه و روش معرفی می کند. وی در الهی نامه خاموشی و سکوت را بهترین شراب معنوی برای روح و جان آدمی معرفی می نماید، و آن را نقد جاودانی می خواند، او در مجموعه آثار خود خاموشی را پیشه عاقلان می شناسد. اما بهترین توصیف او در مورد سکوت و خاموشی در «مظهر العجایب» است. وی در این مجموعه خاموشی را «طریق اهل راه»، «چراغ جان جان»، «نظام ملک»، «طریق صالحان»، «جهان پر صدا»، «علم الیقین»، «سلمان راه»، «بهشت با نعیم»، «کلید جنت»، «عامل فراغت از جهان»، «عامل خلاصی از بدان» معرفی می کند و چنین می گوید که فرد صابر خاموشی ورد و سخن اوست و او هرگز با ناهلان سخن نخواهد گفت و لذا باید به صابران اقتدا کرد و طریق

خاموشی برگزید تا آن که هدایت شد و دین و دنیای آدمی نیکو گردید و در بین فاجران نیست و نابود نشد. عطار نیشابوری در تذکره الأولیاء نیز توصیف و وصف ناپذیر خود را از سکوت و خاموشی ارائه می دهد وی خاموشی و سکوت را همراه با آرام و هیبت نام می برد، و اعتقاد خود را در مورد سکوت - اگرچه از زبان سایر عرفا - اینگونه ابراز می دارد: «ساکن سرای سکوت شدم... و مرا از تجرید و توحید زبانی داد». دقت در کل مجموعه ارزشمند تذکره الأولیاء مبین آن است که عطار در موارد بسیار زیادی در سراسر این کتاب تربیتی راجع به سکوت و خاموشی، به نقل از عرفا، سخن گفته است که نقل مستقیم عبارات زیبای او بدون هیچ گونه دخل و تصرف، آن همه زیبایی بیان وی را محفوظ تر خواهد داشت: «هر که را خاموشی نه از سر فکرت است، آن شهوت و غفلت است»، «صادق آن بود که زبان او به صواب و به حق ناطق بود»، «روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی سخنی نشنیدم» «عبارت ده جزو است... یک جزو خاموشی»، «معرفت به خاموشی نزدیک تر است که به سخن گفتن»، «چون سخن گویی یاد دار که خدای - عز و جل - می شنود آنچه گویی و چون خاموش باشی یاد دار که خدای - تعالی - می داند چگونه خاموشی»، «رستگاری تو در چهار چیز است: کم خوردن و بی خوابی و تنهایی و خاموشی»، «اگر سخن گوی آفت سخن بداند هر چند تواند خاموش باشد، اگر چه به عمر نوح بود. و خاموش اگر راحت خاموشی بیابد، از خدای تعالی در خواهد تا دو چندان عمر نوح دهدش، تا سخن نگوید»، «از آن که دل من هنوز بسته دنیا و جاه است، سخن من فایده ای ندهد و در دل ها اثر نکند... و سخن، آن کس را مسلم بود که به خاموشی او دین باطل شود و چون بگوید خلل برخیزد»، «[علامت محبت] آن که عبادت او اندک بود و تفکر او دائم و خلوت او بسیار و خاموشی او پیوسته»، «اصل ما در این طریقت خاموشی است»، «اوّل نشان حکمت خاموشی است و سخن گفتن به قدر حاجت»، «خاموشی عارف نافع تر است و کلام او خوش تر»، «... و قلت حساب التماس کردم در خاموشی یافتم»، «حکما که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکر»، «عافیت را طلب کردم در تنهایی یافتم و سلامت در خاموشی»، «عاقل آن است که سخن بر قدر حاجت گوید و هرچه افزون است دست از آن بردارد».

به همین ترتیب عطار نیشابوری را در تذکرة الأولیا اعتقاد بر آن است که اهل معنی پیوسته خاموشند مگر آن که سخنی معنوی بر قلب و باطن آنان تجلی یابد و سپس آن حرف دل بر زبانشان جاری شود. از دیدگاه عطار چنین وارستگان و عرفانی که از تهذیب نفس برخوردارند «خاموش گویا» هستند که حضور و شخصیتشان، قعود و قیامشان، و... همه و همه هزاران سخن پرمفهوم به بیننده منتقل می سازد و لذا بیهوده نیست که وی معتقد است که «سخنی به از بی سخنی نشنیدم».

اما نکته مهم بر طبق نظر عطار آن است که هدف و نیت از کلام سکوت بزرگان عالم، خدا است و مطرح ساختن خدا و نه مطرح ساختن خود. بنابراین عطار بر این نکته تأکید می ورزد: «اگر تو را چیزی عجیب آید از سخن گفتن، خاموش باش و چون از خاموشی عجب آید، سخن گوی».

همچنین عطار به نقل از هر کدام از عرفا خاموشی را به نحو ذیل توصیف نموده است:

حسن بصری (ص ۳۸) : هر که را خاموشی نه از سر فکرت است، آن شهوت و غفلت است. پیوسته اهل دل [به خاموشی] معاودت می کنند تا وقتی که دل های ایشان در نطق آید. پس آن در زبان سرایت کند. فاضل ترین اعمال فکرت است و ورع. بایزید بسطامی (ص ۱۶) : این همه گفتگو و مشغله و بانگ و حرکت و آرزو بیرون پرده است. درون پرده خاموشی و سکوت و آرام و هیبت است. ابوعلی شقیق (۲۰۶) : عبادت ده جزو است: نه جزو گریختن است از خلق و یک جزو خاموشی. ابوسلیمان دارائی (ص ۲۴۳) : معرفت به خاموشی نزدیک تر است که به سخن گفتن. حاتم اصمّ (ص ۲۶۱) : چون سخن گویی یاد دار که خدای عزّ و جلّ می شنود آن چه گویی، و چون خاموش باشی یاد دار که خدای - تعالی - می داند که چگونه خاموشی. سهل بن عبدالله التستری (ص ۲۷۲) : دست ندهد بنده را توبه، تا خاموشی را لازم خود نگرداند و خاموشی لازم او نگردد تا خلوت نگیرد. سهل بن عبدالله التستری (ص ۲۷۸) : رستگاری تو در چهار چیز است: کم خوردن و بی خوابی و تنهایی و خاموشی. حمدون قصّار (ص ۳۵۱) : روا نبود که سخن گوید تا نبیند که فرضی واجب است بر وی سخن گفتن. تا او را صلاحیت آن بود. ابوبکر وراق (ص ۴۶۹) : اوّل نشان حکمت خاموشی است و سخن گفتن به قدر حاجت. مشاد دینوری (ص ۵۳۵) : حکما که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکر. ابوالحسن خرقانی (ص ۵۹۶) :

عافیت را طلب کردم در تنهایی یافتم و سلامت در خاموشی. ابوبکر صیدلانی (ص ۶۲۹): عاقل آن است که سخن بر قدر حاجت گوید و هر چه افزون است دست از آن بدارد. هر که را خاموشی و طر نیست، او در فضول است و اگر چه ساکن است. ابوبکر واسطی (ص ۶۴۴): مرد باید که گوینده خاموش بود و خاموش گویا، که آن حضرت و رای گفت و خاموشی است. نخست چشمه زبان باید که بسته شود تا چشمه دل بگشاید هزار زبان، مرید صادق را از خاموشی پیران فایده بیش از گفت و گوی بود.

عطار در دیوان اشعار خود این اعتقاد را اظهار می دارد که بسیاری از مقولات نظیر عشق از مقوله یدرک و لا یوصفند و لذا در مقام توصیف عشق، خاموشی خود بهترین توصیفگر حالات درونی عاشق حقیقی است و لذا بیهوده نیست که عطار خاموشی را رسم دلشدگان معرفی می نماید و حتی آن را در «جوهرالذات» عامل دیدن جمال یار و سپس عشق به او و لذا عامل واصل شدن در اسرار الهی و رسیدن در وحدت کل و یقین می داند که در پرتو آن آدمی به دریایی آرام و ساکت - فارغ و رها از غوغاهای چشمه های کوچک و ناآرام - مبدل می گردد. بنابراین بجا و شایسته است که عطار در «الهی نامه» خاموشی را شراب جان و در مجموعه آثار خود، خامشی را پیشه عاقلان معرفی می نماید.

دقت در اشعار مولوی (در مثنوی معنوی) مبین آن است که وی در اکثر موارد بهترین پاسخ ممکن برای جاهلان را «سکوت» معرفی کرده است:

پس جواب او سکوت است و سکون	هست با ابله سخن گفتن جنون
ور نباشد اهل این ذکر و قنوت	پس جواب الاحمق ای سلطان سکوت
گفت او را نیست الا درد لوت	پس جواب احمق اولی تر سکوت
پس خموشی به دهد او را ثبوت	پس جواب احمقان آمد سکوت

مولوی دقیقاً در دیوان شمس نیز به همین نکته تأکید می ورزد:

تو نه آن شکر جوابی که جواب من نیابی مگر احمق گرفتی که سکوت شد جوابم
وی در فیه ما فیه مضمون فوق را بدین صورت مورد تأیید قرار می دهد
که: «تَرَكَ الْجَوَابَ جَوَابٍ وَ جَوَابُ الْأَحْمَقِ سَكُوتٌ».

مولوی در دیوان شمس برای سکوت، اسرار و رموز خاصی قائل است و از دیگران می خواهد که در پی کشف اسرار چنان سکوت با معنایی باشند. اما در کنار چنان سکوتی، وی از تکلم قلب و دل خویش در پرتو تجلی خدا سخن می گوید. لذا بیهوده نیست که از دیدگاه مولانا خاموشی و سکوت بجا و معنی دار اهل معرفت خود می تواند گویای بالاترین پندها باشد. ولی مولوی در کنار توجه به مطالب فوق در مورد سکوت و خاموشی در دیوان شمس به این نکته بسیار مهم اشاره می کند آن جا که شایسته است و ساکت، و آن جا که گفتار زبینه تر است، سخن گفتن و نطق را بر می گزیند. مولوی (در مثنوی) بر این اعتقاد است که تمامی ذرات عالم وجود، تمامی کائنات، ستارگان آسمان، سنگریزه های بیابان و برگ های درختان، در عین خاموشی ظاهری خود، هزاران هزار زبان دارند و آدمیان را به سوی این حقیقت فرا می خوانند که به سکوت و خاموشی ظاهر آن ها ننگرند و بدانند آن ذرات، شنوا، بینا و گویا و هوشمندند و فقط نامحرمان جهانند که آنان را خاموش و بی صدا می یابند و لذا اگر محرم اسرار آن ها گردید می توان هزاران سخن پرمفهوم را از تک تک آن ها شنید و هزاران آیت و نشانه که سوق دهنده آدمی بسوی حقیقت هستی است در آن ها دید:

این درختانند همچون خاکیان	دست ها بر کرده سوی آسمان
با زبان سبز و با دست دراز	از ضمیر خاک می گویند راز
جمله ذرات زمین و آسمان	با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم

مولانا در مثنوی معنوی صبر و خاموشی را عامل جذب کننده رحمت الهی و معنوی می خواند که آنان که طالب کسب نشانه معنویند بایستی در پی چنان سکوت و خاموشی باشند. لذا مولانا خاموشی را بیانگر اوج سرمستی می یابد و آن را عامل فخر آدمیان بر می شمارد و از انسان ها می خواهد که خود را به خاموشی به عنوان یکی از اصول زندگی عادت دهند. بیهوده نیست که مولانا در دیوان شمس سکوت را عامل نجات آدمیان معرفی می نماید.

مولانا در دیوان شمس از «تکلم قلب» یاد می کند، گویی آن که هستی و کائنات با سکوت خود از عظمت پروردگار سخن می گوید و قلب آدمی به واسطه خدا صدها زبان گویا پیدا می نماید و از او سخن می راند.

همچنین مولوی هوش و عقل انسان را «ناطق راز» آدمی معرفی می کند گویا که در چنین مقامی که عارف سالک موضع سکوت را برمی گزیند عقل وی رازهای پنهان هستی را در می یابد و به زبان حال آن عقل گویای تمامی آن رازها برای صاحبان چنان عقلی و سایر افراد واجد عقل و بصیرت می گردد. بدین لحاظ مولانا در دیوان شمس خاموشی را بهترین مبین اسرار می داند.

با الهام از زمانی (۱۳۸۶) می توان گفت از دیدگاه مولانا اتخاذ موضع سکوت و عدم تعجیل در گفتار و پرسیدن سؤال می تواند در مواردی سبب حفظ متانت افزون تر فرد و کشف نهایی حقیقت گردد. هر کس می خواهد به دریای حقیقت درآید باید سوار بر کشتی خاموشی شود. عارفان وارسته و بی ادعا علی رغم زبان خاموش خود با شخصیت گویای خود هزاران سخن با اهل فهم و بینش دارند اگر چه بی خردان از آن دریافت سخن نمی کنند. عارفان به دو سبب خاموشی می گزینند. یکی آن که سخن را به نا اهلان نگویند و دیگر آن که سکوت، راهی است برای کشف حقیقت. و آن گاه که عارفان به کشف حقیقت نائل می آیند و از خودبینی و هوای نفس فارغ و رها می گردند قیل و قال و گفتار بیهوده در آنان تا حدّ ممکن کاش می یابد. همچنین از جمله فوائد دیگر سکوت به موقع را می توان افزایش قدرت تفکر و اندیشه ورزی دانست همچنین در این ارتباط، مولانا سکوت را جذب کننده رحمت الهی و آموزش حکمت و سخن می داند. از دیدگاه مولانا بایست از خودنمایی احتراز نمود و در جمع تا آن جا که لازم است موضع سکوت و خاموشی اتخاذ نمود؛ همچنین بهترین پاسخ نابخردان سکوت است. از دیدگاه مولانا، سخن، تلف کننده عمر آدمی است مگر سخنی که از دریای کمال بر آید و این البته کمیاب است. سخن، حجاب حقیقت است و سخنان پوچ از هیچ گونه ثباتی برخوردار نمی باشند. شهود حق مستلزم خروج از حجاب الفاظ است و حقیقت در ورای الفاظ وجود دارد و زبان در بیان مشهودات قلبی نارسا می باشد و عارف از دام الفاظ رهیده است.

هیچ کدام از شعرای فارسی زبان در دیوان خود به اندازه صائب تبریزی از سکوت و خاموشی یاد نکرده اند. دقت در کلیه اشعار صائب در دیوان شعر وی مبین آن است که او نه تنها در لابلای اشعار خود، در زمینه های گوناگون از سکوت و خاموشی سخن گفته است بلکه در برخی موارد، کلّ

یک مجموعه شعر رابه توصیف منزلت خاموشی و آثار مترتب بر آن اختصاص داده است.

صائب تبریزی در موارد متعدّد در دیوان اشعار خود بسیار بر این نکته تأکید می ورزد که سکوت و خاموشی هرگز برخاسته از آن نیست که وی حرفی برای گفتن ندارد بلکه دقیقاً برعکس آن، علی رغم داشتن دنیایی از سخنان نغز و نافذ و دلنشین گاهی از اوقات شرایط ایجاب می کند که آدمی مَهْر سکوت بر لب زند و خاموشی اختیار کند. به عبارت دیگر سکوت و خاموشی در چنین مواقعی از بی علمی و یا کم علمی نیست، بلکه نشأت گرفته از کثرت علم و دانایی است:

نیست از کونه زبانی بر لبم مَهْر سکوت
تیغ ها پوشیده در زیر سپر باشد مرا
از حرف و صوت و زیر و زبر بود حال ما
مهر سکوت بر لب گویا گذاشتیم

الفاظ و عباراتی نظیر «لب گویا» یعنی دهانی که می تواند گوینده فصیح صدها گفته زیبا باشد، و یا «تیغ های پوشیده در زیر سپر» که نافذ بودن کلمات ناگفته - اما موجود - صائب را می رساند، مبین نکته ای است که در فوق به آن اشاره شد. نکته دیگر آن که در شعر فوق نیز صائب، خاموشی و سکوت را به «سپری» تشبیه کرده است که آدمی را از بدی ها محفوظ می دارد، دیگر آن که سخن گفتن در موقعیت غیرمناسب را موجب پریشان خاطری و نگرانی خود معرفی نموده است.

با آنان که سخن شناسند و صلاحیت گفتگو را دارند می توان و بلکه باید سخن گفت اما خاموشی در مقابل کسانی معنا پیدا می کند که از این مفاهیم و معانی دورند:

بلبل خوش نغمه ام، با گل سخن باشد مرا
سرمه خاموشی از زاغ و زغن باشد مرا

به راستی چه آثار و ثمراتی برای سکوت و خاموشی مترتب است که صائب این گونه به طرفداری و حمایت از آن می پردازد. وی اعتقاد دارد که:
- سکوت موجب می گردد با صبر و استقامت در ساعاتی از اوقات زندگی که سخن گفتن ضرورت ندارد عبارات و سخنانی در آدمی با تفکر و تأمل شکل گیرند و سپس در مواقع مقتضی گوهرگونه از دهان گوهر افشانی

که مقطعی از زمان را صدف گونه با سکوت خود صبر نموده بیرون آیند و لعل وار موجب نورایت و تحوّل جمعی از انسان ها گردند:

هر که صائب چون صدف بر لب زندمهر سکوت از دهانش گوهر سیراب می آید برون

توجه به کل اشعار صائب تبریزی در دیوان شعر وی گویای نکته های چندی است که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود. صائب دهان کسانی را که از سخن بیهوده لب فرو می بندد و طریق خاموشی برمی گزینند به بهشت در بسته تشبیه می کند. وی همچنین غنچه در بسته ای را مثال می آورد که در بستانسرای عالم در کمال خاموشی - اما در واقع با صد زبان - از آدمیان می خواهد که از کلام بیجا دم فرو بندند. همان گونه که لعل و گوهر در آغوش صدف از سفتن ایمن است، اگر کلام و زبان نیز در آغوش دهان ماند و بیهوده به کار گرفته نشود از هر بلایی محفوظ خواهد ماند و به همین ترتیب بهترین حافظ و محرم اسرار آدمی، خاموشی او خواهد بود. چراغ عاشقان، روشن از خاموشی اهل دل است و لذا صائب پروانه وار اظهار شیفتگی می کند که از روشنایی چنین چراغی بسوزد. هر کس بتواند دندان بر جگر گذارد و آن جا که باید خاموش ماند قطعاً به بهشت موعود خواهد رسید. آن گاه که زبان آدمی از هر ادعا و سخن بیهوده ای بسته گردد و بر این موضوع صبر کند و در آن زمان و یا بعد از آن، زبان وی، چون خود صائب گویای معانی و مفاهیم ناب خواهد گردید همچنان که خاموشی حضرت مریم (س)، کلام حق عیسی (ع) را به دنبال خود داشت. آدمیان می توانند به وسیله سکوت و خاموشی روح و شخصیت خود را عجین با شناخت و معرفت سازند و آن گاه کلامشان نیز قرین با چنین معرفتی گردد. صائب خاموشی و سکوت محبوب و جانان را موجب افزایش ملاحظت وی می داند. وی تیغ زبان خاموشی را از هر زبانی برنده تر معرفی می نماید و اظهار می دارد که بهترین روش برای بستن دهان بیهوده گویان آن است که مستمع، خاموشی گزیند و این خاموشی ناشی از عجز او در گفتار نیست زیرا او اعتقاد دارد که شأنش بالاتر از آن است که چون کوه صدایی را بشنود و همان را در خود منعکس سازد زیرا اگر او هم سخن جاهلان را جاهلانه پاسخ گوید و یا بیهوده با آنان سخن راند عملی مشابه همان انعکاس صدا در

کوه را انجام داده است. از دیدگاه صائب بهترین انتقام از هرزه گویان، خاموشی در مقابل سخن بی جای آنان می باشد. چنین خاموشی و سکوتی سخن چینان را نیز خاموش خواهد ساخت. لذا سخن بد آنان بر آدمی مؤثر نخواهد افتاد همان گونه که غنچه لب بسته از چیده شدن توسط دست گلچین معاف و مصون است. صائب آه سحرگاهی خود را علم نصرت خود، و مَهر خاموشی خود را چتر شاهنشاهی خود می خواند. خاموشی، حجت ناطق و اصل شدگان معنویت و حقیقت و کسانی که به کمال هنر رسیده اند می باشد و شاهد ناطق کسانی است که کمال و تعالی می طلبند. لب فروستن و خاموشی بالاترین سپر آدمی از بلاها و حوادث است همان طور که ماهی لب بسته اندیشه ای از قلاب صیاد و ماهیگیر ندارد. قدر چنین خاموشی را کسانی می دانند که به واسطه هر سخن بیهوده زخم های فراوان خورده باشند. هیچ اطاعت و عبادتی نیست مگر آن که در پرتو سکوت و خاموشی معنای حقیقی خود را باز می یابد و لذا آنان که در این بزم ترک گفتار می کنند خواهند توانست کردار خویش را صحیح و درست سازند. صائب، مَهر خاموشی خود را ساغر سرشار خود و جام جهان بین خود و گل بی خار خارستان زندگی معرفی می نماید. صائب در غزلی مستقل خاموشی را ترجمان دل صاحب نظران، مَهر گنجینه روشن گُهران، سرمه دیده بالغ نظران، آینه کامل نظران، صیقل سینه روشن گُهران می خواند که سبب آرامش دل هاست

صائب از «دارالآمان خاموشی» یاد می کند که هیچ گوشه عالم امن تراز آن نمی باشد. خاموشی، باب حریم عشق عالم سوز است، چنان که سپند تا وقتی که صدا دارد از آتش دور می گردد و چون خاموش ماند بر آتش می ماند. صائب شأن خاموشی را به مراتب والاتر از گفتار می داند و لذا می گوید هرگز نباید در هر موجی چون خار و خس زبان بازی کرد. وی خاموشی و سکوت را دلیل صافی و خلوص عشق می داند همان طور که تا وقتی که در روغن نمک باشد با غوغا و سر و صدا می سوزد و خاموشی را در هم می شکند. صائب معتقد است رتبه و درجه سخنان هر انسانی را می توان از میزان خاموشی وی دریافت چنان که جوهر هر آینه ای از پشت وی هویدا و آشکار می گردد. همچنین او دو لب انسان خاموش را به دو لب تیغ دو دم تشبیه می کند که هرگز نباید دهن خویش را با گفتار بیهوده زخم نماید. نه تنها برای آنان که کلامی متین و استوار دارند بلکه حتی خاموشی مهد آرام پریشان سخنان است و تمامی شادی ها و نشاط ها در خاموشی است چنانکه

غنچه نیز هرگز از بستن لب تنگدل نمی گردد لذا صائب ترکیب «شهد خاموشی» را به کار می‌گیرد که به کام هر کس چشانده شود هرگز نخواهد توانست با گفتار بیهوده لب از حلاوت آن باز دارد و به راستی شیرینی آن متمایز با شیرینی سخن است. به همین ترتیب وی از «بهشت خاموشی» یاد می‌کند که در واقع حرف زدن بیجا عامل ترک چنان بهشتی است و لذا صائب «سد یا جوج سخن» و «کمال شأن انسان» را در خاموشی می‌داند. صائب خاموشی را «مغز گفتار» می‌خواند و لذا آن را بی صدا می‌داند و بر این اساس از انسان‌ها می‌خواهد که چون طبلی تهی نباشند که از محتوا و مغز عاری و از صدا پر باشند. از آن جا که بیهوده گویان جهان بدون تفکر و تأمل لب به سخن می‌کشایند لذا از دیدگاه صائب روزی دائمی آنان ندامت و افسوس خواهد بود. گفت و گوی غیر سودمند آدمی را سبک و سطحی جلوه می‌دهد حال آن که وقار و متانت آدمی در پرتو سکوت و خاموشی است. صائب معتقد است که نیازی نمی‌باشد آدمیان بخواهند به واسطه گفتار، خود را نیک یا بد سازند زیرا در پرتو خاموشی بدون نیاز به هیچ گفتاری می‌توان قطعاً از نیکان عالم گردید. صائب خاموشی خود را نه از بی دردی - بلکه از شدت درد - می‌داند و لذا می‌توان گفت که حرف زدن در بعضی موارد نه به واسطه نداشتن حرفی برای گفتن، بلکه به واسطه داشتن حرف‌های بسیار فراوان می‌باشد. از دیدگاه صائب باید بجا سخن گفت و یا خاموش ماند و از نتایج سوء گفتار بیهوده در امان ماند. از دیدگاه صائب، آنان که به لب مَهر خاموشی زنند قطعاً به دل گویا گردند. بهشت در بسته را تماماً در پرتو دهان بسته و خاموش که از سخن‌های بیهوده اجتناب می‌وزرند به آدمی می‌بخشند و روشنی شمع دل آدمی در وقت خاموشی است.

صائب تبریزی در غزلی مستقل که تمام آن را به توصیف خاموشی اختصاص داده است، خاموشی را گلشن باغ سینه، روشنی چراغ دل، رافع فتنه‌های عالم، عامل امنیت، رفع زنگار و آرامش قلب‌ها و سینه‌ها، استحکام آدمی، عامل روشن ساختن رموز عالم بر انسان، عامل وحدت جهانیان، عامل دوستی انسان‌ها با یکدیگر و... معرفی می‌نماید. صائب در غزلی دیگر که تمامی آن را نیز به وصف خاموشی اختصاص داده است، خاموشی را عامل امنیت و آرامش، وقار، نجات از پشیمانی و ورود به

خزینۀ اسرار و... خوانده است. همچنین صائب تبریزی غزل دیگری را نیز تماماً به ذکر اوصاف خاموشی می پردازد. در این غزل نیز از شکوه و احتشام خاموشی سخن می راند و آن را عامل حفظ جان و ایمنی ملک، روشنی دل، جلوگیری از ندامت، حفظ حرمت و حیثیت دیگران، یاد خدا، خودداری از تندروی و غیره می خواند. صائب بر این اعتقاد است که خاموشی زبان خاص خود و لذا پیام ویژه خود را دارد و لذا به صورتی غیر کلامی - و در مواردی غیر ارادی - مفاهیم و معانی مخصوص خود را به گونه ای نافذ و اثربخش به دریافت کنندگان آن پیام منتقل می سازد. وی در موارد گوناگون در دیوان اشعار خود به این حقیقت اشاره داشته است:

نکته گل می کند تفسیر، فریاد مرا
روی در دیوار کردم، همزبانی شد مرا
به خاموشی عجب تیغ زبانی هست عاشق را
که شبنم نیست از پرواز مانع نکته گل را
که آهوی ختن را بوی مشک از ناف می آید
هیچ علمی چو زبان دانی خاموشی نیست
نور رویش پرده از راز نماند افکنده بود
بوی گل را مانع از پرواز شبنم کی شود؟
زخم صبح از بخیه انجم نمایان می شود
ز رنگ چهره دارد ترجمان درد
چشم مست او بود در گفتگو بی اختیار
مشک را در نافه ممکن نیست پنهان داشتن

گرچه من چون غنچه دارم مَهر خاموشی به لب
تا ز خاموشی زبان بی زبانان یافتم
زبان هر چند شمع کشته را خاموش می باشد
تراوش می کند راز نماند از مَهر خاموشی
تراوش می کند خونین دلی از مَهر خاموشی
می توان یافت ز عنوان جبین مضمون را
مَهر خاموشی حجاب چهره مطلب نبود
مَهر خاموشی نگردد پرده اسرار عشق
مَهر خاموشی کند بی پرده راز عشق را
نمی گردد به خاموشی نماند درد
گرچه دارد مَهر خاموشی به لب از مردمک
می کند از مَهر خاموشی تراوش راز عشق

به عنوان مثال از دیدگاه صائب در اشعار فوق، «نکته گل»، «عنوان جبین»، «نور رو»، «بوی گل»، «رنگ چهره»، «چشم مست»، «مژگان سخنگو» و ... در واقع هر کدام ده ها کلام گویاتر و پرمفهوم تر از هر سخن را به بیننده و شنونده بصیر و شنوا انتقال می دهند. به عبارت دقیق تر، مثلاً در بیت اول اگر چه «غنچه» به عنوان یک فرستنده پیام ظاهراً خاموش است، اما با کدگذاری یا رمزگذاری پیام خود در قالب نماد «نکته یا بوی گل» پیام حضور خود را به گیرندگان پیام منتقل می سازد، حال این گیرندگان پیام هستند که باید با کدبرداری یا رمزگشایی صحیح خود چنین پیامی را آن

گونه که هست دریافت دارند و بیهوده نیست که صائب نیز در همین بیت از دریافت کنندگان حقیقی پیام می‌خواهد که فریاد خاموش او را به طور شایسته دریابند. یا آن که «درد» که خود ساکت و خاموش است مراتب زجر خود را در قالب «رنگ چهره» زرد به بینندگان منتقل می‌سازد، و یا اگر چه فرد به زبان خاموش است اما چشمان مست و یا مژگان او هستند که بیان ویژه خود را به دیگران انتقال می‌دهند.

لذا صائب ذرات عالم را به گونه ای معرفی می‌نماید که هر کدام رازهای فراوان در خود پنهان دارند و اصوات و آوازهای گوناگون را علی‌رغم زبان خاموش خود به بیننده و شنونده دقیق منتقل می‌سازند.

نتیجه‌گیری:

می‌توان از نکات مطرح شده در این مقاله چنین دریافت که به راستی ایجاب می‌نماید که نظام تعلیم و تربیت و کلیه افراد جامعه، جایگاه بسیار بالاتری را برای سکوت قایل گردند. شاید این همه تأکید که در متون دینی و ادبی به طور مشترک بر سکوت و خاموشی گردیده است یکی از دلایل همین حقیقت باشد که آدمیان حقیقتاً قدر سکوت را نمی‌دانند و از آن استفاده اخلاقی، تربیتی و علمی به عمل نمی‌آورند و در یک کلام آن جا که باید ساکت باشند نیستند. تشابه در کلام معصومین و شعرا و حکمای ادب فارسی مبین واقعیت مذکور است. در پرتو سکوت شایسته در مواقع لازم آن هم با نیتی الهی است که می‌توان به مراتب بالاتری از معرفت و شناخت نایل گردید و عشق و عاطفه افزون تری نسبت به حقیقت حاصل نمود و در نگرش و اندیشه و رفتار متعالی تر بود و مطمئن تر و آرام تر زیست و در تعلیم و تربیت و بلکه در کلیه شئون زندگی موفق تر گردید. سکوت مقدمه تفکر و تعقل است و تفکر و تعقل کلید حقیقی عبادت و علم راستین و لذا بدون سکوت و خاموشی بجا و به مورد نمی‌توان به حقیقت علم و عبادت - و به عبارت بهتر به هدف آفرینش راه یافت و لذا در این حال حیات آدمی، حالتی پوچ و سرگردان به خود می‌گیرد که انسان‌ها شتابان و پرشتاب در مسیری که هدف آن مشخص نیست از یکدیگر سبقت می‌گیرند و آن کس که پُرگو تر، محبوب تر و پیشرو تر و لذا حتی معیار برتری نیز خودنمایی و خود را مطرح ساختن است و بنابراین در چنین وضعیتی دیگر کدام وقت برای دقت و مطالعه و لذا برای عبرت آموزی و نیل به حقیقت می‌ماند.

با این وجود، باید توجه داشت تمام نکات فوق در وصف منزلت و عظمت سکوت و خاموشی مقتضی و به موردی هستند که در آن مقام سکوت شایسته تر و زیبنده تر است و گرنه آن جا که باید سخن گفت تا آن که دیگران از حقیقتی بهره مند ساخت و یا آن که از حقی دفاع نمود و مواردی از این قبیل، هرگز نباید در رسالت آسمانی و الهی سخن گفتن - آن هم قطعاً با نیتی صحیح - نیز غافل ماند و خود را از توفیق انجام چنین مسئولیتی عظیم بی نصیب و محروم داشت. آنان که به سطح ارزش گذاری حیطة عاطفی نائل آمده اند ارزش کلام و سکوت را در یک نظام سازماندهی شده به طور منطقی دریافته اند و از هر کدام از آن دو آن گونه که شایسته تر است بهره می گیرند.

منابع

الف - منابع فارسی

- آزمندیان، علیرضا. (۱۳۸۳). تکنولوژی فکر. چاپ دهم. تهران: مؤلف
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن
- باقری، خسرو. (۱۳۸۰). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ دوم، تهران: مدرسه
- برومند، سید مهدی. (۱۳۸۰). شیوه های تعلیم در قرآن و سنت. رشت: کتاب مبین
- بیان، حسام الدین و شکیبا مقدم، محمد. (۱۳۷۱). مدیریت شیوه های نو در آموزش. تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی
- تورکینگتون، کارول ا. (۱۳۸۳). مدیریت استرس. ترجمه رقیه بلالی و فرشته باعزت. تهران: بعثت
- جرّ، خلیل. (۱۳۷۶). فرهنگ لاروس، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر
- حسینی دشتی، سید مصطفی. (۱۳۷۶). معارف و معاریف، چاپ دوم، تهران: مفید
- حسینی، سیدحسین. (۱۳۸۴). یکصد موضوع اخلاقی در قرآن حدیث، تحت نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- حق جو، محمد حسین. (۱۳۷۴). اضطراب و نگرانی. قم: مرکز فرهنگی انصارالمهدی
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۱). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ ششم، تهران: طهوری

سی وارد، برایان لوک. (۱۳۸۱). مدیریت استرس. ترجمه مهدی قراجه داغی. تهران:

پیکان

شبر، سیدعبدالله. (۱۳۸۳). اخلاق، ترجمه محمد رضا جباران، تهران: هجرت
شجاعی، سید مهدی. (۱۳۸۰). متقین، دریافتی از خطبه نهج البلاغه، چاپ ششم، تهران:

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی محراب قلم

شیخ حر عاملی. (۱۳۸۴). آداب معاشرت از دیدگاه معصومین علیهم السلام. ترجمه

محمدعلی فارابی و یعقوب عباسی علی کمر. چاپ هفتم. مشهد: بنیاد پژوهش

های اسلامی آستان قدس رضوی.

صائب تبریزی. (۱۳۶۶). دیوان اشعار، به همت محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۴۵). مظهرالعجایب، تهران: ثنایی

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۶۳). اسرارنامه، تهران: کتابخانه فخر رازی

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۶۸). الهی نامه، چاپ دوم، تهران: توس

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۸۰). دیوان اشعار، چاپ دهم، تهران: علمی و فرهنگی

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۸۱). تذکره الأولیاء، چاپ چهارم، تهران: صفی علیشاه

علوی، سید حمیدرضا. (۱۳۸۴). روش تدریس سخنرانس پرسش و پاسخ. کرمان:

انتشارات دانشگاه شهید باهنر

فرهنگی، علی اکبر. (۱۳۷۴). ارتباطات انسانی. ج ۱. چاپ دوم. تهران مؤسسه فرهنگی رسا

فرید تنکابنی، مرتضی. (۱۳۸۲). سیری دیگر در نهج الفصاحه، با تنظیم موضوعی. چاپ

یازدهم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

کوردون، لیونل. (۱۳۸۳). ترجمه فاطمه صالحی طالقانی. چاپ دوم. تهران: ظلايه

متیوس، آندرو. (۱۳۷۷). آخرین راز شاد زیستن. ترجمه وحید افضلی راد. تهران: نی ریز

محسنیان راد، مهدی. (۱۳۷۴). ارتباط شناسی، ارتباطات انسانی. (میان فردی، گروهی،

جمعی). چاپ دوم. تهران: ویرایش.

محمدی الری شهری، محمد. (۱۳۷۲). میزان الحکمه. الطبعة الرابعة. قم: مکتب الاعلام

الاسلامی.

معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر

مولوی، جلال الدین. (۱۳۶۲). مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، چاپ

نهم، تهران: امیر کبیر

مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۹). دیوان شمس، چاپ چهاردهم، تهران: جاویدان

مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۹). گزیدهٔ فيه ما فيه، مقالات مولانا، تلخیص و مقدمه و شرح:
 دکتر حسین الهی قمشه‌ای، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی
 نراقی، احمد. (۱۳۷۷). معراج السَّعاده، چاپ پنجم، تهران: هجرت
 ویلسون، پل. (۱۳۷۹). آرامش فوری. ترجمه توراندخت تمدن (مالکی). تهران: پیکان
 هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و
 تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش
 الهی قمشه‌ای، حسین و بهشتی شیرازی، سید احمد. (۱۳۸۲). کیمیا. ج ۵. تهران: روزته

ب- منابع انگلیسی

Capel, S; Leak, M. & Turner, T. (2005). Learning to teach in the
 Secondary School. (4th ed.). London and New York:
 Routledge.

Petty, G. (2004). Teaching Today. (3rd ed.). United Kingdom: Nelson
 Thomes

Reece, L. & Walker, S. (2004). Teaching, Training and Learning. (5th
 ed.). Great Britain: Business Education Publisher Limited.

تأثیر نهج البلاغه بر مثنوی مولوی

اشاره:

«مثنوی معنوی» که تجلی گاه افکار حکیمانه و عارفانه مولانا جلال الدین می باشد، آکنده از گزاره هائی است که از سرچشمه ای وحیانی سیراب گردیده است. این مفاهیم اگرچه از آینه قلبی صاف و روحی با صفا گذر کرده تا بر صفحات کتاب منعکس شده ولی در اصل باید از منبعی بالاتر دریافت شده باشد. ردیابی آن منبع فقط از طریق هم گونی مفاهیم، عبارات و پرداخت ها ساخته است.

در این مقال، نویسنده کوشیده است که با جستجویی واژه محور در هر ۶ دفتر مثنوی نمودارهایی بیابد که منبع الهام آنها را بنمایاند. او به این نتیجه رسیده است که « نهج البلاغه» یکی از مهمترین آن ها بوده است. و این ادعائی است که - اگر از عهده اثباتش برآید- از باورهائی که در اعماق آن فرزانه روشن ضمیر می گذشته است پرده بر می دارد، نکته ای که آثاری جهت بخش در آموزه های وی دارد.

علماء و دانشمندان ، نهج البلاغه را اخ القرآن و « فروتر از کلام خدا و فراتر از سخن بشر » (۱) نامیده اند که کلام آن از دریای بی کران الهی تراوش کرده و از زبان مولی الموحدین حضرت امیر المومنین علی (ع) جاری گردیده است و برای همین است که پیامبر خدا رحمة للعالمین حضرت محمد (ص) او را باب مدینه العلم (۲) فرموده اند. استاد محمد تقی جعفری درباره این کتاب فرموده اند : « نهج البلاغه آن دوم کتاب انسانها تا حدودی بازگو کننده حقیقت علی (ع) و آن حوادث و جریانات است که بانگ های الهی علی (ع) را به خوبی (نه کاملاً و همه جانبه) ابراز می کند» (۳).

استاد جعفر شهیدی در مقدمه ترجمه اش بر این کتاب گران سنگ آورده اند : « برای آنکه نپندارند دل بستگی نگارنده به مذهب شیعه و شیفتگی وی به مکارم اخلاق و صفات انسانی علی (ع) او را به چنین داوری واداشته است . تنها ترجمه یک جمله از مقدمه شیخ بزرگوار محمد عبده - رحمة الله علیه - مفتی پیشین دیار مصر را که از علماء اهل سنت و جماعت است، می نویسم تا معلوم شود. صرافان سخن بدین گنجینه گوهر

چه نظری دارند و چه ارجی می نهند: « هنگام خواندن چون از عبارتی به عبارت دیگر می پرداختم ، می دیدم ، جولانگاه اندیشه و دیدگاه بصیرت تغییر می یابد. گاهی خود را در جهانی از معانی بلند می دیدم که در پوششی از لفظ های رخشان خیره کننده ، به زیارت جان های پاک می آید و در دل های زدوده از غل و غش رخت می گشاید... و گاهی جمله و عبارت ها چنان می نمود که گویی با چهره های عبوس و درهم ریخته و دندان های بر یکدیگر فشرده و چنگال عقابان درهم شکننده آماده حمله روبرو هستم و گاهی عقلی نورانی را می دیدم که با آفریده جسمانی همانندی ندارد. از کاروان خدایی جدا شده و با روح انسانی پیوسته و پس از آن که آن را از آلودگی و سوسه ها پاک ساخته تشریفی از عالم طبیعت بدو پوشانده ، سپس آن را با خویش به ملکوت اعلی برده و تا پایگاه تجلی انوار الهی رسانده و در کنف قدس ربوبی ساکن کرده است ، و گاهی خطیبی را می دیدم که والیان امت را مخاطب ساخته با صدایی رسا آنان را تعلیم می دهد و راه صواب و خطا را به ایشان می نمایاند و دقایق سیاست را به آنان می آموزد و از پیمودن راهی که به ورطه گمراهی پایان می یابد ، بر حذر می دارد » (۴).

علی (ع) شخصیتی است که دوست و دشمن به حقانیت وی « لم یکن بعد از نبی مثلث له ، کفواً احد » (۵) اذعان نموده اند . پیامبر اکرم (ص) درباره علی (ع) فرموده اند : کنت مع جمیع الانبیاء سرّاً و مع خاتمهم جهراً (۶) به همین هم مولانا وی را « افتخار هر نبی و ولی » می داند. شبلی شمیل ماتریالیست معروف درباره وی گوید : « پیشوا ، علی ابن ابی طالب بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب ، نه دیروز نه امروز نسخه مطابق این اصل را ندیده است » (۷).

حالا از خود می پرسیم مولانا در مثنوی معنوی خود از کتاب و شخصیتی با این عظمت ، چگونه می تواند متأثر نباشد. مثنوی که آن را قرآن فارسی دانسته اند و کلام علی (ع) هم به هیچ وجه خارج از چار چوب قرآن نمی تواند باشد.

دکتر شهیدی نوشته است : « در خلال خواندن مثنوی متوجه شدم ، مولانا به فرموده امیر مؤمنان ، علی (ع) دلبستگی خاصی داشته و جای جای سخنان آن حضرت را در قالب شعر ریخته اند تا آنجا که مقدور بود ، بدین اقتباسها اشارت شده است (۸) و نیز : « پژوهنده هرگاه خطبه ها و رساله های ادیبان عرب و بلکه شعرهای شاعران عربی زبان پس از اسلام

را بررسی کند، خواهد دید که کمتر شاعر و ادیبی است که معانی را از سخنان علی (ع) نگرفته و یا گفته او را در نوشته یا سروده خویش تضمین نکرده باشد. در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته های خود را به گفته های امام (ع) بیاریند یا معنی های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند و آنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخن گویان به گفتار امیرالمومنین علی (ع) بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ، بلاغت است که در عبارت های امام (ع) نهفته است. گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ، بدون اخلال در معنی « (۹).

بنا بر این مولانا ارادت خاصی نسبت به علی (ع) و اهل بیت علیهم السلام داشته. ماحصل کلام اینکه در تمامی آثارش بویژه مثنوی معنوی تأثر وی از فرمایشات آن بزرگوار حتی در نحوه زندگی اش کاملاً مشهود و آشکار است چنانکه نوشته اند: « علی (رضی الله عنه) فرمود در خطبه خویش (واحذرکم الدنيا فانها غرارة مکاراة سحارة) (۱۰) و یا به فرمایشی از آن حضرت اشاره کرده و ده ها بار مضمون آن را در مثنوی معنوی تکرار نموده اند: « من عرف نفسه فقد عرف ربه - این نفس را گفت » (۱۱).

خلاصه کلام اینکه مولوی به حضرت علی (ع) دلبستگی خاصی داشته و او را « جمله عقل و دیده » (۱۲) دانسته تا آن جایی که در بضاعت علمی اندک این جانب بوده و در آن تفحص نموده ام بسیار آیات شاهد این ادعا می باشد تا هم از هر دفتر پنج نمونه را در این مقاله از آن ها اشاره می شود « تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

مثنوی، دفتر اول

۱ - رگ رگست این آب شیرین و آب شور در خلاق می رود تا نفع صورت
نیکوان راهست میراث از خوش آب آنچه میراث است اورثنا الکتاب
(دفتر اول، آیات ۷۴۷ - ۷۴۶)

مستفاد از این فرمایش مولا است:

انما فرق بینهم مبادی ء طینهم و ذالک انهم کانوا فلقة من سبح
ارض و عذبها و حزن تربة و سهلها.

(نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴)

ترجمه : سرشت مردمان از یکدیگر جداشان ساخته ، و میان شان تفرقه انداخته، که ترکیب شان از پاره ای زمین است که شور و یا شیرین است ، و خاکی درشت یا نرمین.

(ترجمه نهج البلاغه دکتر شهیدی ، ص ۵۱)

۲ - منگر اندر ما مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر

(دفتر اول ، بیت ۶۰۹)

یاد آور این فرموده از حضرت علی (ع) است :

اللهم احملنی علی عفوک و لا تحملنی علی عدلک

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ، ۲۱۸)

ترجمه : خدایا با من از روی عفو و بخشش خود رفتار کن نه به عدل و دادگریت.

۳ - گفت پیغمبر : به تمییز کسان - مرء مخفی لدی طیّ اللسان

(دفتر اول ، بیت - ۱۲۷۰)

گفتاری مشابه با همین کلام از علی (ع) روایت شده است به این مضمون :
تکلموا تعرفوا ، فان المرء مخبوء تحت لسانه ،

ترجمه : سخن بگویند تا شناخته شوید ، همانا جوهر آدمی در زیر زبانش پنهان است .

(نهج البلاغه ، حکمت ، شماره ۳۸۴)

۴ - بنده شهوت ندارد خود خلاص جز به فضل ایزد و انعام خاص

(دفتر اول بیت - ۳۸۱۷)

و امره ان یکسر نفسه عندالشهوات ، و یزعها عن الجمعات ، فان النفس
امارة با السوء الا ما رحم الله

ترجمه : و او را امر می فرماید که نفس خود را هنگام شهوات و خواهش ها فرو نشاند و هنگام سرکشی ها آن را باز دارد ، زیرا نفس به بدی و ا می دارد مگر کسی را که خدا رحم می فرماید.

(نهج البلاغه ، نامه ۵۳ ، فقرة ۴ ، ص ۹۹۲)

۵ - تو ترازوی احد خو بوده ای بل زبانه هر ترازو بوده ای

(دفتر اول ، بیت ۳۹۸۲)

زبانۀ هر ترازو : معیار شناخت مؤمن از منافق ، بدین جهت است که رسول اکرم (ص) در وصف او فرمود: « و ذالک: انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی (ص) انه و قال : یاعلی لا یبغصک مؤمن ، و لا یحبک منافق.

(نهج البلاغه ، کلمات قصار ، ص ۴۵)

ترجمه : مومن ترا دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.

(به نقل از شرح مثنوی (شهیدی) ص ۲۹۵)

مثنوی ، دفتر دوم

۶ - صوفیان تقصیر بودند و فقیر کاد فقرآن یعنی کفرأ بیبر

(دفتر دوم ، بیت ۵۱۷)

تقریباً مضمون حدیث فوق علاوه بر حدیث مشهور حضرت پیامبر (ص)، در کلمات قصار حضرت علی (ع) مذکور است : وقال لابنه محمد ابن الحنفیه : یابنی انی اخاف الفقر فاستعذ بالله منه ، فان الفقر منقصة للدين ، مدهشة للعقل ، داعية للمقت .

ترجمه : و به پسر خود محمد بن حنفیه فرمود: پسرکم از درویشی بر تو ترسانم پس از آن ، به خدا پناه بر که درویشی دین را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آرد.

(نهج البلاغه (شهیدی) کلمات قصار، ۳۱۹)

و یا : و انما یوتی الارض من اعواز اهلها.

ترجمه : همواره ویرانی زمین به جهت دست تنگی اهل آن است .

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۵۳ ، فقره ۵۱)

۷ - هر جوابی کان ز گوش آید به دل چشم گفت از من شنو آن را بهل گوش دلاله است و چشم اهل وصال در شنود گوش تبدیل صفات چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال در عیان دیده ها تبدیل ذات

(دفتر دوم ابیات ۸۵۵ - ۸۵۳)

و این فرمودۀ حضرت امیر مومنان (ع) است : اما انه قدیر می الرامی، و تخطیء السهام ، و یحیل الکلام ، و باطل ذالک بیور ، والله سمیع و شهید. اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع . فسئل علیه السلام عن معنی قوله هذا. مجمع اصابعه و وضعها بین اذنه و عینه ثم قال : الباطل ان تقول سمعت والحق ان تقول رأیت .

(نهج البلاغه خطبه ۱۴۱)

ترجمه : بدانید میان حق و باطل جز چهار انگشت نیست. کسی معنی این سخن را پرسید . امام انگشت خود را فراهم آورد و برداشت و میان گوش و دیده گذاشت سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.

(به نقل از شرح مثنوی ، شهیدی صص ۱۷۸ - ۱۷۷)

۸ - نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نام شان را بر نخواند

(دفتر دوم ، بیت ۹۳۲)

حضرت علی (ع) در این باب فرمایش دارد: **يجاهدكم في الله قوم اذلة عند المتكبرين في الارض مجهولون في السماء معروفون.**

(نهج البلاغه ، خطبه - ۱۰۱)

ترجمه : با فتنه جویان کسانی پیکار می کنند که نزد گردن کشان خوار می نمایند، در روی زمین گمنام اند و در آسمان ، معروف.

(به نقل از شرح ، کریم زمانی ، ص ۲۶۴)

۹ - زان که حکمت مؤمنان را ضاله است همچو دلاله شهان را داله است

(دفتر دوم ، بیت ۱۶۶۰)

الحكمة ضالة المومن ، فخذ الحكمة و لو من اهل النفاق.

(نهج البلاغه کلمات قصار ، شماره ۸۰)

ترجمه : حکمت گمشده مومن است . حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد.

(شرح مثنوی ، شهیدی ، ص ۳۲۹)

۱۰ - می نماید مار اندر چشم مال هر دو چشم خویش را نیکو بمال

(دفتر دوم ، بیت ۲۹۴۴)

از مولای متقیان منقول است : **مثل الدنيا كمثل الحيلة لئن مسنها، و السم الناقع في جوفها يهوى اليها العز الجاهل ، و يحذر ما ذو اللب للعاقل.**

(نهج البلاغه ، کلمات قصار ۱۱۹)

ترجمه : داستان دنیا چون داستان مار است که دست بر آن بکشی نرم و در اندرونش زهر کشنده است ، فریب خورده نادان به طرف آن می رود و خردمند پایان بین از آن دوری می گزیند.

دفتر سوم مثنوی

۱۱ - چشم بازو گوش باز و این عما خیره ام در چشم بندی خدا

(دفتر سوم ، بیت ۱۱۰۹)

یا اهل الكوفه منیت بكم بثلاث و اثنین : صمّ ذو أسمع ، و بكم ذو و كلام ،
و عمی ذو و ابصار .

ترجمه : ای مردم کوفه ، گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز
ندارید: کرانید با گوش های شنوا ، گنگانید با زبان های گویا ، کورانید با
چشم های بینا.

(نهج البلاغه ، شهیدی ، خطبه ۹۷)

عهد بندی تا شوی آخر خجل؟

۱۲ - پس چرا ایمن شوی بر رای دل

(دفتر سوم ، بیت ۱۶۴۵)

در حالی که طبیعت قلب آدمی چنین است پس چرا بر اندیشه و
احوال قلب مطمئن می شوی و بر امری عهد می بندی و سرانجام نیز شرمنده
می گردی؟

عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود .

ترجمه : خدا را به دگرگونه شدن اراده های آدمی و گشوده شدن گره پیمان های او
شناختم.

نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، حکمت ۲۴۲ به نقل از شرح زمانی ، ص ۴۲۰

می نبیند گرچه هست او عیب جو

۱۳ - عیب خود یک ذره چشم کور او

(دفتر سوم ، بیت ۲۶۳۰)

حضرت علی (ع) فرموده است : من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب
غیره.

ترجمه : هر کس بر عیب خود بنگرد از دیدن عیب دیگران باز می ماند.

به نقل از شرح مثنوی گولپینارلی ، ص ۳۰۲

عجز بهتر مایهٔ پرهیزگار

۱۴ - نیست قدرت هر کسی را سازوار

(دفتر سوم ، بیت ۳۲۸۰)

من العصمة تعذر المعاصی

کلمات قصار ۳۴۵

ترجمه : از پاک دامنی است دست نیافتن برگناهان -

(به نقل از احادیث مثنوی ص ۹۲)

پیش چشمم کل آت آت گشت

۱۵ - نقش تن را تافتاد از بام طشت

(دفتر سوم ، بیت ۴۵۴۰)

وَ كُلِّ متوقعِ آت : هر آنچه انتظار وقوعش رود بیابد

كُلَّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ : و هر آنچه آمدنی است قریب و نزدیک است .
(نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۲ به نقل از شرح زمانی ص ۱۱۵۶)

دفتر چهارم مثنوی

(دفتر چهارم ، بیت ۵۴۶)

اتحاد هر دو بین اندر اثر

۱۶ - قهر او را ضد لطفش کم شمر

و بمضادته بین الاشياء عُرِفُ ان لا ضدله

(نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۸۶)

ترجمه : و بدان جهت که اوست که میان اشیاء تضاد را برقرار کرده است معلوم می شود که برای اوضدی وجود ندارد.

(به نقل از تفسیر و نقد جعفری ، ص ۶۰۲)

از کجاها در رسید او تا کجا

۱۷ - تا بداند درچه بود آن مبتلا

(دفتر چهارم ، بیت ۸۸۸)

قال امیرالمومنین (ع) و عجت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه و یکون عداً جیفه .

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام کلمات قصار ۱۲۱)

ترجمه : و شگفت دارم برای گردن کشی که دیروز نطفه بود و فردا مردار می باشد.

و ما لابن آدم و الفخر اوله نطفة و آخره ، جيفة و لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه

ترجمه : پسر آدم را چه با فخر و نازیدن که اول او منی و آخر او مردار بدبو است نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید.

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام کلمات قصار ۴۴۵۰)

من از آن حلوائی او اندر تبم

۱۸ - احمق ار حلوا نهد اندر لبم

(دفتر چهارم بیت ۱۹۵۱)

ایاک و مصادقة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک

(نهج البلاغه ، نامه ۳۱)

ترجمه : پرهیز از دوستی با شخص احمق ، زیرا هرگاه او بخواهد به تو سود رساند ، زیانت دهد.

(شرح مثنوی کریم زمانی ، ص ۵۶۵)

۱۹ - زانک داند کاین جهان کاشتن هست بهر محشر و برداشتن
(دفتر چهارم ، بیت ۲۹۸۴)
از علی (ع) است . وان الیوم عمل و لا حساب و غداً حساب و لاعمل.
(نهج البلاغه ، خطبه ۴۲)
ترجمه : امروز روز عمل و کار است و حساب ندارد ، فردا روز حساب و باز خواست است و موقع عمل و کار نیست.

۲۰ - زان نبی دنیات را سحاره خواند کاو بافسون خلق را درچه نشانند
(دفتر چهارم ، بیت ۳۱۹۳)
به نظر می رسد اشاره به این حدیث باشد که مولوی در مجلس اول از مجالس سبعة صفحه ۷ از علی (ع) نقل کرده است تقریباً مضمون آن مطابق با خطبه ۲۳۰ (نهج البلاغه دکتر صبحی صالحی) می باشد.
فاحذر والدنیا فانها غدارةٌ غرارةٌ خدوع ، معطيةٌ منوع ، ملبسةٌ نزوع .

ترجمه : پس از دنیا پرهیزید که بسیار مکر کننده و فریب دهنده و بازی دهنده است . بخشنده ای است گیرنده و پوشاننده ای است ، کننده .

دفتر پنجم مثنوی:

۲۱ - این سلاح عجب من شد ای فتی عجب آرد معجبان را صد بلا
(دفتر پنجم ، بیت ۶۴۷)
وایاک و الا عجاب بفسک ، و الثقة بما یعجبک منها، و حب الاطراء، فان ذالک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین

(نهج البلاغه ، نامه ۵۳)
ترجمه : پرهیز از خود پسندی و تکیه به چیزی که ترا به خود پسندی وادار و ازین که دوست بداری مردم تورا بسیار بستایند. زیرا این حالت از مهم ترین فرصت های شیطان است تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد.

۲۲ - جد را باید که جان بنده بود زانک جد جوینده یابنده بود
(دفتر پنجم ، بیت ۱۳۴۲)

من طلب شیئا ناله او بعضه

ترجمه : هرکس چیزی را بخواهد به آن یا مقداری از آن می رسد .

(نهج البلاغه صبحی صالحی ، کلمات قصار ۳۸۶)

۲۳ - در محل دخل اگر خرجی کنی درگه سودست ، سودی بر زنی

(دفتر پنجم ، بیت ۱۴۸۳)

مرادش این باشد که انفاق باید در محل مناسبش صورت گیرد، چنانکه حضرت علی (ع) می فرماید :

الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف.

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۱۲۶)

ترجمه : بدانید که بخشیدن مال به ناحق ، اسراف و تبذیر است .

(به نقل از شرح مثنوی کریم زمانی ، ص ۴۰۸)

۲۴ - انگبین داروی تن رنجور را چشمه کرده باطن زنبور را

(دفتر پنجم ، بیت ۱۶۳۶)

قال الامام : والطيب نشرة، العسل نشرة ، والركوب نشرة، والنظر الى الخضرة نشرة.

ترجمه: بوی خوش و سواری و نگاه کردن به سبزه افسون هایی هستند که غم ها و اندوه ها را می زدایند و بیماران به آنها بهبودی می یابند.

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، کلمات قصار ، ۳۹۲)

۲۵ - گوشت پاره آلت گویای او پيله پاره منظر بینای او

مسمع او آن دو پاره استخوان مدرکش دو قطره خون یعنی جنان

(دفتر پنجم ، ایلت ۵۴ - ۱۸۵۳)

اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم ويتكلم بلحم و يسمع بعظم و يتنفس من خرم

(نهج البلاغه ، حکمت ، ۷)

ترجمه : برای این انسان به شگفت آید که با پیهی می بیند و با گوشتی سخن می گوید و با استخوانی می شنود و از شکافی (بینی) نفس می کشد.

(به نقل از شرح زمانی ص ۵۰۶ و احادیث مثنوی ص ۱۶۵)

دفتر ششم مثنوی

در نهانش مرگ و درد و جان دهی

۲۶ - نام میری و وزیری و شهی

(دفتر ششم ، بیت ۳۲۳)

انما هی متاع ایام فلائل یزول منها ما کان کمایزول السراب او کما یتفشح السحاب
(نهج البلاغه ، فیض الاسلام) خطبه ۳

ترجمه : حکومت کالایی چند روزه است که آنچه از آن حاصل آید نباید و هم چون سراب به زوال رود وهم چون ابر پراکنده گردد.

(مثنوی شرح زمانی ، صص ۱۰۹-۱۰۸)

۲۷- آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ؟ ای امین
(دفتر ششم ، بیت ۱۵۶۹)

فاحب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ما تکره ، لها

(نهج البلاغه ، نامه ، ۳۱)

ترجمه : هر آنچه برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و هر آنچه برای خود ناپسند می شمیری برای دیگران نیز ناپسند شمار.

نقل از شرح زمانی ص ۴۴۴ و نقد و تحلیل مثنوی استاد جعفری ج ۱۳ ، ص ۵۴۹.

۲۸- گفت الصدقه مرد للبلاء داو مرضاک بصدقة یا فتی
(دفتر ششم ، بیت ۲۵۹۱)

امام علی می فرماید : الصدقة دواء منجخ

ترجمه : صدقه دارویی است شفا بخش.

(نهج البلاغه ، حکمت ۶- مثنوی کریم زمانی ، ص ۶۸۰)

۲۹- نیکو بنگر ما نشسته می رویم می نیننی قاصد جای نویم
پس مسافر این بود ای ره پرست که مسیر و اوش در مستقبل ست
(دفتر ششم ، ابیات ۲۷۷۹-۲۷۷۷)

اهل الدنيا کرکب یسار بهم و هم نیام

(نهج البلاغه (صبحی صالحی) کلمات قصار ، ۶۴)

ترجمه : اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می‌برند در حالی که خوابند.

۳۰- مر بشر را خود مبا جامه درست چون رهید از صبر در حین صدر جُست
مر بشر را پنجه و ناخن مباد که نه دین اندیشد آنکه نه سداد
(دفتر ششم ، ابیات ۵-۴۷۹۴)

ماخوذ از گفته های مولای متقیان علی (ع) من العصمة تعذر المعاصی

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۵۵)

ترجمه : دارایی مایه و پایه شهوت ها و خواهش هاست.

پانوشته ها:

- ۱- مقدمه ترجمه نهج البلاغه دکتر جعفر شهیدی
- ۲- حدیث معروف از حضرت محمد (ص) «انا مدینه العلم و علی بابها»
- ۳- نقد و تحلیل مثنوی، ج ۶، ص ۴۶۲
- ۴- مقدمه ترجمه دکتر جعفر شهیدی
- ۵- یا علی ذات ثبوت قل هو الله احد - نام تونقش نگین امر الله الصمد
لم یلد از مادر گیتی ولم یولد چو تو لم یکن بعد از نبی مثلت له کفواً احد
(مثنوی نیکلسون، دفتر اول مصراع دوم بیت ۳۷۲۳)
- ۶- نقل از پاورقی مثنوی نسخه رضانی، ص ۷۲.
- ۷- صوت العداله الانسانیه، جرج جرادق، ج ۱، ص ۷.
- ۸- شرح مثنوی، دکتر جعفر شهیدی، جزو چهارم دفتر اول، ص ۷.
- ۹- مقدمه ترجمه نهج البلاغه (دکتر شهیدی)
- ۱۰- مجلس اول از مجالس سبعة صص ۷.
- ۱۱- فیه ما فیه، ص ۵۶.
- ۱۲- ای علی (ع) که جمله عقل دیده --- شمه واگو از آنج دیده
دفتر اول ۲۷۴۵

کتابنامه

- ۱- نهج البلاغه، ترجمه و شرح حاج سید علی نقی فیض الاسلام، چاپ احمدی، تجدید چاپ، پاییز ۱۳۶۵ ش.
- ۲- نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، و امرالاسوه لطباعه والنشره، ۱۴۱۵ هـ
- ۳- نهج البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱ ش.
- ۴- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی (۱۵ ج) محمد تقی جعفری، انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۶۶ ش.
- ۵- شرح مثنوی معنوی، رینولد الین نیکلسون، مترجم، حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- ۶- نشر و شرح مثنوی شریعت، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
- ۷- مثنوی، محمد رضانی، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۵.
- ۸- شرح جامع مثنوی معنوی، (جلد ۶) کریم زمانی، انتشارات موسسه اطلاعات، ۱۳۷۷ ش.
- ۹- فیه ما فیه، جلال الدین محمد مولوی، تصحیح، فروزانفر، امیر کبیر، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۰- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپخانه سپهر، ۱۳۶۶.

انواع تلمیح در غزل های حسین منزوی و سیمین بهبهانی

چکیده

یکی از امکاناتی که شاعر می تواند نقش تخیل را در شعر به کمال برساند، تلمیح است. حسین منزوی و سیمین بهبهانی، دو غزل پرداز معاصر هستند که در آثار خود از تلمیحات، بهره ی فراوانی گرفته اند و همین عامل نیز موجب غنای اشعار آن ها شده است. این دو غزل سرا، با استفاده از انواع تلمیح، تخیل شعری خود را وسعت داده، و دست به آفرینش معانی تازه ای زده اند. این پژوهش بر آن است، تا انواع این تلمیحات را در شعر این دو شاعر مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: غزل نو، تلمیح، منزوی، بهبهانی

مقدمه

تلمیح در لغت به معنی اشاره کردن با گوشه ی چشم است و در اصطلاح، آن است که «در خلال سخن به آیه ای شریف و حدیثی معروف یا داستان و واقعه یا مثل و شعری مشهور چنان اشاره شود که کلام با الفاظی اندک بر معنی بسیار دلالت کند.»^(۱) به بیان خلاصه، تلمیح، شامل هر نوع اشاره ی مذهبی، اساطیری، تاریخی و ... می شود. بنابراین خواننده برای فهم و درک کامل شعر و یا بیتی که در آن تلمیح به کار رفته است، باید آگاهی کاملی از کل داستان، واقعه و یا مثل، داشته باشد. دایره ی تلمیحات در غزل این دو شاعر، به طور کلی پنج حوزه ی عمده را در برمی گیرد:

- ۱- تلمیحات مرکزی
- ۲- تلمیحات قرآنی
- ۳- تلمیحات دینی
- ۴- تلمیحات اساطیری
- ۵- تلمیحات تاریخی

تلمیحات مرکزی

گاهی به تلمیحی برمی خوریم که بارها و بارها در آثار یک شاعر، تکرار شده است. به این نوع تلمیح، تلمیح مرکزی (central allusion)

* - کارشناس ارشد زبان فارسی از دانشگاه ارومیه .

گفته می شود. و یا به عبارتی دیگر، تلمیح مرکزی، تلمیحی است که «در آثار یک شاعر، دایم دور می زند و تکرار می شود و یا بسامد تکرار آن تلمیح در بین تلمیحات دیگرش کاملاً "چشمگیر است.» (۲) برای مثال یکی از منابع مهمی که این دو شاعر، در تلمیحات خود از آن بهره گرفته اند، قرآن کریم است، در بین تلمیحات قرآنی آن ها، استفاده از داستان زندگی حضرت موسی (ع)، کاربرد بسیار وسیعی دارد. بنابراین، به علت تکرار این داستان، می توان آن را از تلمیحات مرکزی در غزل منزوی و بهبهانی دانست. برای مثال، ابیات ذیل اشاره دارند به:

تجلی پروردگار بر کوه و بیهوش شدن حضرت موسی (ع):

آزمون طاقتم را بهر طلعت برفروز تا چو موسی افتد از پا مردم مدهوش من (۳)

ید بیضا، یکی از معجزات حضرت موسی (ع):

ماه را واگذاشت با موسا دفتر شعر و دست اعجازت (۴)

✱

آنجا که دست موسی و هارون به خون هم آغشته گشت از ید بیضا سخن مگو (۵)

لکنت زبان حضرت موسی (ع):

زبانم - این کلیم الکن - نمی خورد فریب یاقوت که صدق طاعتش گزندی ز اخگرم نمی شناسد (۶)

✱

شوقی که سخن با تو بگویم گذرم داد موسای کلیمانه ز لکنت به تکلم (۷)

کوه طور در صحرای سینا، میعادگاه موسی (ع) با خدا:

ای کوه ای طور سینا، دیدی که عشق آن شب برقی زد و تندر آسا از سینه ات برجست؟ (۸)

شکافته شدن رودخانه ی نیل توسط عصای حضرت موسی (ع):

بر شد به عصیان عصایی نیل از میان بگسیخت زرق دروغین خدایی با غرق در پیوست (۹)

تبدیل عصای موسی (ع) به مار یا اژدها:

سارا! پیرس از موسی کاین افعیان نمی بینی یا اژدهای افعی کش تن می زند ز تمکینت (۱۰)

✱

خرق عادت کردم اما بر علیه خویشتن تا به گرد گردنم پیچید عصایم مار شد (۱۱)

✱

عصا که مار شد اعجاز بود کاش، اما کسی به معجزه ای مار را عصا می کرد (۱۲)

فریفته شدن قوم حضرت موسی (ع) توسط سامری:

با شگرد سامری را ساحری آموز نازش تا دوباره از که دل بستاند دل و دین خواهد آمد (۱۳)

قابل ذکر است که در میان شاعران نوپرداز، منزوی در آثار خود، از این نوع تلمیح بهره ی فراوانی جسته است. افزون بر این داستان «پیراهن حضرت یوسف»، ماجرای «انا الحق گفتن منصور» و داستان «فرهاد و شیرین»، از تلمیحات مرکزی این غزل سرای معاصر به شمار می روند. ابیات زیر نمونه هایی از غزل هایی هستند که در آن ها، داستان های یاد شده، آمده است.

ابیات ذیل به داستان معروف بوی پیراهن یوسف (ع) اشاره دارد، که موجب بینایی چشمان پدرش - حضرت یعقوب (ع) - پس از تحمّل سال ها جدایی و فراق فرزند، گشته است:

بوی پیراهنی ای باد! بیاور، ورنه غم یوسف بکشد، عاشق کنعانی را (۱۴)

✱

همیشه عشق به مشتاقان پیام وصل نخواهد داد که گاه پیرهن یوسف، کنایه های کفن دارد (۱۵)

✱

بیا که فراق ببرد روشنی از چشم تنم یوسف من! چشم دلم باز کن از پیرهنت (۱۶)

✱

به راه قافله های نسیم چله نشستم مگر شمیمی از آن پیرهن رسد به مشام (۱۷)

✱

همیشه های مشام شمیم زلف تو دارد تو با منی و نیازی به بوی پیرهنت نیست (۱۸)

✱

شمیم یوسفی اش باید ارنه عاشق را نه چشم روشنی آرد، هر آنچه پیرهن است (۱۹)

داستان «حلاج»:

حلاج از شخصیت های مهم عرفانی است که در اشعار حسین منزوی حضوری همیشگی و دایم دارد. در نمونه های ذیل به سرود معروف «انالحق»، اشاره شده است:

- عشق میخواهم از آن سان که رهایی باشد
هم از آن عشق، که منصور سر دارش برد(۲۰)
- چون جامه پر نور انالحق زن منصور
ای شاهد بر دار شهادت شدن دوست(۲۱)
- بانک انالحق تو پیچیده بود در شب
می گفت با درختان، رمز رشادت تو(۲۲)
- نشان عشق بر آنان بین که بر سر دار
دریده جامه خونینشان به تن کفن است(۲۳)
- کنایت بر فراز دار زد، جانبازی منصور
که اوج این است، این! در عشق بازی پافشردن را(۲۴)
- آتش به دار می زند و گیر و دار آن
وقتی طنابی از تب منصور بگذرد(۲۵)

«فرهاد و شیرین»:

فتح تندبسی است فرهادی و هنگامی خوش است
چشم خسرو کور! - کز آن پرده برداری کنیم(۲۶)

- زنده ای و سیل خونت، می کند بیخ ستم
ای تو فرهادی دگر، با تیشه ی بنیان کنت(۲۷)
- مجنون دیگرم من، با من جنون دیگر
فرهاد برترم من، در بیستون دیگر(۲۸)
- دوست دارم که ز فرهاد فراتر باشم
چون رقم در صف عشاق زنی نامم را(۲۹)
- به رغم خسرو از آن شهسوار شیرین کار
برای تیشه زن خسته - کوهکن - چه خبر؟(۳۰)
- سخت است که بر کوه زند تیشه، هم اما
بر سر نزند تیشه اگر کوهکن این نیست(۳۱)

داستان «فرهاد و شیرین»، داستان عاشقانه ای است، که نظامی نیز آن را به نظم کشیده است.

تلمیحات قرآنی

«در کنار نام قهرمانان قومی، نام انبیای قرآن کریم، اشخاص» (۳۲) (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۰۰)، و قصه های مربوط به زندگی پیامبران، آیات قرآنی نیز از جمله تلمیحاتی هستند، که در شعر فارسی انعکاس یافته اند و کاربرد بسیار زیادی نیز، در غزل های این دو شاعر دارند. برای نمونه:

نطفه شد و خون بسته شد پس رگ و غضروف و استخوان
دیده به هر دیدنی گشود جان به کف آورده پیکری (۳۳)

بیت فوق اشاره دارد به آیه های: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قرارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَاقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* (۳۴)

ترجمه: هر آینه ما انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم. و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان ها آفریدیم. و استخوان ها را به گوشت پوشانیدیم، بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. در خور تعظیم است خداوند، آن، بهترین آفرینندگان و:

طهور جام شوکران نصیب شد به طاهران به نوش آن پیمبران، سلامی آشنا کنم (۳۵)

*

اشاره دارد به آیه ی: *عَالِيَهُمْ ثَبَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ اسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوا اسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَيْهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا* (۳۶).

ترجمه: بر تنشان جامه هایی است از سندس و استبرق و به دست بندهایی از سیم زینت شده اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.

و:

چه بود اگر آدمی را فرشته خو می سرشتی؟
چه پاکی آید از آن گل، که با پلیدی عجین است؟ (۳۷)

اشاره دارد به آیه ی : *و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ*

مَسْنُونٍ (۳۸).

ترجمه: و همانا ما آدمی را از گل خشک، از لجن بویناک
آفریدیم.

و:

«کتاب و میزان و آهن» اشارتی آسمانی ست «عدالت» است این که تیغش نهفته در آستین است (۳۹)

*

اشاره دارد به آیه ی : *لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰).*

ترجمه: ما پیامبران را با دکیل های روشن فرستادیم و با آن ها
کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند و آهن را که
در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خداوند
بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبرانش را یاری می کند، زیرا خدا توانا
و پیروزمند است.

و:

بر هستی تو دلیلی باید ضمیر جهان را نعلی بسای به سنگی تا آتشی بجهانی (۴۱)

*

اشاره دارد به آیه های : *وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا - فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۴۲).*
ترجمه: سوگند به اسبان دونده ای که نفس نفس می زند، سوگند
به اسبانی که، به سُم، از سنگ، آتش می جهانند.

و:

تو ای به جامه پیچیده چو بید مشک در مخمل بین که من زعریانی چو بید خشک لرزانم (۴۳)

اشاره دارد به آیه های : *يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ (۴۴).*

ترجمه: ای جامه در سر کشیده، برخیز و بیم ده.

و:

و نگاه کن به شتر، آری، که چگونه ساخته شد باری
نه ز آب و گل که سرشتندش زسراب و حوصله پنداری(۴۵)

اشاره دارد به آیه ی : *أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* (۴۶).
ترجمه: آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شد؟
و:

کیست این یاوه گو کیست؟چندش آور صدایی ست
بانگ انکار عیسی، آه ای صوت انکر (۴۷)

اشاره دارد به آیه ی : *وَاقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ*
إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۴۸).
ترجمه: در رفتارت راه میانه را برگزین و آوازت را فرود آر، زیرا
ناخوش ترین بانگ ها، بانگ خران است.

و:

قسم به عشق، زیتون باغ های شمال قسم به دوست که خرمای نخل های بم است(۴۹)

اشاره دارد به آیه ی : *وَالزَّيْتُونَ* و *وَالزَّيْتُونَ* (۵۰).
ترجمه: قسم به انجیر و زیتون
و:

قسم به صاحب قلم، که غیر غم رقم نزد و یازد و برای من، رقم به غیر غم، رقم نزد(۵۱)

اشاره دارد به آیه ی : *ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ* (۵۲).
ترجمه: قسم به نون و قلم و آن چه خواهند نوشت.
و:

به شب که آینه ی غربت مکدر من به شب که نیمه ی تنهایی سیاه من است(۵۳)

اشاره دارد به آیه ی : *وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى* (۵۴).
ترجمه: و قسم به شب، به زمان آرامش آن.

و:

مهلت طلبیدیم که خون، شیر شود، لیک طی شد همه آن مهلت و خون شد همه آن شیر (۵۵)

*

اشاره دارد به آیه ی : *و ان لکم فی الانعام لَعِبْرَةٌ نَسْتَفِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنًا خَالِصًا* (۵۶).
 ترجمه: و البته برای شما تأمل در حال چهارپایان، همه عبرت است، که ما از آن چه در شکم آن است، از میان سرگین و خون به شما شیر پاک می نوشانیم، که در طبع همه ی نوشندگان گواراست.

تلمیحات دینی

از دیگر ویژگی های اساسی در غزل منزوی و بهبهانی، استفاده ی نسبتاً گسترده از تلمیحات ادیان مختلف است، تلمیحات دینی به طور تقریبی بیش از نیمی از تلمیحات دیگر را در غزل این دو شاعر در برمی گیرند. البته منظور از تلمیحات دینی در این پژوهش، شامل ادیان گوناگون می شود. برای نمونه:

ز مرکوب دجال ها به گوش من آید صدا زگردونه ی میترا صدایی شنیدی اگر (۵۷)

بر طبق روایات اسلامی، دجال نام مردی کذاب است که در آخرالزمان ظهور کند و مردم را فریب دهد. «دجال نخست ادعای پیامبری می کند و سپس از این نیز می گذرد و لاف خدایی خواهد زد. فتنه ی دجال را از بزرگترین فتنه های جهان می دانند.» (۵۸)

به شیوه ی بتان نمی رود، زمان بت شکن - دریغا

چنان شکسته پیکرم را، که آزر می شناسد (۵۹)

آزر، نام پدر حضرت ابراهیم (ع) است که در بت تراشی مهارت زیادی داشت. بیت فوق به شکستن بت ها توسط ابراهیم (ع) اشاره دارد. شاعر خود را به بتی مانند کرده، زمان پیکر او را چنان شکسته، که حتی نزدیک ترین کس شاعر نیز او را نمی شناسد.

انواع تلمیح در غزل های حسین منزوی و سیمین بهبهانی

از دو جادوان بابلی، گوئیا توان گرفته بود شد نهنگ کوه پیکری پیش چشم دیرباوران (۶۰)

منظور از دو جادوان بابلی، - هاروت و ماروت - فرشتگان الهی هستند، که خود را برتر از آدم می دانستند. خداوند این دو را با خصایص و صورت انسانی به زمین فرستاد و آن ها را در محلی به نام بابل فرود آورد. آن ها به زنی زیبا به نام زهره فریفته شدند و به فسق و فجور پرداختند، خداوند آن ها را در چاهی در همان سرزمین آویزان کرد. (۶۱)

به یار غار گویم که با پیشیز دقیانوس چگونه می پزی در سر هوای نان و بریانی (۶۲)

بیت فوق اشاره دارد به ماجرای اصحاب کهف، که از ترس دقیانوس، پادشاه وقت - به غاری پناه بردند و به خواست خداوند پس از سیصد و نه سال خواب، دوباره از خواب برخاستند. یکی از آنان به نام «یملیخا» با سگه ای که به همراه داشت، برای خرید نان به شهر می رود، اما چون سگه ی او بسیار قدیمی بود، و در آن زمان رایج نبود او را به جرم یافتن گنجی گرفتند و ...

باز یحیای آفتاب، مزد رقصی هوس نواز
بر گل افشان خون خویش زلف زر تار می کشد (۶۳)

خود شاعر در ذیل این غزل به تلمیح مذکور این گونه اشاره کرده است: «بریده شدن سر یحیای بشیر، به خواهش سالومه و به پاداش رقص هوس نوازش.» (۶۴) و در انجیل نیز چنین آمده است: «هیرودیس یحیی را به خاطر هیروودیا زن برادر خود، فیلیپس، گرفته در بند نهاده و در زندان انداخته بود. چون که یحیی بدو همی گفت: نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست. و وقتی که قصد قتل او را کرد از مردم ترسید زیرا که او را نبی می دانستند. چون بزم میلاد هیروودیس را می آراستند، دختر هیروودیا، در مجلس رقص کرده، هیروودیس را شاد نمود. از این رو قسم خورده، وعده داد، که آنچه خواهد بدو بدهد. و او را از ترغیب مادر خود گفت، که سر یحیی تعمیم دهنده را الآن در مطبخی به من عنایت فرما. آن گاه پادشاه برنجید،

لیکن به جهت پاس قسم و خاطر هم نشینان خود فرمود، که بدهند. و فرستاده سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد. (۶۵)

ای جلجتا، ای که از چوب دارو درختت بود دیدی که آن مرد مصلوب از جام آخر مست
چون دانه بعد از نهفتن از کام سنگش رُست چون غنچه بعد از شکفتن از دام تنگش رُست (۶۶)

جُلجتا، نام مکانی است که، عیسی (ع) در آن جا به صلیب کشیده شد. « و چون به موضعی که جلجتا یعنی کاسه ی سر مسمی بود، رسیدند، سرکه ی ممزوج به مرّ به جهت نوشیدن به او دادند. » (۶۷)

لاشه های خون آلود روی دار می پوسند وعده های صعودی نیست با مسیح آونگی (۶۸)

بیت بالا اشاره به عروج عیسی (ع) به آسمان دارد، به اعتقاد مسیحیان، عیسی (ع) «پس از به صلیب کشیده شدن به سوی آسمان مرتفع شده است.» (۶۹) طبق عقیده ی مسلمانان، عیسی قبل از مصلوب شدن به آسمان برده شد: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. (۷۰)

تا خون که نوشد چه کسی را بفروشد این بار یهودا که شب بازپسین است (۷۱)

شاعر در بیت فوق با استفاده از ماجرای حضرت عیسی (ع) و یهودا به خیانت دیدن اشاره دارد. یهودا یکی از دوازده یار عیسی (ع) است، که به او خیانت نمود و او را به مأموران تسلیم کرد. ماجرا این گونه بود، که «چون وقت شام رسید، با آن دوازده نشست و وقتی که ایشان غذا می خوردند، عیسی (ع) گفت هر آینه به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم می کند... و یهودا که تسلیم کننده ی وی بود، به جواب گفت ای استاد آیا من آنم، به وی گفت، تو خود گفتی...» (۷۲)

خالی ام چون باغ بودا خالی از نیلوفرانش خالی ام چون آسمان شب زده بی اخترانش (۷۳)
درود ای آبی بودایی! ای تمثیل زیبایی گل نیلوفر باغ سراب من! سلام ای عشق (۷۴)

بود، بنیان گذار آیین بودایی در قرن ششم قبل از میلاد است، که در باغی به واقعیت دست یافت و به شهود رسید. «... آگاهی و شناختی که بودا به آن رسید، عبارت است از یک اصل، و آن این است که: ای انسان نه دغدغه ی پس از مرگ را داشته باش و نه دغدغه ی پیش از مرگ را، نه ریاضت بکش و نه در لذت اسیر باش، بلکه فقط بشناس، چه چیز را؟ یک چیز، و آن این است که انسان از یک عنصر ساخته شده است و آن عبارت است از رنج...» (۷۵)

تلمیحات اساطیری

اسطوره ها، جزوی از مجموعه ی یک میراث مشترک دیرینه است که تصویرها، رمزها و مضمون های خاص شعر فارسی را هویت می بخشد. (۷۶) غزل سرای معاصر «در انطباقی فعال با نیازهای زمان خویش، اساطیر جهانی یا ملی - میهنی را با ذهنیات خاص خویش بازآفرینی کند.» و از طریق رمز، اساطیر را، نماد سمبل روی دادها و حوادث اجتماعی و سیاسی روزگار خویش قرار می دهد، تا خواننده ی شعرش با تأویل آن سمبل، علاوه بر کشف بار معنایی آن، احساس لذت هنری نیز نماید. چون «اسطوره ها و افسانه ها با ظرفیت شاعرانه و سمبلیک و تأویل پذیری که دارند، می توانند در هر دوره ای بر حسب شرایط و اوضاع خاص اجتماعی بار معنایی جدید را بپذیرند و از طریق تأویلی جدید، سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه ی رخ دادهای سیاسی و اجتماعی جامعه قرار گیرند.» (۷۷) اسطوره ها، به ویژه اساطیر ایرانی جایگاهی ویژه در شعر فارسی دارد، برای این که «کدام قومی هست که در شعر وی آنچه نزد روانشناسان، ناخودآگاه جمعی نام دارد، به صورت اساطیر انعکاس نیافته باشد.» (۷۸) اساطیر در غزل های منزوی و سیمین بهبهانی دایره ای نسبتاً وسیع دارد. اینک نمونه هایی از تلمیحات اساطیری به کار رفته در مجموعه اشعار بهبهانی:

تیندگان باهم، چنانکه، یک تن بود (۷۹)

به سبزه ی بسته، دو ساقه ی ریواس

برطبق اساطیر کهن ایرانی «چون کیومرث - نسخه ی نخستین و دو جنسی انسان کامل - درگذشت، نطفه اش بر زمین ریخت. از نطفه ی او گیاه ریواس روید، که ریشه ی آن به صورت دو انسان به هم پیوسته بود و نر و ماده ی آن تشخیص داده نمی شد. این دو باهم درختی را تشکیل دادند که ده نژاد بشر را می ساخت، اما اهریمن بر آنان تاخت و نخستین دروغ را بر زبانشان جاری کرد، که: اهریمن، آفریدگار است! از این زمان، آن دو تن - مشی و مشیانه - از یکدیگر جدا شدند و سرگردانی شان آغاز شد.» (۸۰)

و:

ز مرکوب دجال ها به گوش من آید صدا زگردونه ی میترا صدایی شنیدی اگر (۸۱)

در ایران باستان، میترا، ایزد روشنایی و خدای عهد و پیمان است، که برای نجات پاکان می آید، در اوستا، درباره ی میترا چنین آمده است: «آن که با گردونه ی مینوی چرخ بلند از کشور آرزی به سوی کشور خونیرت شتابد. آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزی اهورا برخوردار است. گردونه ی مهر را آرت نیک بلند پایگاه می گرداند.» (۸۲)

گویم که تاب آورم، تاب، در آرزوی رهایی کان نطفه ی زنده در آب فردا شود شهسواری (۸۳)

در اساطیر ایرانی زرتشتی، «نطفه ی زرتشت در دریاچه ی کیانسه - هامون - به وسیله ی آناهیتا - ایزد آب ها - آمیخته و حفظ شده است و در پایان هر هزاره، این نطفه، دوشیزه ای را که در دریاچه آب تنی می کند، بارور می سازد و نطفه ی منجی در زهدان او بسته می شود. این منجیان سه گانه عبارتند از: هوشیدر، هوشیدر ماه، و سوشیانس که منجی نهایی است.» (۸۴)

در بیت:

نگاه کن گل من باغبان باغت را و شانه هایش آن رُستگاه ماران را (۸۵)

از اسطوره ی ضحاک بهره گرفته شده است. بر طبق حکایت موجود در شاهنامه ی فردوسی، ضحاک پسر یکی از امرای پرهیزگار عرب است، شیطان او را می فریبد، که پدر خویش را هلاک سازد، تا به

پادشاهی سراسر عالم برسد. بعد از رسیدن ضحاک به پادشاهی، شیطان در لباس آشپزی فرصتی می یابد تا بر شانه های ضحاک، بوسه زند، از جای همان بوسه ها مارهایی می رویند، که باید از مغز انسان ها تغذیه شوند و ...

اشاره به «نیروانا»:

گل نیلوفر من! پیش تو می یابد دل نیروانای خود - آرامش بودایی را (۸۶)

نیروانا «در لغت به معنی خاموش شده است. این خاموشی می تواند دو معنی داشته باشد: نخست خاموشی آتش هوی و هوس ها، یا به گفته ی عرفای اسلامی، مرگ به اراده، که انسان را در این جهان به آرامش می رساند. و دوم خاموشی چراغ زندگی و مرگ تن، که چیزی است شبیه به فنا در عرفان اسلامی.» (۸۷)

اشاره به «سیمرغ»:

بفکن پر سیمرغ در آتش که رخس این بار بی صاحب از هنگامه ی اسفندیار آمد (۸۸)

در غزل فارسی به سیمرغ اشارات فراوانی شده و شاعر در تنگنانهایی از او مدد خواسته است. سیمرغ پرنده ای است که پدر رستم را بزرگ کرده و پرورش داده بود. وقتی که زمان پرورش زال به پایان رسید، هنگام جدایی سیمرغ پر خود را به زال داد و به او گفت، موقع نیاز پر را به آتش بیندازد تا سیمرغ به یاریش بشتابد. «سیمرغ دو بار در هنگام سختی به فریاد زال می رسد، یکی هنگام زادن رستم، که به علت بزرگی جسم از زهدان مادر بیرون نمی آمد... و دوم در جنگ رستم و اسفندیار، چون رستم در مرحله ی اول جنگ از اسفندیار شکست می خورد و مجروح به خانه بر می گردد، زال برای بار دوم، پر سیمرغ را در آتش می نهد و سیمرغ حاضر می شود.» (۸۹).

سیمین بهبهانی نیز از این تلمیح در اشعارش بهره جسته است:

چاره ی زخم تو را پر سیمرغ می رسدم اندکی بیش حوصله کن ای کبوتر که شعر منی (۹۰)

در بیت ذیل منزوی از اسطوره ی رستم، این پهلوان برجسته ی ایرانی بهره گرفته است:

رودابه ی من رودگری کن که فتاند در چاه شغادان زمان، تهمتانت (۹۱)

رستم، پهلوانی اساطیری در شاهنامه ی فردوسی است، که در جنگ های ایرانی، همواره نجات بخش و ضامن پیروزی ایرانیان بوده، که مایه ی اشعار بسیاری از شاعران گشته است. در بیت دوم نیز، شاعر با استفاده از داستان گرفتارشدن رستم در چاه شاه بابل با حيله و نیرنگ برادرش، «شغاد»، وضعیّت جامعه ی خویش را به تصویر می کشد. «شغال فرزند زال و کنیزی رود نواز بود. پس از به دنیا آمدن او، اخترشناسان زال را از برافتادن خاندان سام به دست آن پسر آگاه می کنند. زال برای ممانعت از این اتفاق شوم، شغاد را به نزد پادشاه کابل می فرستد، تا از زایل دور باشد.» (۹۲)

شغاد رستم را به بهانه ی شکار به کابل دعوت می کند و در محلّ شکار روی چاهی را با خس و خاشاک می پوشاند، رستم و رخس به هنگام عبور از آن جا، در چاه می افتند. سپس شغاد بر سر چاه می آید و رستم از او می خواهد کمان رستم را بزه کند و به دست رستم دهد تا در برابر حیوانات وحشی از خود دفاع نماید. «شغاد کمان رستم را بزه می کند و با دو تیر در کنار او می نهد. رستم با وجود زخم های بسیار، تیری بر کمان می گذارد و شغاد را که از ترس تیر رستم در پشت درخت بزرگ و توخالی پنهان شده بود، به تیر می زند و آن گاه خود می میرد.» (۹۳)

اشاره به «آرش» در:

ابر و کمان و تیر مژه مرزمان کجاست ای زن که پاکباخته چون آرش آمدی (۹۴)

آرش، پهلوان و کماندار معروف ایرانی در شاهنامه ی فردوسی است. در یکی از روایت های مربوط به او چنین آمده است: « چون افراسیاب به ایران تاخت، منوچهر را در طبرستان به محاصره درآورد و این محاصره مدّتی دوام یافت، چنان که شاه و سپاهش از لحاظ معاش و خورا در تنگنا و مضیقه قرار گرفتند. در مذاکراتی که به منظور صلح میان افراسیاب و منوچهر واقع شد، شاه ایران پیشنهاد کرد که برای تعیین

مرز به اندازه ی مسافت پرتاب یک تیر، از سوی تیراندازی از سپاهش موافقت شود. سرکرده ی تورانیان این مسأله را قبول کرد و امشاسپند که موکل زمین بود، به شاه ایران پیام آورد که دستور دهد کمائی با ویژگی های لازم بسازند و پرتاب کننده ی آن را نیز نام برد. به فرمان شاه آن مرد را که آرش نام داشت، حاضر کردند. او مردی دیندار و نیک کردار بود. منوچهر جهت را به وی نشان داد و گفت: باید این چوبه ی تیر را با این کمان پرتاب کنی. آرش آماده گشت و پوشاک از تن به در آورد و خطاب به شاه و مردمان گفت: پیکر مرا ببینید که از هر زخم و عیبی منزّه است. می دانم که چون با همه ی نیرویی که دارم، تیری بیندازم پیکرم پاره پاره خواهد شد و خواهم مرد، اما با این حال این کار را می کنم. سپس برهنه شد و آن کمان بزرگ و سنگین را با نیرویی که خدا به وی بخشیده بود آن چنان کشید که تا نهایت، زه باز شد و تیر را رها کرد. آن گاه چنان که گفته بود بدنش پاره پاره شد و بمرد. به فرمان خداوند، باد آن تیر را از کوه رویان به دورترین نقطه ی خراسان، جایی میان فرغانه و طبرستان برد و تیر به درخت گردویی بزرگ اصابت کرد. (۹۵)

تلمیحات تاریخی

تلمیحات تاریخی، تلمیحاتی هستند که به یک واقعه یا مکان تاریخی اشاره دارند، هر دو غزلسرا از این نوع تلمیح نیز با بسامد بالایی در اشعار خود بهره گرفته اند:

ایران من لختی بمان تا باز پیچد در گوشت آواز بلند سر به داران (۹۶)

قیام معروف «سر به داران» در قرن هشتم، بر علیه فرمان رویان و حاکمان ظالم خراسان اتفاق افتاد. «وجه تسمیه ی این گروه آن است، که می گفتند: اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کنیم، و الا سر خود را بر دار ببینیم، که تحمل تعدی و ظلم را نداریم. مؤسس این سلسله عبدالرزاق نامی است، از روستای باشتین خراسان، که مدت کمی در خدمت ابو سعید خان بود، و در سال ۷۳۷ هـ ق با همشهریان خود، به حکمران ظالم خراسان شورید. شورشیان، خود را سر به داران نامیدند. آنها مدتی بعد سبزوار و ولایت مجاور آن را تسخیر

کردند، و قریب پنجاه سال بر آن نواحی مسلط بودند. تا اینکه امیر تیمور گورکان این سلسله را در سال ۷۸۳ ه.ق بر انداخت.» (۹۷) و:

ای خون دامن گیر بابک در رگانت جاری ترین سیلاب سرخ روزگاران (۹۸)

بیت فوق نیز به قیام تاریخی تلمیح دارد، که به قیام بابک معروف است. «عبدالله بابک، در جوانی در شهر اردبیل، در خدمت دهقانی به نام «جاویدان»، مشغول به زراعت بود. در زمان خلافت مأمون، علیه حکومت قیام کرد و پیروان بسیاری در آذربایجان گرد آورد. وی با سپاه و عاملان خلیفه مبارزه کرد و از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲ هـ ق گروه کثیری از سپاهیان خلفای عباسی را نابود ساخت. خیزر بن کاووس معروف به افشین، به دستور خلیفه به جنگ با بابک شتافت و او را با حيله دستگیر نمود. و او را به بغداد، نزد خلیفه فرستاد. خلیفه دستور داد، تا او را به فجیع ترین وضعی کشتند.» (۹۹)

اشاره به «حمورابی»:

زمان، ستون سنگینی نهاده ی حمورابی به سر دویده ام سویس، مرا شکسته پیشانی (۱۰۰) حدود دو هزار سال، پیش از میلاد مسیح، در نخستین سلسله ی پادشاهان بابل، پادشاهی به نام حمورابی وجود داشت. در جست و جویهای باستان شناسی، ستونی یافت شده، که در آن قوانینی نوشته شده است، که به «قوانین حمورابی» شهرت دارد. گفته می شود، این قانون، نخستین قانون جهان است. و:

کتاب نوشته بسوزان، خراب گذشته رها کن که در براین همه ویران، «خرابه ی ری» کهن آمد (۱۰۱)

اشاره به ری باستان دارد که ویرانه های این شهر کهن، اکنون نیز در نزدیکی شهر ری فعلی، بر جای مانده است.

اشاره به «دیوجانوس»:

یک نکته برای من کافی ست، تا دختر دیوجان باشم
اما به تو راست می گویم: من نیستم اینکه، آن باشم (۱۰۲)

دیوجانوس، (Diogen) که «نامش به صورت «دیوژن» نیز تلفظ می شود، فیلسوف یونانی است که دارایی و ثروت و لذات را تحقیر می کرد و از مقررات اجتماعی بیزار بود. مشهور است که در میان خمره ای زندگی می کرد و نهایت قناعت را به کار می برد. از او در ادبیات فارسی حکایت های متعددی ذکر شده است، از جمله همان، چراغ در دست گرفتن و در روز روشن به دنبال انسان گشتن.» (۱۰۳)

نتیجه:

کاربرد نسبتاً وسیع انواع تلمیحات در غزل این دو شاعر معاصر، از یک سو موجب آفرینش و خلق معانی تازه می گردد و از سوی دیگر نقش مهم و مؤثری را در خیال انگیزتر کردن و همچنین غنی تر ساختن تصاویر شعری آنها ایفا می کند. ضمن آنکه نشان دهنده ی وسعت آگاهی و پشتوانه ی عظیم فرهنگی غزل سرایان امروزی همواره لذت ادبی بیش تری را نیز برای خواننده به همراه دارد.

پانویس ها

- ۱ - داد ، سیما ، ۱۳۷۸ : ۷۷.
- ۲ - محمدی ، ۱۳۷۴ : ۱۶.
- ۳ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۲۳.
- ۴ - همان : ۶۱۱.
- ۵ - منزوی ، ۱۳۷۱ : ۱۵۹.
- ۶ - همان : ۷۰۳.
- ۷ - منزوی ، ۱۳۷۷ : ۲۰.
- ۸ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۵۸.
- ۹ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۵۸.
- ۱۰ - همان : ۷۲۸.
- ۱۱ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۱۳۴.
- ۱۲ - منزوی ، ۱۳۷۷ : ۱۵۱.
- ۱۳ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۹۴.
- ۱۴ - منزوی ، ۱۳۸۷ : ۱۷۱.
- ۱۵ - همان ، ۱۳۷۳ : ۶۵.
- ۱۶ - همان : ۷۰.
- ۱۷ - همان : ۳۲.
- ۱۸ - همان : ۵۶.
- ۱۹ - همان : ۱۳۰.
- ۲۰ - همان : ۶۳.

- ۲۱ - همان : ۱۰۱ .
- ۲۲ - همان : ۱۱۰ .
- ۲۳ - همان : ۱۳۰ .
- ۲۴ - همان : ۱۸۸ .
- ۲۵ - همان ، ۱۳۷۷ : ۱۳۸ .
- ۲۶ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۵۴ .
- ۲۷ - همان : ۱۱۴ .
- ۲۸ - همان : ۱۳۹ .
- ۲۹ - همان : ۱۸۴ .
- ۳۰ - همان : ۱۹۹ .
- ۳۱ - همان ، ۱۳۷۷ : ۲۱۱ .
- ۳۲ - زرین کوب ، ۱۳۶۷ : ۲۰۰ .
- ۳۳ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۵۲ .
- ۳۴ - مومنون : ۱۲ - ۱۴ .
- ۳۵ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۵۱ .
- ۳۶ - انسان : ۱۲ .
- ۳۷ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۹۶ .
- ۳۸ - حجر : ۲۶ .
- ۳۹ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۹۶ .
- ۴۰ - حدید : ۲۵ .
- ۴۱ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۶۶۳ .
- ۴۲ - عادیات : ۱ - ۲ .
- ۴۳ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۷۴ .
- ۴۴ - مدثر : ۱ - ۲ .
- ۴۵ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۶۹ .
- ۴۶ - غاشیه : ۱۷ .
- ۴۷ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۱۰۲۶ .
- ۴۸ - لقمان : ۱۹ .
- ۴۹ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۲۱۱ .
- ۵۰ - الضحی : ۲ .
- ۵۱ - منزوی ، ۱۳۸۴ : ۱۰۲ .
- ۵۲ - قلم : ۱ .
- ۵۳ - منزوی ، ۱۳۸۴ : ۱۰۴ .
- ۵۴ - الضحی : ۲ .
- ۵۵ - منزوی ، ۱۳۸۱ : ۷۶ .
- ۵۶ - نحل : ۶۶ .
- ۵۷ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۵۲ .
- ۵۸ - محمدی ، ۱۳۷۴ : ۲۰۳ .
- ۵۹ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۷۰۳ .
- ۶۰ - همان : ۷۴۵ .
- ۶۱ - محمدی ، ۱۳۷۴ : ۴۵۲ .
- ۶۲ - همان : ۷۵۶ .
- ۶۳ - همان : ۵۷۲ .
- ۶۴ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۷۲ .
- ۶۵ - انجیل متی ، باب ۱۴ ، آیات ۳ - ۱۱ .
- ۶۶ - بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۹۵۸ .
- ۶۷ - انجیل متی ، باب ۲۷ ، آیات ۳۳ - ۳۴ .
- ۶۸ - منزوی ، ۱۳۷۷ : ۱۹۳ .
- ۶۹ - انجیل مرقس ، باب ۱۶ ، آیه : ۱۹ .
- ۷۰ - قرآن کریم ، نساء : ۱۵۸ .
- ۷۱ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۹۵ .
- ۷۲ - انجیل متی ، باب ۱۶ ، آیات ۲۰ - ۲۶ .
- ۷۳ - منزوی ، ۱۳۷۳ : ۱۶۹ .
- ۷۴ - همان ، ۱۳۷۱ : ۴۰ .

- ۷۵- شریعتی ، ۱۳۶۲ ، ج ۲ : ۱۱۹ .
- ۷۶- زرین کوب ، ۱۳۷۶ : ۲۰۰ .
- ۷۷- پورنامداریان ، ۱۳۷۴ : ۲۴۵ .
- ۷۸- زرین کوب ، ۱۳۶۷ : ۲۰۰ .
- ۷۹- بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۶۵۱ .
- ۸۰- ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲۴۷ .
- ۸۱- بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۵۵۲ .
- ۸۲- دوست خواه ، ۱۳۶۴ : ۱۲۲ .
- ۸۳- بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۷۴۴ .
- ۸۴- ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲۴۹ .
- ۸۵- منزوی ، ۱۳۸۷ : ۲۸ .
- ۸۶- همان ، ۱۳۷۳ : ۹۳ .
- ۸۷- محمدی ، ۱۳۷۴ : ۱۱۴ .
- ۸۸- همان : ۱۳۶ .
- ۸۹- گوهرین ، ۱۳۶۵ : ۲۷۶ .
- ۹۰- بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۱۰۵۷ .
- ۹۱- منزوی ، ۱۳۸۱ : ۴۳ .
- ۹۲- محمدی ، ۱۳۷۴ : ۲۸۷ .
- ۹۳- سپاهی ، ۱۳۴۹ : ۱۹۶ .
- ۹۴- منزوی ، ۱۳۸۱ : ۶۹ .
- ۹۵- رضی ، ۱۳۵۸ : ۳۹۸ .
- ۹۶- منزوی ، ۱۳۸۱ : ۷۰ .
- ۹۷- معین ، ۱۳۶۳ ، ح ۵ : ۷۴۵ .
- ۹۸- همان : ۷۰ .
- ۹۹- معین ، ۱۳۶۳ ، ج ۵ : ۲۲۳ .
- ۱۰۰- بهبهانی ، ۱۳۸۴ : ۷۵۶ .
- ۱۰۱- همان : ۸۷۴ .
- ۱۰۲- همان : ۱۰۰۷ .
- ۱۰۳- ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲۴۹ .

کتاب شناسی

- قرآن کریم
- انجیل متی
- انجیل مرقس
- ابومحبوب، احمد (۱۳۸۲)؛ زندگی و شعر سیمین بهبهانی؛ چاپ اول، تهران: ثالث.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۴) مجموعه ی اشعار، تهران، نگاه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴)؛ سفر در مه؛ تهران: زمستان.
- داد، سیمین (۱۳۷۸)؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ چاپ سوّم، تهران: مروارید.
- دستگردی، وحید (۱۳۸۴)؛ کلیات نظامی گنجوی؛ تهران: نگاه.
- دوست خواه، جلیل (۱۳۶۴)؛ اوستا؛ چاپ پنجم، تهران: مروارید.

- رضی، هاشم (۱۳۵۸): گاه شماری و جشن های ایران باستان؛ تهران: فروهر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷): سیری در شعر فارسی؛ تهران: نوین.
- سپاهی، جمشید (۱۳۴۹): نگرشی بر اوج و سقوط رستم در شاهنامه، چاپ اول، تهران: آسیا.
- شریعتی، علی (۱۳۶۲): تاریخ ادیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گوهرین، سیدصادق (۱۳۶۵): منطق الطیر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمدی، محمد حسین (۱۳۷۴): فرهنگ تلمیحات شعر معاصر؛ تهران: میترا.
- منزوی، حسین (۱۳۷۶): از ترمه و تغزل، تهران، روزبهان.
- منزوی، حسین (۱۳۸۱): از خاموشی ها و فراموشی ها، زنجان: مهدیس.
- منزوی، حسین (۱۳۷۳): از شوکران و شکر، تهران، آفرینش.
- منزوی، حسین (۱۳۷۷): از کهربا و کافور، تهران، کتاب زمان.
- منزوی، حسین (۱۳۷۱): با عشق در حوالی فاجعه، تهران: پاژنگ.
- منزوی، حسین (۱۳۸۷): حنجره ی زخمی تغزل، تهران، آفرینش.
- منزوی، حسین (۱۳۸۴): همچنان از عشق، تهران: آفرینش.
- معین، محمد (۱۳۶۳): فرهنگ فارسی معین، ج ۵، تهران: امیر کبیر.



ادب امروز ایران



داستان کوتاه

شاخه درخت سیب

حمید در حالیکه از روی بوته های سبز سیب زمینی می پرید، و سعی می کرد آنها را لگد نکند، با سرعت به طرف عباس می دوید.

عباس در حال خاک ریختن به پای بوته های سیب زمینی بود. حمید فاصله ده تا مزرعه را یک نفس دویده بود. می خواست قبل از غروب آفتاب، عباس را ببیند. اطراف زمینی که در آن بوته های سیب زمینی بود، درختهای سیب کاشته شده بودند، و گوساله کوچک و حنایی عباس هم به یکی از آن درختها بسته شده بود. گوساله با شنیدن صدای پا، گوشه‌هایش را به طرف حمید گرداند، و با چشمهای خیره به او نگاه کرد و بعد مثل همیشه دم سیاه و نازکش را بالا نگه داشت و رم کرد. حیوان چند بار دور درختی که با طناب به آن بسته شده بود، پیچید و باز با وحشت به حمید نگاه کرد. عباس با سر و صدای گوساله اش، سربلند کرد و داد زد:

آرام حیوان! دیوانه شده ای؟

- در همان موقع، صدای حمید به گوشش رسید.

خدا قوت!

عباس با هیجان گفت

- تو هستی؟ گفتم آخر چرا حیوان زبان بسته رم کرد، پس نگو که

تو را دیده!

حمید که دیگر نمی دوید و بوته ها را دور می زد و پیش می آمد، گفت:

- جان خودم عباس، این گوساله تو دیوانه است، از آدم می ترسد!

عباس قیافه حق به جانبی گرفت و جواب داد:

- نخیر حمید خان، از آدم نمی ترسد، از تو می ترسد.
- حمید نزدیکتر آمد و پرسید: مگر چه کرده ام؟
- عباس به طرف گوساله که همچنان با وحشت گوشهای خود را تیز کرده بود، اشاره کرده و گفت:
- چه کار کرده ای؟ برو از حیوان بپرس، ببین چرا از تو می ترسد.
- حمید شانه هایش را بالا انداخت و گفت:
- بابا حالا یک دفعه خواستم سوارش بشوم، مگر چه شده؟
- عباس با خنده جواب داد:
- آخر مگر توی شهر شما گوساله سوار می شوند، که تو خواستی این کار را بکنی؟ حمید باور کن که کلاغها هم به تو می خندند!
- حمید نگاهی به نوک درختها کرد، چند کلاغ بالای شاخه ها نشسته بودند و قارقار می کردند. عباس گفت:
- گوش می کنی؟ با تو هستند!
- حمید عصبانی شد. خم شد از زمین کلوخی برداشت تا به طرف کلاغها پرتاب کند، اما هنوز کلوخ را برنداشته بود که کلاغها قارقار کردند و به هوا بلند شدند. حمید با ناراحتی کلوخ را به طرف آنها انداخت، اما کلوخ در هوا پخش شد و به زمین ریخت. عباس خندید و گفت:
- آفرین! اگر دُمش نبود، به سرش خورده بود!
- حمید از این حرف عباس خیلی ناراحت شد و پرید گردن عباس را گرفت و پیچاند. عباس که هنوز خنده اش تمام نشده بود، با صدای خفه ای گفت:
- ول کن حمید! نفسم گرفت.
- حمید در حالیکه دندانهایش را روی هم فشار می داد، گفت:
- مسخره ام می کنی عباس آقا، هان؟ مسخره می کنی؟
- عباس که خون به صورتش دویده بود، بریده بریده گفت:

- اگر مرد هستی ، ول کن برویم روی چمنها کشتی بگیریم. اینجا سیب زمینها را خراب می کنیم.

حمید گفت :

نخیر دروغ می گویی! تو کشتی نمی گیری!
عباس که دوباره خنده اش گرفته بود، و سعی می کرد حمید متوجه نشود، جواب داد:

- حمید اینجا سیب زمینها را لگد می کنیم، حیف است.

حمید لحظه ای فکر کرد و گفت :

- بگو جان حمید می گیرم.

عباس که می دید توانسته است حمید را راضی کند، جواب داد:

- بابا عجب آدمی هستی تو، جان خودم می گیرم، حالا باور کردی ؟

حمید دستهایش را باز کرد، و عباس سرش را از زیر بغل او در آورد

و در حالیکه گردنش را با دست می مالید ، گفت :

داشتم خفه می شدم، از وقتی که آمده ای ده، خیلی زورت زیاد شده،

روزهای اول یادت هست تا دست می گذاشتم روی سینه ات ، می افتادی زمین؟

حمید پیروزمندانه، در حالیکه خود را آماده می کرد، گفت:

- زود باش برویم دور از سیب زمینها. می خواهم درست و حسابی

با تو کشتی بگیرم. عباس نگاهی به اطراف کرد و گفت:

- آخر کارم می ماند، والان شب می شود.

حمید بی حوصله گفت:

- قول دادی ، حرف مرد یکی است. باید کشتی بگیریم! زود باش

راه بیفت.

عباس در حالیکه سعی می کرد، نخندد، گفت:

- خیلی خوب ، برویم.

و خود به راه افتاد.

هنوز از مزرعه خارج نشده بودند که عباس سرعت خود را کم کرد و گفت:

- آخر بی انصاف، من خیلی خسته هستم. از صبح تا حال بیل می زنم. اما تو در عوض در خانه مانده ای و خورده ای و خوابیده ای.

حمید او را به جلو هل داد و گفت:

- بهانه نیاور، زود باش راه برو.

عباس دیگر حرفی نزد، از مزرعه سبب زمینی خارج شدند. چمنهای آن محوطه را یک دفعه در اول تابستان زده بودند ولی در این مدت باز هم رشد کرده بود، و ارتفاع آن به یک بند انگشت می رسید.

حمید و عباس روبروی هم ایستادند و به چشمهای یکدیگر نگاه کردند. هیچکس در آن اطراف دیده نمی شد؟ فقط گوساله حنایی عباس بود که مشغول چریدن بود. خورشید به طرف کوههای غرب سرازیر شده بود، عباس و حمید دور هم می چرخیدند. هر کدام دنبال فرصت مناسبی می گشت تا به دیگری حمله کند. با آنکه آن دو همسن بودند، و در یک ماه به دنیا آمده بودند، اما قد حمید بلندتر از عباس بود، هیکلش هم درشت تر بود، ولی در عوض فشار کار زیاد، بدن عباس را خیلی سفت و ورزیده کرده بود، به طوری که دست حمید را، راحت می پیچاند. هر دو نفرشان، کلاس اول راهنمایی را می خواندند. حمید در تهران درس می خواند و عباس در ده. وقتی فصل تابستان می شد، حمید چند ماهی به ده می آمد و در خانه عموی خود زندگی می کرد. باعمویش به صحرا می رفت و گاو می چراند. یک روز حمید خواسته بود گوساله زیبا و حنایی رنگ عباس را سوار شود، و بداند که گوساله سواری چطور است، اما حیوان رم کرده بود و از آن روز بعد، هر وقت گوساله، حمید را می دید، می ترسید و فرار می کرد. آن روز حمید آمده بود، با عباس خداحافظی کند، برای اینکه عمویش می خواست فردا صبح او را به تهران ببرد و در مدرسه اسم نویسی کند.

حمید خیلی دلش می‌خواست یکی روز حسابی عباس را به زمین بزند، و پشتش را به خاک برساند، اما عباس هم کسی نبود که به همین آسانی تسلیم شود.

هیچکدام حرف نمی‌زدند، بعضی وقتها به همدیگر می‌چسبیدند، و یکدیگر را هل می‌دادند، ولی باز از هم جدا می‌شدند. آنقدر دور هم چرخیدند و یکدیگر را هل دادند تا کنار درختهای سیب رسیدند. گوسالهٔ حنایی رنگ باز هم گوشهای خود را تیز کرده بود و به آنها نگاه می‌کرد.

عباس که می‌دید خورشید غروب می‌کند و او هنوز پای بوته‌های سیب زمینی خاک نریخته است، خواست هرچه زودتر کار را تمام کند. به همین جهت، در یک لحظه خود را جمع کرد و مثل گربه پرید و جفت پاهای حمید را گرفت، بغل کرد و با یک زور او را از زمین بلند کرد. حمید آن بالا دست و پا می‌زد، و می‌ترسید که عباس او را محکم به زمین بزند. ناچار دست انداخت و شاخهٔ نزدیکتر درخت سیب را گرفت، در همان حال هم با دو زانو روی سینهٔ عباس فشار آورد و او را با پشت به زمین انداخت، اما شاخهٔ جوان سیب نتوانست وزن حمید را تحمل کند و از قسمتی که به تنهٔ درخت وصل بود، شکست، و حمید هم کنار عباس به زمین خورد. شاخه در دست حمید مانده بود و چند سیب کال و نرسیدهٔ آن، روی زمین افتاده بود. هر دو خسته بودند. قفسهٔ سینه‌هایشان بالا و پایین می‌رفت. حمید بیشتر از عباس عرق کرده بود. چند لحظه به صورت هم نگاه کردند. حمید نفس نفس زنان گفت:

- شکست!

عباس بلند شد و شاخه را از حمید گرفت و نگاه کرد و گفت:

- همه اش تقصیر تو بود!

حمید در همان حال که نشسته بود، گفت:

- من که نمی‌خواستم این طور بشود.

عباس شاخه را به زمین انداخت و به طرف بوته های سیب زمینی رفت.

حمید بلند شد و شاخه را از زمین برداشت و به اطراف آن نگاه کرد. دلش خیلی سوخت، جای شاخه روی تنه درخت باقی مانده بود. حمید یک لحظه احساس کرده درخت و شاخه درد می کشند، و همه اش هم تقصیر او است. اگر او هوس کشتی گرفتن به سرش نزده بود، و اگر شاخه درخت را نگرفته بود، حالا شاخه روی درخت بود، و آب و غذا می خورد.

شاخه روی دستش مانده بود. خواست همانجا زمین بیندازد، اما راضی نشد. تصمیم گرفت زمین را بکند و شاخه را بغل دست مادرش بکارد. شاخه را کنار گذاشت و مشغول کندن زمین شد، خاک سفت بود، و انگشتهای حمید درد می گرفت. دنبال تکه چوبی می گشت تا با آن زمین را بکند که سایه عباس را بالای سر خود دید. عباس پرسید:

- می خواهی بکاری؟

حمید به صورت عباس نگاه کرد و جواب داد:

- آره

عباس با مهربانی گفت:

- بلند شو تا من با بیل بکنم، دستهایت درد می گیرد.

حمید بلند شد و شاخه سیب را برداشت. عباس نوک بیل را کنار گودالی که حمید درست کرده بود، گذاشت و با یک ضربه پا، مقدار زیادی خاک و کلوخ از توی آن درآورد.

خیلی زود گودالی درست شد که عمق آن به چند وجب می رسید.

عباس اطراف آن را خاک ریخت و به حمید گفت:

- حالا شاخه را بیاور بکار.

حمید با خوشحالی جلو آمد و شاخه را کاشت و خواست اطراف آن

خاک بریزد. عباس گفت :

- نه ، نشد.

حمید به صورت عباس نگاه کرد و پرسید:

چه کار باید بکنم؟

عباس گفت :

- اول باید بسم الله بگویی.

حمید ته شاخه را در گودال گذاشت و عباس هم با بیل ، خاک به داخل گودال ریخت. وقتی عباس همهٔ خاکها را پای شاخه ریخت، به حمید گفت:

- خیلی خوب ، حالا ول کن، برو جلوی آب را بازکن تا آب خورد. حمید بیل را از عباس گرفت و آب را به مسیری که از پای درخت سیب عبور می کرد، برگرداند. آب با شتاب زیاد روی زمین لغزید و خود را به پای شاخه رساند.

حمید دستی به برگهای شاخه کشید و پرسید:

- یعنی می گیرد؟

عباس گفت :

- ان شاء الله که می گیرد.

حمید در حالیکه با علاقه به آن نگاه می کرد، گفت :

- خدا کند خشک نشود، من خیلی کار بدی کردم.

عباس برای دلجویی او گفت:

- حالا دیگر گذشته است . غصه نخور !

عباس این را گفت و با بیل اطراف درخت را آب پاشید، و از حمید

پرسید:

- شنیدم فردا می روی.

حمید گفت:

- آره ، آمده ام با تو خداحافظی کنم.

عباس به صورت حمید نگاه کرد و گفت:

- من که خیلی دلم برایت تنگ می شود.

حمید گفت :

- من هم همین طور.

عباس کنار جوی آب نشست دستهایش را داخل آب کرد. حمید

پرسید:

- مگر نمی خواهی پای بوته های سیب زمینی خاک بریزی؟ الان

آفتاب غروب می کند.

عباس در حالیکه با دست به پای شاخه سیب آب می پاشید، جواب

داد:

- خیلی به تو عادت کرده بودم.

حمید گفت :

- برایت نامه می نویسم.

عباس پرسید:

- سال دیگر می آیی؟

حمید جواب داد:

- بله می آیم.

عباس بلند شد و گفت :

- پس من منتظرت می مانم ، وقتی برگهای درخت سیبمان سبز شد،

تو هم بیا.

حمید با هیجان گفت:

- خیلی خوب ، ان شاء الله می آیم. تو هم خوب از درختمان

مواظبت کن، می خواهم سال دیگر با هم سیبهایش را بخوریم.

عباس خندید و گفت:

- باشد، بعد هم یک کشتی حسابی با هم می گیریم.

حمید که خنده تمام صورتش را پوشانده بود ، گفت :
- اما می رویم یک جایی که نزدیک درخت سیب نباشد، قبول
است؟

عباس جواب داد:
- هرکجا را که تو انتخاب کنی.
باد تندى وزید و شاخه درختها را خم کرد. حمید دستش را به طرف
عباس دراز کرد:
- من دیگر می روم.
عباس او را بغل کرد و گفت :
- خداحافظ.

حمید برگشت و برای آخرین دفعه به شاخه سیب نگاه کرد و از
مزرعه سیب زمینی خارج شد.
باد غروب به شدت می وزید. حمید با سرعت از میان درختها به
طرف ده می دوید. پرنده ها، خسته از تلاش روزانه از کوهها بر می گشتند و
روی شاخه های بلند جا می گرفتند. خورشید پشت درختهای بلند و کهنسال
پنهان می شد. حمید در همان حال که از روی تخته سنگها و بوته های علف
می پرید، در دل خدا خدا می کرد که سال دیگر هم بتواند به ده برگردد و با
عباس کار کند.

شعر

محمود شاه‌رخی^۱

صفای آینه

قرین وصلم و دور از نگار خویشتم
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
وگرنه تا به ابد شرمسار خویشتم
چو لاله ام که بدل داغ دار خویشتم
من رمیده غریب دیار خویشتم
خجل ز دیده‌ گوهر نثار خویشتم
ز روی غیر من آئینه دار خویشتم
من آفتابم و گرم از شرار خویشتم
رهین دیده‌ شب زنده دار خویشتم

منم که پرده‌ رخسار یار خویشتم
فسوس و آه که محروم از جمال ویم
مگر که لطف ازل دستگیر من گردد
در این چمن نشد آگه کسی ز سوز دلم
مقام در وطنم هست و همزبانم نیست
ز بسکه چشم فرو ریخت دُر به دامانم
بهر که می نگرم جز صفا نمی بینم
چو ماه ، روشنی از غیر عاریت نکم
به صبح وصل اگر راه برده ام «جذبه»

ضیاء الدین ترابی^۲

گلستان عشق

به سینه تابش گلزخم خالشان نگرید
به لاله زار شکوفای یالشان نگرید
سیاه مست الستند حالشان نگرید
به کهکشان بلند خیالشان نگرید
به روشنای افق خط بالشان نگرید

پرنندگان بهشتند بالشان نگرید
چمن نشان گلستان عشق و ایماند
عجب مدار که از رقصشان جهان آشفته
از آفتاب گذشتند آن فرشته وشان
اگر ز هیأت پروازشان نشان خواهید

۱ - محمود شاه‌رخی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۱۶ - ۱۷ .

۲ - ضیاء الدین ترابی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۸۷ .

حسین اسرافیلی^۱

باز می خواند کسی...

منتظر استاده در خون چشم این میدان مرا
می برد سیلاب ها تا شورش طوفان مرا
می نشاند این چنین در آتش سوزان مرا
می کشد تا آخرین منزلگه پیمان مرا
هان! بین اینک به خون خویشتن رقصان مرا
سعی زمزم می کشاند تا صفای جان مرا
گر کرامت را پسندد غیرت باران، مرا

باز می خواند کسی در شیهه اسبان مرا
رنگ آرامش ندارد این دل دریابیم
خون خورشید است یا زخم جبین عاشقان
بسته بودم در ازل عهدی و اینک شوق دار
غرق خون بسیار دیدی عاشقان را صف به صف
شوره زاران را دویدم پابرنه، تشنه لب
قصد دریا دارد این مرداب، ای دربادلان

سعید یوسف نیا^۲

از ورای سکوت

رها شدیم و نشستیم در هوای سکوت
جدا شدیم در آینه در فضای سکوت
پر از صدای تو رفتم به انتهای سکوت
هزار چهره بی چهره همصدای سکوت
به جای من تو نشستی، نه من به جای سکوت
اگرچه شهر نشسته است زیر پای سکوت

من و تو روز ازل، هر دو پا به پای سکوت
نفس بریده گسستیم و رد شدیم از خویش
مرا از آن طرف سایه ها صدا کردی
و زیر ریزش باران هزار تگه شدم
سکوت کرده ام اینک، نه! من سکوت توام
اگرچه پنجره ها پرده پوش راز خودند

ولی من و تو همانیم آن صدای نخست

که جاودانه گذشتیم از ورای سکوت

۱ - حسین اسرافیلی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۱۵ - ۱۶.

۲ - سعید یوسف نیا، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۲۶ - ۲۷.

سلمان هراتی^۱

محض رضای عشق

با داغهای تازه دلم را مجاب کن
بر من بتاب چشم مرا غرق آب کن
بر خیز و چون سکوت دلم را خطاب کن
محض رضای عشق مرا انتخاب کن
لطفی اگر نمی کنی اینک عتاب کن

تاریک کوچه های مرا آفتاب کن
ابری غریب در دل من رخنه کرده است
ای عشق ای تبلور آن آرزوی سبز
ای تیغ سرخ زخم کجا می روی چنین
ای عشق زیر تیغ تو ما سر نهاده ایم

علی موسوی گرمارودی^۲

گفتگو

گفت: می پوشی کنون چشم، به ایامی چند
گفت بازم چه دهی زین خُم غم، جامی چند
گفت بگسستن پیمان، ز دلارامی چند
گفت بگذر چو صبا از سخن خامی چند
گفت باز از پی نخجیر کسان، دامی چند
گفت خاکستر ننگی ز سیه نامی چند

گفتم: این دیده من تا بنهی گامی چند
گفتم از دور جهان، با دل من بیش بگوی
گفتم از بستن دل بر لب پیمانه چه سود
گفتم این غنچه لبان، خون که در سر دارند
گفتم این سبحة پروین به کف چرخ چراست؟
گفتم از دفتر ایام چه ماند بر جای؟

۱ - سلمان هراتی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۶ .

۲ - علی موسوی گرمارودی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۶ .



فارسیِ شبه قاره



داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان

چکیده:

داستان سرایی و قصه گویی در ملل مختلف جهان از جمله در شبه قاره پیشینه درازی دارد. در عین حال هر ملتی قصه هایی ویژه داشته که از تاریخ و اسطوره های آن سرچشمه می گیرد. قصه های عامه مردم از میراث غنی فرهنگی به شمار می رود. صفحات گوناگون شبه قاره دارای قصه های عامه خاصی است که به نظم و نثر سروده و نوشته شده است. معروف ترین داستان ها به زبان فارسی و در دوره تیموریان هند (۱۵۲۶ - ۱۸۵۷م) به سلک نگارش درآمده است. در این گفتار کتاب «داستان سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان» تألیف خانم دکتر طاهره صدیقی، استاد دانشگاه کراچی معرفی و مورد بررسی قرار گرفته است. مولف محترم در حدود ۱۶۷ داستان که در بالغ بر سه قرن و ربع سروده شده، را که در زمان تألیف هم اغلب به صورت دستنویس بوده، در این اثر معرفی کرده است. در پایان نویسنده مقاله اثر گرانقدر آقای حسن میر عابدینی « صد سال داستان نویسی ایران » را که در چهار مجلد در تهران به سال ۱۳۸۳ش توسط نشر چشمه چاپ و منتشر گردیده، مجملاً به محک مقایسه قرار داده است.

واژگان کلیدی: دوره تیموریان، داستانسرایی، تاریخ نویسی فارسی، اساطیر شبه قاره

مقدمه:

نقد تاریخی داستانهای کهن و ادبیات تطبیقی در زمینه نقد ادبی و تاریخ ادبیات در نیمه قرن نوزدهم توسط دانشمندان اروپایی در دانشگاهها

* - عضو هیئت علمی گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان - ایران.

مطرح شد و مورد توجه قرار گرفت. (۱) ادبیات تطبیقی به طور کلی، ادبیات و مسائل مربوط به آن را از چهار چوب تکراری نقد های بلاغی و غیره خارج و بابتی گسترده فرا روی ادبیات و نقد ادبی باز کرده است. (۲)

زندگی انسان با داستان شروع می شود و این داستان هنوز ادامه دارد و بی تردید تا پایان جهان ادامه خواهد یافت. کهن ترین داستانها را در تصانیف کتب دینی و در لابلای حماسه های مذهبی می توان یافت. آریایی ها و سامی ها، قدیمی ترین ملتهایی هستند که زندگی خود را با داستان بازگو کرده اند.

اصولاً انسان، شوق فراوان دارد که زندگی خود را با داستان بویژه داستان منظوم بازگو کند و این ذوق را در تاریخ و ادب انسان کهن ایرانی می یابیم. در زبان و ادب فارسی، شاهنامه فردوسی بزرگترین سند بازگویی داستانهای منظوم حماسی و پهلوانی و بزم و رزم است. زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره تاریخی هزار ساله دارد و آثار گرانبهایی از داستانهای منظوم فارسی در همین منطقه تألیف و تحریر شده است. پدیدآورندگان این داستانها، بیشتر شاعران و سرایندگان ایرانی و هندی و پاکستانی هستند. قهرمانان این داستانها، افراد شجاعی هستند که در میدانهای رزم و در مجالس بزم، گاه جان می گیرند و گاه جان می بازند، گاه رهایی می یابند و زمانی دیگران را رها و آزاد می سازند. این داستانها گاه به تقلید از بزرگان ادب فارسی مانند فردوسی، نظامی، جامی و دیگران پدید آمده اند و گاه ریشه در اساطیر پیش از اسلام دارند؛ گاه از منابع هندی سرچشمه گرفته اند و گاه بر مبنای تمثیلات و حکایات بوجود آمده اند. مهمترین این داستانها در دوره تیموریان بزرگ هند به زبان فارسی و در شبه قاره تألیف شده اند، مانند: آئینه اسکندری (امیر خسرو دهلوی)، بهرام نامه (سیف الله متخلص به سیفی)، دولرانی و خضرخان (امیر خسرو دهلوی)، رام چند (میر شمس الله فائبی دهلوی)، سیف الملوک (خلیق لاهوری و نیز از دیگران)، دُر مکنون (میر شمس الدین فقیر)، هیر و رانجها (عظیم تتوی و نیز از دیگران)، وامق و عذرا (یوسفی صرفی کشمیری و نیز از دیگران)،

سسی و پنون (سلامت علی خان سلامی و نیز از دیگران)، زیبا و نگار (حاجی محمد رضا رضایی)، شاه و پری (خلیفه متخلص به شادی)، لعل و گوهر (حسن علی عزت)، مهتاب و کتان (فقیرالله متخلص به آفرین لاهوری)، مهر و ماه (جمال کنبوه دهلوی)، هشت بهشت (امیر خسرو دهلوی)، هفت اختر (شیخ محسن کشمیری)، هفت دلبر (خواجه معین الدین محمد)، هفت کشور (محمود لاهوری و ابوالفیض فیضی فیاضی)، نل و دمن (شیخ ابوالفیض فیضی)، مراد العاشقین (مراد شاه سیالکوتی)، بلقیس و سلیمان (نظام معمایی و نیز از دیگران)، بدر منیر (ناشناس)، حُسن و عشق (محمد افضل سرخوش دهلوی)، یوسف و زلیخا (قاسم خان بدخشی و نیز از دیگران)، و دهها داستان منظوم دیگر.

نقد و بررسی متن کتاب :

کار تحقیق و پژوهش بر اساس: (۱) گزینش و جمع آوری نسخ، (۲) ارزشیابی نسخه ها، (۳) بازخوانی و رعایت اصول دستوری، (۴) استخراج و عرضه متن به منابع و مصادر، (۵) استخراج نمونه های مشابه در نسخ دیگر، (۶) تطبیق متن اصلی با سایر نسخه ها، (۷) نگارش پانویس ها، (۸) بازنگری نهایی، و (۹) فهرست نگاری استوار است. بر این اساس مهمترین کتابی که این داستانها را معرفی و بررسی و نقد کرده کتاب «داستانسرایای فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان» تألیف ارزشمند خانم دکتر طاهره صدیقی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی است.

این اثر گرانبها و بی بدیل در سال ۱۳۷۷ خورشیدی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده است. این کتاب، یک دوره ۳۴۲ ساله را در بر می گیرد؛ یعنی از ۹۳۲ تا ۱۲۷۴ هجری. این دوره مصادف بوده است با دوره فرمانروایی تیموریان در هند و بی شک یکی از درخشانترین بلکه مهمترین دوران تاریخی هند بشمار می رود. دکتر طاهره صدیقی این کتاب را به عنوان رساله دوره دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه تهران ارائه نموده و با موفقیت دوره را به پایان

رسانده است. این کتاب ۳۳۰ صفحه ای، در بر دارندهٔ مقدمه ای جامع از ورود زبان و ادب فارسی به شبه قاره است.

نویسندهٔ کتاب در خصوص داستان و نظم معتقد است که داستان به هر شکلی که باشد جالب است، بخصوص داستانهایی که در قالب شعر بیان شده باشند. به عقیدهٔ وی تاریخ داستانهای منظوم بسیار کهن است و به همان اندازه جالب و پُر تحرک نیز هست. انسان وقتی زبان به سخن گشود، گفتارش، در حقیقت انعکاس بیان احساسات و عواطف درونی خود وی بود. در آن زمان انسان جز تعریف رویدادهای روزمرهٔ زندگی حرفی برای گفتن نداشت، به همین علت سخن وی از جوهر قصه و لطافت آن تهی بود. شدت احساس و وسیلهٔ بیان، نوعی لطافت به وجود می آورد که سبب رشد و انبساط خاطر می شود و این همان احساسی است که بعدها نظم یا شعر نامیده شد. (۳) وی در ادامهٔ همین مطلب می نویسد که قصه های منظوم، چه موضوعات عشقی داشته باشد چه حماسه و تاریخ، یا اسطوره، یا برگرفته از عقاید دینی یا پروردهٔ شعور انسانی باشد و یا مربوط به ارباب انواع یا سیر و شکار، در هر صورت از عنصر داستان و تخیل خالی نیست. بی شک هر چقدر که شعور انسانی رو به ترقی بگذارد، نیروی تخیل بیشتر به کار می آید و قصه ها طولانی تر و جذاب تر می شوند و در هر زمینه داستانهای مستقل بوجود می آید: حماسی، تاریخی، اخلاقی، عشقی، عرفانی، دینی و غیره. (۴) این نظر نویسنده برای جمع آوری و نقد و بررسی داستانهای منظوم کاملاً منطقی بنظر می رسد. وی با تسلط به انواع داستانهای منظوم و تشخیص نوع بیان و قالب و محتوی و فرم هر کدام، کار سنگین بررسی و تحلیل آنها را بر عهده گرفته است.

نویسنده در پیشگفتار کتاب می نویسد: « ارباب فضل و دانش معتقدند که زبان فارسی با لشکر محمود غزنوی از طریق ناحیهٔ غربی شبه قاره وارد این سرزمین شد. محمود غزنوی نه تنها مردی علم دوست و ادب پرور بود بلکه حمایت از شاعران و فاضلان عصر خویش را وظیفهٔ خود می دانست، حتی در دورهٔ جانشینانش مانند سلطان مسعود، سلطان ابراهیم، سلطان ملکشاه و

خسرو ملک، شهرهای لاهور و پیشاور به صورت بزرگترین مراکز علم و ادب و فرهنگ فارسی درآمد بودند». (۵)

در همین پیشگفتار، اشاره خوبی به لاهور دارد که از همان زمان غزنویان، ملجأ ادیبان و شاعران و دانشمندان بزرگ ایران بوده است. یعنی مرکزی فرهنگی و ادبی برای اهل قلم - که این نقش را تا امروز بخوبی حفظ و ایفا کرده است.

وی می نویسد که پس از تأسیس سلطنت تیموریان، شبه قاره مجمع دانشمندان و نویسندگان و سخنوران فارسی شد. در حالی که تیموریان ترک زبان بودند، اما به زبان و ادبیات فارسی علاقه فراوان داشتند و دربار آنان مجلسی مطمئن برای علما و فضیای نامی آن عصر بود و از آنان حمایت و سرپرستی می شد. (۶)

بدیهی است که چنین محیطی، انگیزه ای قوی برای جذب اهل علم و دانش و سخن از ایران بود که در آن زمان بر اثر یورش اقوام همسایه نا امن شده بود و تعجبی نیست اگر دسته دسته از مردم با فرهنگ ایران به سرزمین زرخیز و امن شبه قاره و بویژه دربار تیموریان روی می آوردند. بدینگونه محافل فرهنگی و ادبی شبه قاره، مرکزی برای تالیف ارزنده ترین و ماندگارترین آثار ادبی فارسی شد.

کتاب « داستانسرایایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان»، تلاشی است جامع و قابل توجه در خصوص معرفی و نقد ۱۶۷ عنوان مثنوی و داستان فارسی که در این منطقه تألیف شده اند.

روش تحقیق و نتیجه:

روش تحقیق نویسنده بر مبنای معرفی داستانها، محتویات داستانها و سنجش ادبی است. شیوه بسیار جالبی که از نظر علمی به ارزش کتاب افزوده است. نویسنده با معرفی مختصر هر اثر، به محتویات آن به طور خلاصه می پردازد و سپس سنجش ادبی اثر را بیان می کند. این شیوه نقد هر داستان، به قوت تألیف افزوده و از مشخصات بسیار عالی این تألیف است.

اما نکته قابل توجه، مقدمه مفصلی است که نویسنده در ۳۶ صفحه اول کتاب آورده است. اگرچه برای سرفصلهای داستان کوتاه، داستانهای تمثیلی، داستانهای عرفانی و اخلاقی و حتی تاریخی و حماسی، نمونه های خوبی از این گونه آثار را معرفی می کند، اما همین شیوه را برای ادبیات داستانی و رمان و قصه متاسفانه رها می سازد. در حالی که نویسنده محترم می تواند اشاره به نمونه های بسیار خوبی از ادبیات داستانی، رمان و قصه در همین دوره داشته باشد تا با معرفی این گونه آثار نیز خواننده را بر سر ذوق آورد.

اهمیت و ارزش معنوی داستانسرایی و داستانهای منظوم نه تنها در محافظت فرهنگ و تمدن قدیمی زمان خود برجسته است، بلکه از جنبه های دیگر هم قابل ارزش است. (۷) بعقیده نویسنده محیط داستان، تخیلی و رویایی است و همین محیط تخیلی، دایره تفکر و رویای ما را توسعه می دهد؛ برای همین است که روان شناسان اغلب سفارش می کنند که داستانهایی را که مربوط به جن و پری و کارهای خارق العاده است جزء دروس کودکان قرار بدهند. وی در مورد اهمیت داستانهای منظوم معتقد است که اگر بگوییم انسان داستانهای منظوم را همراه با خود آورده است، گراف نگفته ایم؛ نمایش دادن را بشر دوست دارد و می خواهد افکار خود را برای دیگران بازگو کند و اندیشه دیگران را بفهمد و بسنجد. (۸) به همین دلیل است که داستان پردازی در شبه قاره از اهمیت بالایی برخوردار است و در دوره تیموریان این اهمیت به اوج خود رسیده و حاصل آن دهها داستان منظوم است که در این اثر گرانها مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته است.

مشابه چنین کار بزرگی، اما، در زمینه بررسی و نقد داستان نویسی، تلاش ارزنده نویسنده معاصر ایرانی، حسن میرعبدینی است در کتاب چهار جلدی وی به نام: *صد سال داستان نویسی ایران*. (۹) این مجموعه ضخیم در سال ۱۳۸۳ از طرف انتشارات نشر چشمه در تهران چاپ و منتشر شده است. البته امتیاز کار دکتر طاهره صدیقی باز هم در این مقایسه برجسته است. گرچه کار میرعبدینی نیز در نوع خود کاری حجیم و سنگین و بی بدیل در ایران است اما کتابهای داستان در طول صد ساله اخیر ایران همگی چاپ

شده و در دسترس اهل فن بوده اند، در حالی که کتاب داستانسرایای فارسی در شبه قاره، جمع آوری نسخ خطی داستانهای منظوم در دوره ای بیش از سیصد سال است و این نسخ هنوز به صورت اولیه بوده و نه تنها یافتن و خواندن آنها دشوار بوده و گاه بسختی می شده متن را خواند، بلکه تشخیص نسخه های مشابه با اصل نیز به دشواری کار می افزوده است.

بهر حال در مجموع این اثر تحقیقی و علمی، یکی از ماندگارترین آثار در خصوص معرفی و نقد داستانهای منظوم فارسی در شبه قاره است و بی شک منبعی موثق برای محققین و دانشجویان رشته های علوم انسانی نیز بشمار می رود. جای خالی این گونه آثار هنوز در میان کتب دانشگاهی محسوس است.

پانویس ها:

۱. السامرای، ابراهیم (۱۳۷۶)؛ زبان شناسی تطبیقی. ترجمه سید حسن سیدی. سبزوار: دانشگاه تربیت معلم. ص ۱۵۳.
۲. حیدری، علی و غلامرضایی، ضرغام (۱۳۸۶)؛ «مقایسه سبک شناسانه غزلی از میر شهداد خان با غزلی از سنایی»، مجموعه مقالات سمینار بین المللی زبان فارسی در سند. به کوشش محمد مهدی توسلی. کراچی: بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانه فرهنگ ج.ا.ایران. ص ۲۲۴.
۳. طاهره صدیقی، داستانسرایای فارسی در دوره تیموریان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷خ، ص سه (پیشگفتار).
۴. همانجا.
- ۵- همان، ص چهار.
- ۶- همان، ص پنج.
- ۷- همان، ص ۱۵.
- ۸- همان، ص ۱۷.
- ۹- برای اطلاع بیشتر ر.ک.: حسن میرعابدینی، صد سال داستان نویسی ایران، جلد ۳، ۴، تهران، ۱۳۸۳.

کتابنامه :

- السامرای، ابراهیم (۱۳۷۶)؛ زبان شناسی تطبیقی. ترجمه سید حسن سیدی. سبزوار: دانشگاه تربیت معلم. ص ۱۵۳.
- حیدری، علی و غلامرضایی، ضرغام (۱۳۸۶)؛ « مقایسه سبک شناسانه غزلی از میر شهادت خان با غزلی از سنایی»، مجموعه مقالات سمینار بین المللی زبان فارسی در سند. به کوشش محمد مهدی توسلی. کراچی: بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانه فرهنگ ج.ا.ایران. صص ۲۳۴-۲۲۴.
- صدیقی، طاهره (۱۳۷۷)؛ داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳)؛ صد سال داستان نویسی ایران، جلد ۳ و ۴. تهران: نشر چشمه.



شعر فارسی امروز شبه قاره

غلام حسین مشتاق سچاروی^۱

یا رسول الله (ص) نگاهی

بردردت فریاد دارم یا رسول الله نگاهی
ناامیدم از دو عالم یا رسول الله نگاهی
نیست کس مشکل کشایم یا رسول الله نگاهی
باز می خواهم بهارم یا رسول الله نگاهی
پیش تو احوال کردم یا رسول الله نگاهی
من گنهگار امتیم یا رسول الله نگاهی
تو بر آور آبرویم یا رسول الله نگاهی
من گنهگار امتیم یا رسول الله نگاهی
تا باین نسبت بنالم یا رسول الله نگاهی
پیش تو گویم، چه گویم یا رسول الله نگاهی
یا نبی الله ترحم یا رسول الله نگاهی
نجنی اعلی الاکارم یا رسول الله نگاهی
سائل «مشتاق» گشتم یا رسول الله نگاهی

عاجزم بی اختیارم یا رسول الله نگاهی
عاصیان را نیست جز تو در جهان جائی پناه
مشکلاتم شد گره اندر گره هر ساعتی
کرده ام باد خزان بی رنگ و بو باغ حیات
عمر رفتی حل نگشتی حاجت ما تا هنوز
آه و زاری اشک باری هر مقامی کرده ایم
از گناهم شد سیاه اندر سیاه موئی سپید
نی رخ زیبا بدارم نی به نیکی دعوی ایم
رشته ام با ملت تو بسته ام با این امید
حال ما را نیست مخفی، از تو ای دانای راز
لیس احد شافع لی عند ربی ذی الجلال
اننی فی بحرهم مغرق فی کل یوم
بحر رحمت، از درد، کی باز گردد بی مراد

صفدر حسین میرزا سیفی^۱

در منقبت حضرت علی علیه السلام

جانِ پیمبر علی ساقی کوثر علی
 مولای قنبر علی ساقی کوثر علی
 صاحب لشکر علی ساقی کوثر علی
 صاحب منبر علی ساقی کوثر علی
 راجع شمس و قمر ساقی کوثر علی
 شمع جلا مرتضی ساقی کوثر علی
 حق بحقیقت علی ساقی کوثر علی
 شامل حق مرتضی ساقی کوثر علی
 فائق حق مرتضی ساقی کوثر علی
 در عدن مرتضی ساقی کوثر علی
 تاج سر الیا ساقی کوثر علی
 وارث تخت نبی ساقی کوثر علی
 نائب پروردگار ساقی کوثر علی
 والی امر خدا ساقی کوثر علی
 صلی علی مرتضی ساقی کوثر علی
 پشت و پناهم علی ساقی کوثر علی
 افتخ اهل فتوح ساقی کوثر علی
 این بنده خاکِ درت ساقی کوثر علی

حیدر صفدر علی زبده داور علی
 شافع محشر علی شیر مظفر علی
 فاتح خیبر علی قاتل عنتر علی
 هادی و رهبر علی تاج مفاخر علی
 وارث خیرالبشر بابِ شبیر و شبیر
 ابر عطا مرتضی دست خدا مرتضی
 شاه شریعت علی پیر طریقت علی
 کامل حق مرتضی مائل حق مرتضی
 شائق حق مرتضی لائق حق مرتضی
 سنگِ ثمن مرتضی کفر شکن مرتضی
 شاهنشہ انبیا شمع همه اوصیا
 مظهر ملک جلی کاشف راز خفی
 گوهر درج وقار برج شرف را مدار
 مالک روز جزا صاحب حوض و لوا
 شمس الضحی مرتضی بدر الدجی مرتضی
 رهبر و راهم علی درخور جاهم علی
 رهبر کشتی نوح گوهر دریای روح
 سیفی گدا چاکرت گرد ره قنبرت



۱ - سراینده ساکن تندوآغا حیدرآباد (سند)

شکور علی انور^۱

هدیه منقبت

یاد تو افزودهٔ دین و ایمان است
ظاهرش هر دم ضیاء بار نهان است
نام آن از نام پاک رب جهان است
از وجودش چشم روشن میر و سلطان است
کاینات از مقدمش تابنده جوان است
مرتضی با مصطفی (ص) هم یک دل و جان است
این علی هم مثل من مولای ذیشان است
میر میران ، شاه شاهان، شیر یزدان است
در دل زهرا بتول چون یوسف کنعان است
این چنین حسنین ذی شان را شایان است
آن امام جن وانس، هم سر برهان است
مدحت خیر البشر «انور» مثال باغ جنان است

ذکر تو چون آب زمزم آب حیوان است
ذات آن پاکیزه از جمله شنیع است
آدم ایمان، جوان مردان حق
علم و حکمت فیض باران علی (ع) است
دین فروزان شد ز انوار وجود
ای علی (ع) تو روشن است از انوار حق
من کنت مولا، بگفته است رسول (ص)
این چنین شاهی ندیده است که او
این چنین شوهر نه یافته اند زنان
این چنین خوش خود پدر باشد نه باشد مهربان
این چنین مولا کسی را یافته نیست
گفتگوی او بود نور چراغ معرفت

صدیق تاثیر^۲

باید زیستن

غم بود یا راحتی خوشحال باید زیستن
هان شرر سان بی پرو بی بال باید زیستن
تا کجا در بند ماه و سال باید زیستن
رنج و غم را بهر استقبال باید زیستن
گر نه تو داری زرو این مال باید زیستن
شاد و یا ناشاد، در هر حال باید زیستن
همچو نقش و صورت و تمثال باید زیستن

در جهان با ثروت اقبال باید زیستن
هر که رفت از خویشتن او طالب پرواز نیست
ای دریغانیست بیش از لمحہ ای هنگام زیست
هیچ کس را جایی ماندن نیست در مهمان سرا
درچه فکری، فکر تو جوهر گهر اندیشه ای
من نه گویم این سخن بل گفت استاد ازل
ماند فن تاثیر باقی، مانی و بهزاد کو؟

۱ - سرایندهٔ ساکن گلگت (مناطق شمالی کشور)

۲ - سرایندهٔ مقیم شیخوپوره (پنجاب)

تفسیر عشق

در فقط یک ظهر، عالمگیر شد
 بعد از آن آری، جهان تسخیر شد
 ابرو از چهره فولاد برد
 بر سر نی می شود، حتی، سرود
 از فروغ عشق، چون خورشید شد
 تا همیشه، تا ابد جاوید شد
 کربلا را، قبله دلها کنی
 باخدا، در خلوت تنها کنی
 غنچه گل را، پیاپی خار دید
 تاخدا، تا عالم بالا رسید
 عاشقی با سینه صد چاک بود
 مثل گلهای بهاری پاک بود
 در کویر خشک هم، نجوا کنی
 واژه آزادگی انشاء کنی
 تشنگی را از لب عباس(ع) گفت
 از نگاهی شرم یک احساس گفت
 مثل زینب (س)، کربلا را جار زد
 طعنه بر زنجیر و بر بازار زد
 آنقدر جنگید، تا که تیر خورد
 از خدنگ دشمنانش شیر خورد
 باعروجش عشق را تفسیر کرد
 چهره اسلام را تنویر کرد

می شود، در باور آزدگان
 ساعتی : جانبازی آینه ها
 می شود، باخون بهنگام نیاز
 آیه های عاشقی را، جار جار
 می شود، در خلوت شام تنور
 می شود، حتی بدون یک سپاه
 می شود، با کاروان کم نفر
 می شود، دل را ز جمع دیگران
 می شود، در وحشت صحرا و دشت
 می شود، از گوشه ویرانه هم
 می شود در کعبه یا در کربلا
 می شود در لابلای خار و خس
 می شود، «هیئات من الذله» را
 می شود، در دفتر ثبت زمان
 می شود، با جاری آب زلال
 می شود، بامشک کابش ریخته
 می شود، از پشت اشتر تا هدف
 می شود، مانند زین العابدین(ع)
 می شود، مانند اکبر(ع) در عمل
 یا که مثل اصغر(ع) قنداقه پیچ
 این چنین تنها فقط، تنها حسین(ع)
 او فقط، تنها فقط، در نصف روز

مثل حُر(رض)، دلداده و شیدا شویم
 گم، درون وحشت صحرا شویم

پس بیا، در امتداد این شروع
 پس بیا، با اضطراب کودکان

پیش مرگ زینب (س) کبرا شویم
میزبان یک دل تنها شویم
منقلب زین ماتم عظمای شویم
لا اقل بر نکتۀ دانا شویم

پس بیا، از کربلا تا شهر شام
پس بیا، در شام تاریکی کسی
پس بیا، آری بیاید عاشقان
پس بیا، در مکتب ناب حسین(ع)

دکتر محمد حسین تسبیحی^۱

خلیج فارس نامه

مهد فخر و ابتکار و کوشش مردان تویی
مهبط فرهنگ و تاریخ و دل ایران تویی
سینه سوزان، دل طپان، رقصان و پای کوبان تویی
شهر و شهباز ایران، شیر خوزستان تویی
موج رستاخیز عشق از باغ و از بستان تویی
نعرۀ الله اکبر، روح جانبازان تویی
ما همه فرمانبر و خورشید سرداران تویی
پنج هزار سال عمر تو در پهنۀ کیهان تویی
بوی خوش از گل بود، هم گوهر و مرجان تویی
روشنی بخش جهان نوریان، نوران تویی
حافظ هر یک به قدر و قدرت ایمان تویی
ضربت امواج تو چون نیزه و پیکان تویی
این بود امر خدا چون طوفان تویی
جان و جسم و دل برای ملت ایران تویی
این همه نیروی تو، چون رستم دستان تویی
قند فارسی در دهان داری، لب خندان تویی
رازی و خوارزمی و سینا و بوریحان تویی
در سماع عارفان هوهوکنان مستان تویی
ای مه بُرج هنر، نقش سر ایوان تویی
می روی دامن کشان و سرو باغستان تویی

سرو ناز ما، خلیج فارس ما، شادان تویی
ای خلیج فارس ما، ای گوهر سبز جهان
کاروان عاشقان اندر طریق تو روان
خستگی نبود ترا هرگز به وقت شور و حال
می رسد لطف و صفا از چرخش امواج تو
ای خلیج فارس ما، هستی مبارز در جهان
خوش بود گفتار و کردار تو ای نیکوسرشت
این بود تاریخ تو در صفحۀ گردان جان
گل به دامان داری و دست همه بردامنت
راهبان نور تو همواره سوی تو روان
بندر و شهر و جزیره در دل تو استوار
دشمن تو سرشکسته در همه تاریخ تو
چرخۀ سوخت تو باشد، همچو طوفان پرتوان
ملت ایران ترا چون جان خود داند به دل
در سویدای دل تو نفت و گاز و مروارید
تو خلیج فارسی و فارسی زبان و جان تو
حافظ و فردوسی و سعدی غزل خوان تواند
جام می بر لب تو داری مست مستان می روی
ای خلیج فارس ما، ای گوهر دُرچ ادب
عاشق تو هر کسی در هر کجا و هر مکان

در طریق عاشقی همسایه عمان تویی
 این بود زیبایی تو، چون که سرورستان تویی
 مهد خرمشهر تویی و عشق آبادان تویی
 غبغب تو، چاه یوسف، ناز کشتیبان تویی
 رونق گردشگری هم آذر و کیوان تویی
 شیخ شعیب و شیخ سعد و هندورابی جان تویی
 دیلم و معشور و ریگ و خادم انسان تویی
 پایگاه و لنگر و نیروی هرمزگان تویی
 ساحل تو شهرگ ایران خوش پیمان تویی
 گویا نوروز جاویدان ، بهارستان تویی
 تو خلیج فارس ما، دریای پارس ای جان تویی
 طرح دانشنامه چون صورتگر خوبان تویی
 ای خلیج فارس ما، در قلب ما شادان تویی
 پایدار و ماندگار دشت و کوهستان تویی
 سکه ساز اقتصاد و نفت و گازستان تویی
 کوه و سنگ و ریگ و خاک پاک دشتستان تویی
 دست و پا و گوش و چشم صف زده مژگان تویی
 سرزمین عشق و عرفان در دل کرمان تویی
 راه دریا سهل و آسان بهر بازرگان تویی
 مهربانی، باوفایی، یاور یاران تویی
 میزبان مهربان و یار هر مهمان تویی
 گویا از بهر دشمن چکش و سندان تویی
 زان جهت در کار و کوشش بهر میدان تویی
 ای خلیج فارس ما، در جان ما پنهان تویی
 هم بسیج مؤمنان یار تو چون جانان تویی
 پیکر لطف و صفایی از خدا احسان تویی
 زنده و پاینده و تابنده چون ماهان تویی

ای خلیج فارس ما، دریای پارس عاشقی
 قد سرو تو هزار است و دویست کیلو متر
 رود کارون تو باشد، نای تو در دم زدن
 تنگه هرمز بود آن گردن زیبای تو
 جمله آثار کهن در جسم پاک تو نهان
 قشم و کیش و لارک و خارک و تنب کوچک و بزرگ
 کل بندرهای تو خدمتگزار مردمان
 بندرعباس تو چون بوشهر تو نیروی تو
 مرز ایران تو باشد یک هزار و هشتصد
 روز ملی آمده از بهر تو جشن بزرگ
 در معارف چهره و یاد تو باشد ماندگار
 کار تحقیق و پژوهش بهر تو رونق گرفت
 مهر بجنوردی شده جذب قلوب عارفان
 جمله خاستگاه های تو فرهنگ ایران کهن
 در جهان نام خلیج فارس ما ورد زبان
 شش جهت کل جهان تسبیح گوی نام تو
 ای خوشا آنان که باتو هم نشین و هم دلند
 هرکجا پیوستگی های تو باشد در نظر
 کشتیرانی از تو شد دل بسته ایرانیان
 جمله کشورهای اطراف تو چون یاران تو
 ماهی و میگوی تو شهره شده اندر جهان
 از نهنگ و کوسه و سوسمار تو ترسان همه
 اقتدار تو بود نیروی نفت و گاز تو
 یار و همراه تو شد ایران و ایرانی یقین
 در کنار تو سپاه و ارتش دشمن شکن
 آرزومندم که باشی شادمان و سرفراز
 جان و جسم این «رها» یاد تو دارد روز و شب

دکتر محمود احمد غازی^۱

حکمت و نیرنگی فرنگ

«این داغ جگر تابى بر سينه آدم زن»
در عالم خاکی یک هنگامه ماتم زن

انبار زر و جوهر در خانه دل گیرم؟
خاشاک گران بار است دور از دل و جانم زن

در حکمت افرنگی بینی تو چه نیرنگی
این رنگ و فسون را اندر آتش داغم زن

این کوه زر و جوهر باکاه نگیرم من
انبار زر و سیمی را بر سر جم زن

مغرب به جهان بانی چالاک و خردمندی
ماتم به جهان است ، راه نمرود جهانم زن

پیشانی خود را چو سنگ در شه سازی؟
ایوان سلاطین را بیرون ز دو عالم زن

ظفر عباس^۲

پیمان ما

جان ما ، جانان ما، سرمایه ایمان ما
قائم و دائم به یزدان عهد ما پیمان ما
تا ابد رحمت فشان، عظمت نشان قرآن ما
چین و هندوستان ما ایران و پاکستان ما
هیچ آئینی نباشد جز به این شایان ما
رهبر کامل نبی (ص) محترم ذیشان ما
باعث سوز جگر ، سوز دل ویران ما
اشک خون این دل غمگین ما، باران ما
حسرت جان و دل ما درد ما درمان ما

میهن زیبای ما ای ارض پاکستان ما
تا ثریا پرچم سرسبز را خواهیم برد
دین ما پائنده و تابنده از روز ازل
ما مسلمانییم ما را این همه عالم وطن
دین کامل دین ما اسلام تابنده صفات
گامزن هستیم زیر سایه پروردگار
خطه کشمیر سوزان در شب ظلم و ستم
قبرص و بوسینیا و فلسطین زیر ستم
در زمانه اتحاد ملت اسلامیه

۱ - استاد دانشکده شریعه و حقوق، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۲ - سراینده مقیم بهکر (پنجاب)

جاوید اقبال قزلباش^۱

شانزده بیت به تجلیل چهارده شاعر

شاعر عارف به اوصاف جلی
 شاه شاهان پور عالی علی
 شعر او نور سعادت، روشنایی، محفلی
 قلقلی گوید صبویش از شراب کوثری
 جان عالم، علم و دانش را کند اوسروری
 شعر او شربنی شهد و عسل از دلبری
 شعر او ثروت بدارد، بهر فصل عنبری
 میدهد مثل گل کاشان بوی موسمی
 چُن رقیبان در تلاشِ بردنِ رزق غنی
 کرده از بحر سخن جود و سخا را رهبری
 فارس و هند و عجم را پر کند از فارسی
 نور او هر دم دمد نوری که باشد ترشزی
 تاج او تاج منور، تاجدار شاعری
 گل به کاشان ادب آورده با صد دلبری
 کرده با صدها شکوهش شعر گویی را قوی
 شعرتان جاوید باشد کرده اید گوهر گری

پیشگوئی های شاه نعمت الله ولی
 از سما گیرد و میدد او خبر
 قاسم انوار، قسمت کرده نور هر ولی
 جامی از عرفان خورده جام می
 آن فغانی اهل شیراز، فارسی گوی بزرگ
 اهلی شیراز باشد بلبل باغ ارم
 وحشی را وحشت گرفته در بیابان غزل
 محتشم کاشانی است، بوی خوش شعرش دهد
 عرفی از غوغای مردم باشد اندر وحشتی
 فیض فیضی دامنِ فارسی را پر کند
 هان نظیری بی نظیر وبی مثال اندر ادب
 از ظهور آن ظهوری طُور سینا پر شود
 طالب از آمل بیامد با سخن
 یک کلیم از دانشش آورده لولوی سخن
 صائب تبریز، شان ترک وتاتار و عجم
 هان سلام ما شما را تاجداران سخن

غلام رسول آصف^۲

در نکوداشت اسد الله خان غالب

بسم الله اگر تاب نظر هست کسی را
 (نامعلوم)

این است که خون خورده و دل برده بسی را

۱ - سراینده مقیم راولپندی / اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن فیصل آباد.

صحن گلزارِ بلاغت را ز شعرش رنگ و بو
(فیروز اللغات فارسی ، ص ۷۸۶)

مرکب فکر و تخیل را، همین شهباز بین
کارگاه ادب اعلی را همین معمار بین
معنی الفاظ را بخشیده هم ساز نو
مشتِ خاکی می سزد چو بربط ناز آفرین
سطوتِ الفاظ و معنی محمل خاکی نساخت
آرزوی زندگی را شعله بخشد در شهود
نقشِ عجمی یافته گفتگو، از نظر تو
هر زجاج حرف تو رقصنده از ناب لقاء
جام جمشیدی دهد هر حرف تو هر دم روان
نقش جبریلی ، دمد از قلب تو در سرنوشت
می بریزد ولوله و انقلاب آواز تو
فکر تو روشن کند چون آفتابی هر جبین
تلخی نیش تخیل خالق هر فصل نو
از جلال خامه ات آید حسین آهنگ نو
چون شود مشاطگی با شانه حرف آفرین
چون پیردازد بط فکرش ز تاک انگبین
این گلستان ادب پاینده تر از شان تو
از وش نور ملائک هم شوئیده داغ، تو
در کلامت حرف تو گوید بلی، انی جمیل
هم شعوری را تو گوئی لا شعور آن شعور
کلک شاعر می دهد هر آن غالب جُرعه
تا بشنود حرف تو، بلبل پرد به سوی گل
با شراب فکر غالب، آه ، فغان و هوی را
عاشقان هر ادب خواننده دیوان تو
هر لمحہ جوئیده غالب بیاید تا وصال
چهره های مهر و ماه را در فص خوف و فسون
زبرج فکرش بسازد کارگاه تار نو
چون کند رامش گری به فکر خود بساز خود
شیشم الفاظ غالب ، بربط ابکار قاف

روز بازار فصاحت را رواج از نظر او

غالب آتش نوا را، رهبر پرواز بین
شجر مجروح تمنا را همین غمخوار بین
داده حُسن سخن را، خلعت و انداز نو
عودِ فکرت می بسازد بوئی گل را ناز نین
اشهب فکر و تخیل لا مکان منزل نساخت
نستعلیقِ فکر تو بخشد تحرک در جمود
کارگاه کن فکان روشن شود، از فکر تو
میکنده کهکشان هرگز نه بخشد آن فضاء
از رگ فکر و تخیل، لمحہ آید در مکان
مجمز نظر و تفکر دام گردون را شکست
بود پژمرده، زمینِ فکر ، پیش از ناز تو
از بیاض فکر تو روید گل و لعل و نگین
نحل فکرت می دهد هر تاک را چه عسل نو
از جمال و لطف حرف تو سزد ارژنگ نو
فکر ژولیده شود، چو تار زلف عنبرین
جام جمشیدی دهد، هر ذره خاک زمین
سبزه در فکر و دانش می سزد از جان تو
داده فکر و نظر را، حُسن یزدان راغ، تو
کار پرداززی فکرت معنی کن را دلیل
فکر لا ادرئیت انسان را دادی شعور
مُجمر رُوح تفکر می شود هر ذره
قطره هائی شبیم فکرت بشوئند روی گل
برگ گل خود می کند هر انتساب بوی را
مرآت فکر و تحیر این همه وجدان تو
شبیمی نالد برین خاک کهن بر انتقال
کرده شرمنده کلام تو، بلاخیز جنون
تلمبار فکر غالب می دهد افکار نو
می دهد آهنگ دیگر در حروف ناز خود
عشق افکار اسد ، داده قلم را هم شگاف

می کند زلفِ خیالم، پای تو هر دم سجود
می توان دادن این جان در جمال زهره وش
از لب حرفت می آید خوشبوی پائنده تر
شاخ گل زیر نمو، برهم زند هر برگ هوش
زانکه آید اندر و ذوق نمو از نوک خار

(ق)

از مگس کو دیده برگ فکر را برنده تر
قاطع عمر وان را می دهد آهنگ هو
زانکه هستی در تلازم باخدای لم یزل
زانکه گوید او انالاحق با ادای ایزدی
ورنه بودی در تلاطم های گرداب فسون
و خرد را هوش بخشی در ادب های جهان
و همین را هوش دادی باجنون اندرغضب
سفته باهم عقل و وجدان با عیار شاعری
و ثنای خواجه دادی با خدای احتساب
چون سوار خود را یابد می بسانه دنو لغات
تو بیاموزی گلستان را نصاب هفت سو
راز آئی اعلم « را فاش کردی از قدیم»
تا بشنود وصف خود را از نیای فکر تو
که چون غالب می زند هر دم صلاهی دیگری
تا بیابد آیت غالب که خفته در نهان
شاهد و مشهود، غالب در تصوف این همین
حسن فطرت رشک دارد در فص تا بنده تر
انتهای فکر و دانش غالب رخشنده است
غالب و حلاج و زرین محو شیرین گفتگو
وا همین ذوق نمو گردد فشار رنگ و بو
داده کم ظرف «آصف» را چه همت دلرباء

حرف دیگر شاعران ، در ادب تو اندر رکود
نقطه های ادب غالب همچو «خال هندواش»
کارگاه فکر و دانش از لب تو زنده تر
تار گل را می دهی راز سروشی باخروش
چه وضو سازد ز شبینم، برگ گل اندر فشار

همچنین آن نیش فکر «غالب آشفته سر»
ماورائیت بسازد، نور یزدان در وجود
گفته راز درونی فاش تر هم از ازل
فکر پخته هر حرف اندر بهای سرمدی
پخته تر کردی خرد را، از لب ساغر جنون
تو بیاموزی خرد را ، هم رموز عشق و جان
تو خرد را همکلام عشق سازی ای عجب
در مرام فکر تو ناید غبار خاطری
از وش نور محمد کرده تو اکتساب
بود رخس فکر انسان در غبار کائنات
گنبد گردون نداند اکتساب گفتگو
علم الاسماء را فهمی از لب رب کریم
خم، حریف خود تلاش در فراق و هجر تو
عشق غالب در تلاش ان از رقیب خود سری
در تلاش فکر تو ماند فضای هر جهان
قبله راز و نیاز آدم و یزدان همین
کردی تار ناز ابروی ادب را شوخ تر
بر لب هر فکر و دانش مصرعه رقصنده است
سرزمین مشتری رقصنده از ذوق نمو
حرف غالب برگ گل را میدهد ذوق نمو
بادشاه فکر و دانش، راکب ادب وراء

دکتر معین نظامی^۱

درخت شب

خورشید را بیارد و بنهد به دستِ شب
و اندوه آسمانی ای در ساز و رختِ شب
سر می زند سپیده به دیوارِ سختِ شب
ای جغدِ تیره باطنِ وحشتِ پرستِ شب
تنها عبور می کنی دایم ز دشتِ شب!
با برگ و بارِ ماه و ستاره، درختِ شب
در محفلِ سماعِ سحرگاه، مستِ شب
تا قصه ای بگویمت از سرگذشتِ شب
هرگز مباد تا به ابد پایتختِ شب

دل سعی می کند که کند سبز بختِ شب
در کوله بارِ روز جهانی ز رنج بود
در قلبِ خود خزیده ام و گوش می کنم
ایمن مشو ز بازِ سپیدِ نیایشم
ای ماه ، ای جریده ترینِ مسافران
با شورِ پای کوبیِ ما رقص می کند
بیخود شده است و خرقة خود را دریده است
بنشین دمی کنار من ای روحِ روشنا
می خواهم از خدای که این سرزمینِ نور

نبی بخش دانش^۲

فکر هجرت

از یار جفا کار صد احساس خطر داشت
در مغز فکر هجرت و تکرار سفر داشت
از عاقبت خویش کجا علم و خبر داشت
لیکن به فضل و لطف شما نیک نظر داشت
چون از دیار حسن عجلانه گذر داشت

دیدمی که دل زار من از غیر حذر داشت
از خانه پوسیده و ویران و خرابه
این عاشق سرگشته و بیمار و پریشان
مأیوس شده بود همی خواست بمیرد
افسوس دل عاشق دانش بقید رفت

۱ - مدیر گروه فارسی ، دانشکده خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب - لاهور

۲ - سراینده ساکن تری میرواه ، خیرپور میرس - سند

عمر النساء «آشکارا»^۱

وجودِ زن

وجودِ مرد و زن دانی بهم پیوسته می باشد
در مهر و محبت یا صفا هم بسته می باشد
برای طفل مادر شد، بنام قدرتت ای زن

اساس هستی انسان به زن وابسته می باشد
نباشد زن ، نه عشق و عاشقی اندر جهان باشد
وجودش هستی آور شد ، برای مرد همسر شد

علی بابا تاج^۲

چو باهم بسازیم

بر آیی، ز غمها، بر آیی، تو ای دوست
چو بلبل سر آید، سر آیی تو ای دوست
به هر جا که باشی بیایی تو ای دوست
تو ای دوست دوايي، دوايي تو ای دوست
بده دست بدستم، بیایی، تو ای دوست

کجایی ، کجایی، نیایی، تو ای دوست
ز روزی که آزادگان باشند آن جا
وطن آنچه خواهد وطن را دهی تو
چه درمان، چه دارو، چه مرهم، چه تریاق
چو باهم بسازیم، وطن را بسازیم

بشیر سیتایی^۳

چه می پُرسی

برو زاهد چه می پرسی برای کفرو دین من
ازان رو محترم از آسمان است این زمین من
چرا ای لاله می باشی چو داغ آتشین من
نخواهد دید آنجا، گر تو باشی همنشین من
پیشانی حال و روی زرد و حسرت است امین من
ترحم کن، ببین این خاک کویت بر جبین من

دل و جان کرده ام نذر ادای نازنین من
ندارد هیچ ماه آسمانی تاب ماه من
کجا صحن چمن است و کجا این دشت دلسوزی
اگر از غیر می ترسی بیا در خوابم ای جانان!
شدم بدحال و شوریده ، ثبوتم از کجا آرم
« بشیر » آزرده ام ، افتاده در راه غم و محنت

۱ - سراینده ساکن دوشنبه - تاجیکستان.

۲ - سراینده ساکن کویته

۳ - سراینده ساکن دادو - سند



گزارش و پژوهش



درگذشت استاد دکتر محمد صابر در کراچی

آقای دکتر محمد صابر استاد و رئیس متقاعد گروه تاریخ اسلام دانشگاه کراچی و استاد زبان ترکی در تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۰۹ م در کراچی داعی اجل را لبیک گفت. آقای دکتر صابر که در ۱۹۵۸م به گمان غالب اولین کسی از پاکستان بود که برای گذراندن دورهٔ دکتری وارد دانشگاه استانبول گردید، از محضر دانشمندان، ادیبان و استادان معاصر طراز اول ترک اکتساب فیض نمود. از جمله خالده ادیب خانم، پرفسور احمد آتش، دکتر علی نهاد تارلان (۱۸۹۸ / ۱۹۷۸م) پرفسور ذکی ولیدی طوغان، دکتر عبدالقادر قره خان (۱۹۱۳ - ۲۰۰۰م) یحیی کمال (م ۱۹۵۸م) حسن پرویز خاتمی، اسماعیل حبیب سیووک. وی اولین فرهنگ ترکی - اردو را در همان اوان تدوین نمود. برخی کتابهای ترکی را نیز باهمکاری استادان دانشگاه به اردو برگرداند. موضوع پایان نامهٔ او تحقیق و بررسی یکی از مثنوی های خمسهٔ ترکی نوایی بوده است که در ۱۹۶۱م گذراند و به موطن خود مراجعت و در دانشگاه کراچی مشغول تدریس گردید. به همت و ابتکار پیرحسام الدین راشدی و دکتر ریاض الاسلام مؤسسهٔ مطالعات آسیای میانه و غربی در دانشگاه کراچی در دههٔ ۱۹۷۰ آغاز به فعالیت نمود. آقای دکتر صابر عضو دائمی هیأت مؤسسان انستیتو مطالعات مزبور بود که در حدود چهار دهه به سمت معاونت دبیر کل ابقاء نمود. سمت دبیریت کل را تاحین حیات دکتر ریاض الاسلام (م ۲۰۰۷م) بعهده داشت. آقای دکتر محمد صابر از علاقه مندان پروپا قرص زبان و ادبیات فارسی و حامیان ترویج آن در سطوح مختلف آموزشی در پاکستان بوده اند. استاد فقید سالیان متمادی از

خوانندگان صدیق فصلنامه علمی پژوهشی دانش بوده و برای ویژه علامه اقبال که بمناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال میلاد اقبال در پاییز ۲۰۰۱ وزمستان ۲۰۰۲ م / پاییز و زمستان ۱۳۸۰ش (شماره ۶۶ - ۶۷) ، مقاله پُرباری با عنوان « اقبال و ترکیه » (صص ۶۹ - ۸۴) تدوین کرده در اختیار ما گذاردند، که منتشر گردید. آقای دکتر صابر همچنین طلوع اسلام اقبال را به زبان ترکی برگرداند که در ۱۹۶۲م در استانبول به چاپ رسید. ایشان مضافاً بر این حیات عاکف (م ۱۹۳۶م) تألیف استاد علی نهادتارلان را به اردو ترجمه کرد که توسط موسسه فرهنگی عمران منطقه ای وقت شعبه لاهور در ۱۹۷۰م و ترجمه کتاب « ترکی و ترک » تألیف مرحوم ثروت صولت چاپ لاهور - ۱۹۸۹م درباره عاکف و اقبال دارای اطلاعات سودمندی است . در خور تذکر است که محمد عاکف سخنور چیره دست اسلامی مسلط به زبانهای ترکی، فارسی، عربی، فرانسه، آلبانیایی در ۱۹۲۲م طی نامه ای به حافظ عاصم نوشت : « در هفته اول دو مجموعه شعری محمد اقبال را دریافت نمودم... در علم ، عرفان و قدرت سخنرایی از من مقامش خیلی بلندتر است.... (محمد عاکف مورخ ۸ / ۳ / ۱۳۴۱ هـ ق / ۱۹۲۲م مقیم مصر). آقای دکتر صابر در حین اقامت سه ساله خود در ترکیه با همکاری رایزن مطبوعاتی وقت سفارت پاکستان آقای سید شریف الحسن، برخی آثار اردو به ترکی و از ترکی به اردو ترجمه کرد که در نشریه پاکستان پستی منعکس گردید. در همان زمان مهاراجه محمود آباد نیز از آن کشور بازدید نمود و از معرفی بابرنامه توسط مشارالیه تمجید نموده. آقای دکتر صابر در همایش میراث مشترک فرهنگی ایران ، پاکستان و ترکیه که در ۱۹۶۵م در تهران برگزار گردید، عضو هیأت عالیرتبه پاکستان بود. درگذشت فقید سعید

را به خانواده داغدیده، همکاران رشته تاریخ دانشگاه، شاگردان ایشان در گروه تاریخ و زبان ترکی، صمیمانه تسلیم عرض می‌کنیم و از درگاه احدیت برایشان آمرزش می‌طلبیم.

باین پیش آمد سابقه‌آشنایی و موانست برای چند دهه اخیر با استاد فارسی دوست گروه تاریخ به ظاهر به پایان می‌رسد اما

ای هم نفسان محفل ما رفتید ولی نه از دل ما

ارتحال غلام ربّانی اگرو نویسنده و پژوهشگر در حیدرآباد سند

داستان کوتاه نویس بنام زبان سندی، آقای غلام ربّانی اگرو که با یکی از بزرگترین سازمانهای انتشاراتی زبانهای فارسی، عربی، سندی، اردو - هیات ادبی سند - حیدرآباد - نخست به عنوان دبیر و آنگاه به طور رئیس به مدت ۴۰ سال همکاری داشت در تاریخ ۱۸ ژانویه ۲۰۱۰م با سکتة قلبی بدروود حیات گفت. آقای اگرو در عنفوان جوانی به نویسندگی روی آورده بود و حداقل برای پنج دهه اخیر منشاء آثاری بوده است. آثار وی به زبانهای انگلیسی، آلمانی، هندی، مراہتی و گجراتی برگردانده شده است و در برنامه دروس کارشناسی ارشد زبان سندهی دانشگاه تدریس می‌شود. در حدود دو دهه پیش آقای اگرو ریاست اکادمی ادبیات پاکستان را عهده دار بود و در این سمت هیاتهای نویسندگان پاکستانی را به کشورهای ایران، چین، هند و بنگلادش به عهده داشت. زیر نظر اگرو که حایز سمت دبیر و ریاست هیات ادب سند بوده، وی با پشتکار فوق العاده موفق به نشر ۳۰۰ کتاب مختلف در موضوعات تاریخ، زبان شناسی، ادب و شعر از جمله نسخ خطی کمیاب فارسی را منتشر ساخت. شایسته تذکر است که در حدود

هفت دهه پیش بهمت دانشمندانی چند هیأت ادب سنده برای ترویج و توسعه تاریخ، فرهنگ، ادب و زبان شناسی سنده در کراچی آغاز به کارکرد و در دهه بعد به حیدرآباد منتقل شد. همین موسسه علمی است که پیر سید حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) در حین حیات آن را خالصانه سرپرستی می نمود و دهها اثر فارسی اردو و سندی وی در انتشارات این سازمان علمی تلالو می کند. یکی از کارهای ابتکار آمیز آقای آگرو چاپ مجدد ترجمه فارسی کلام الله مجید توسط مخدوم نوح مقیم هاله می باشد که ۲۰۰ سال پیش از ترجمه شاه ولی الله دهلوی در شبه قاره صورت گرفته بود و اولین ترجمه فارسی قرآن مجید در این سرزمین قلمداد می گردد.

آقای غلام ربّانی آگرو که در ۷۶ سالگی بدرواحیات گفت ، در حین حیات دارای سمتهای مهم گوناگون علمی، ادبی ، و اداری از جمله عضو کمیسیون فدرال استخدام کشور ، رئیس انستیتو پژوهشهای تاریخ و فرهنگ دولت متبوع ، مدیر هیأت علوم طبیعی ، لاهور، و رئیس هیأت ادب سنده می باشد . در سالهایی که شیخ ایاز دانشمند و سخنور فقید ریاست دانشگاه سنده را به عهده داشت، آقای غلام ربّانی آگرو دارای نیابت رئیس دانشگاه سنده بوده است . فقدان نویسنده برجسته و پژوهشگر بنام سرزمین مهران را به دوستداران زبان و ادب سنده، فارسی و سایر السنه که فقید سعید در ترویج آنها نقشی سازنده داشته ، تسلیت عرض می کنیم . از درگاه احدیت برای ایشان آمرزش می طلبیم. امیدواریم که جانشینان ایشان در هیأت ادب سنده خدمات مشابه علمی را در سطحی که از دهه های پیش ادامه داشت ، به نحو احسن دنبال خواهند کرد.

مدیر فصلنامه دانش

گزارش هم اندیشی های علمی

انجمن ادبی فارسی

۱ - «بررسی فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره»

روز یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۳ دسامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « بررسی فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

در ضمن عرض خیرمقدم به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ، مقاله نویسان، فارسیگویان و عموم حضار ارجمند افغانی ، ایرانی و پاکستانی ، سرپرست انجمن اعلام نمود که در مهر و آبان ماه تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره وتذکره الشعرا نویسی فارسی در شبه قاره مورد بررسی قرار گرفته بود، این دفعه فرهنگ نویسی فارسی را در هفت مقاله مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

آن گاه هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای عامر علی آغاز گردید. مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی مدرسان و پژوهشگران پاکستانی و افغانی از جمله خانم سیده تصور النساء مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، خانم وجیهه حفیظ مربی فارسی دانشکده دولتی فدرال کشمیر رود راولپندی ، خانم نازیه نواز مربی فارسی دانشکده دولتی فدرال جی تین اسلام آباد ، خانم رابعه کیانی مربی فارسی دانشکده دولتی فدرال ایف سیون تو ، اسلام آباد ، آقای لعل محمد مینگل مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه

فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم ج.ا.ایران بوده اند. فارسیگویان پاکستانی آقای جاوید اقبال قزلباش و آقای خاور نقوی سروده های موضوعی خود را ارائه دادند.

خانم وجیهه حفیظ در ضمن راییه مقاله علمی با عنوان « **اهمیت فرهنگ مدارالافاضل و شمه ای از احوال مولفشی** » یاد آور گردید که فرهنگ مدارالافاضل از تألیفات برجسته الله داد فیضی سرهندی فرزند علی شیر اسد العلماء ست که در دوره فرمانروائی اکبر شاه به سال ۱۰۰۱ هجری تألیف و مورد استفاده شایان فرهنگ نویسان چهار قرن اخیر می باشد. وی خدمتی ارزنده را که استاد فقید دکتر محمد باقر در تصحیح و تدوین و چاپ مدارالافاضل در چهار مجلد متحمل گردیدند، تجلیل نمود.

خانم نازیه نواز در مقاله پژوهشی خود با عنوان « **ارزش علمی فرهنگ جهانگیری و مختصری درباره مولفشی** » ابراز داشت که میر جمال الدین حسین انجو این مهم ترین فرهنگ شعری را در چهارمین سال سلطنت جهانگیر شاه در ۱۰۱۷ هجری قمری به اتمام رسانده است. او شیرازی الاصل بود که از طریق دکن به دربار اکبر شاه و جهانگیر راه یافت تا ۱۰۳۰ هـ بقید حیات بود و در شهر آگرا بدرود حیات گفت.

خانم تصور النساء در مقاله تحقیقی خود با عنوان « **اهمیت و مختصات فرهنگ آنندراج و شمه ای درباره مولفشی** » خاطر نشان ساخت که فرهنگ آنندراج تألیف ارزنده منشی محمد بادشاه کتابی است قطور مشتمل بر ۳۱۰۷ صفحه و محتوی لغات فارسی عربی و ترکی است. وی از چندین لغت عمده متقدم عربی و فارسی در تهیه لغت خود سود جسته است. محمد بادشاه فرهنگ خود را به نام مهاراجه آنندراج والی ویجی نگر (جنوب هند) « **فرهنگ آنندراج** »

نامیده است. کار تالیف در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به اتمام رسید و برای اولین دفعه در مطبع نولکشور در سه جلد چاپ و منتشر گردید.

خانم رابعه کیانی در مقاله علمی خود با عنوان «**ارزش علمی و لغوی فرهنگ غیاث اللغات و مختصری در باب گردآورنده اش**» نخست متذکر گردید که غیاث اللغات یکی از معروفترین و محبوبترین فرهنگهای فارسی شبه قاره محسوب می گردد و پس از تألیف به سال ۱۲۶۴ هـ زیر نظر مولف محمد غیاث الدین رام پوری برای اولین دفعه زیر چاپ رفت و تاکنون حد اقل بیست دفعه منتشر گردیده. مولف اهل مصطفی آباد رام پور و در سال ۱۲۴۲ هجری قمری پس از ۱۴ سال پژوهش فرهنگ خود را به اتمام رسانیده بود. وی اشاره کرد که غیاث اللغات در تهران هم بچاپ رسیده و این لغت از مزیت و اعتبار و شواهد شعری و نثری - جز در موارد نادر - برکنار است .

آقای لعل محمد مینگل در مقاله ادبی خود با عنوان «**محمد حسین تبریزی و فرهنگ برهان قاطع او**» خاطرنشان ساخت که این فرهنگ یکی از مقبولترین فرهنگهای شبه قاره است که در سال ۱۰۶۲ هجری به اتمام رسید و به سلطان عبدالله قطب شاه پادشاه گولکنده معنون گردید. از حیث ترتیب حرف اول لغت گفتار و حرف دوم و سوم آن بیان را تشکیل ، می دهد. برهان قاطع علاوه بر شبه قاره در تهران هم چاپ و منتشر گردیده است.

آقای مظفر علی کشمیری در مقاله تحقیقی خود با عنوان «**ارزش علمی و مختصات فرهنگ مصطلحات الشعرا و شمه ای درباره مولفش**» نخست به اصل و ریشه کلمات « فرهنگ » و «مصطلحات» پرداخت. آن گاه متذکر گردید که مولف آن وارسته سیالکوتی مل (م ۱۱۸۰ هـ ق) در حدود دو هزار اصطلاح فارسی را با استفاده از فرهنگهای معتبر ماقبل تهیه کرده بود که چاپ اول

آن در ۱۲۷۰ هـ ق در لکهنو انجام گرفت. وارسته، زاده سیالکوت شاگرد میر محمد علی (م ۱۱۵۰ هـ. ق)، ساکن لاهور، ومدفون دیره غازی خان (پنجاب پاکستان) است. از سایر آثار وی جواب شافی یا رجم الشیاطین را می توان نام برد که متن آن برای اولین دفعه در فصلنامه دانش شماره ۹۰ منتشر گردیده است. همچنین مطلع السعدین، صفات کائنات یا عجائب و غرائب و جنگ رنگارنگ نیز از آثار اوست.

در قسمت شعر خوانی آقایان جاوید اقبال قزلباش و خاور نقوی سروده های خود را عرضه داشتند.

در مقاله پژوهشی خود با عنوان «**فرهنگ نظام و مولفشی سید محمد علی داعی الاسلام**» سید مرتضی موسوی یادآور گردید که مولف فرهنگ نظام زاده لاریجان ایران است که در سنین جوانی به حج بیت الله مشرف و از همان جا رهسپار شبه قاره شده و پس از سه سال اقامت در بمبئی بقیه زندگانی را در شهر حیدرآباد دکن به عنوان استاد زبان و ادب فارسی در دانشکده نظام بسر برد. چون با کسب موافقت دولت حیدرآباد تصمیم به تدوین و تألیف فرهنگ ضخیم پنج جلدی دارای ۲۴۶۹ صفحه به قطع رحلی که میان ۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ هـ. ق در حیدرآباد دکن برای اولین دفعه و در ۱۳۶۲ هـ ش دومین دفعه چاپ عکسی آن در تهران انجام گردید- او مدت سه سال با مرخصی فرصت مطالعاتی در ایران بسر برد تا این که یک فرهنگ جامع فارسی به فارسی دارای حد اکثر لغات شعری، نثری و محاوره ای گرد آورد. فرهنگ نظام پس از تکمیل، بهترین کتاب فارسی قلمداد شد و از طرف دولت وقت ایران تقدیر نامه ای صادر و به سید محمد علی نشان علمی درجه یک اعطاء شد.

جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در خطابه ریاست از پژوهشهای علمی مقاله نویسان در

زمینه فرهنگ نویسی فارسی قدردانی نمودند و یاد آور گردیدند که فرهنگهای فارسی تألیف شبه قاره از ناحیه دانشمندان شبه قاره ای و ایرانی در طی قرون در این نواحی تدوین و گردآوری شده و این نشانگر تشویقها از مسئولان امر وقت و همچنین محیط علمی حکمفرما در قرنهای متمادی در این سرزمین می باشد. در پایان فرمایشات، سفیر محترم کراراً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست انجمن ادبی فارسی تمجید نمودند که در جلسات و همایشهای علمی موضوعات دقیق علمی را مورد بررسی و پژوهش‌های گسترده قرار می دهند.

پیش از اعلام پایان برنامه سرپرست انجمن جهت تشریف‌فرمایی مرتب سفیر محترم تقریباً در کلیه جلسات و همایشهای انجمن ادبی فارسی که یکی از عوامل تشویق مقاله‌نویسان و عموم حضار ارجمند است، ابراز امتنان نمود. همچنین از برادران افغانی، پاکستانی و ایرانی که با علاقه‌مندی ویژه در هم‌اندیشی‌ها شرف حضور پیدا می کنند، سپاسگزاری کرد.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ایران، پژوهشگران و استادان دانشگاه ملی زبانهای نوین، دانشگاه بین‌المللی اسلامی و دانشکده‌های اسلام آباد و راولپندی، علاقه‌مندان به ادب فارسی پاکستانی ایرانی و افغانی شهروند اسلام آباد و راولپندی، در این هم‌اندیشی علمی حضور داشتند. در پایان برنامه از شرکت‌کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۲ - «بررسی تاریخ‌های سند به فارسی»

روز یکشنبه ۲۰ دیماه ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۰ ژانویه ۲۰۱۰ م هم‌اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «بررسی تاریخ‌های سند به

فارسی « با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ریاست محترم اجلاسیه ، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه و کلیه حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان محترم خیر مقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی محققان و استادان پاکستانی ، ایرانی و افغانی از جمله خانم وجیهه حفیظ مربی گروه فارسی دانشکده دولتی فدرال راولپندی، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز ، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی ، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکده دولتی فدرال ، ایف سیون تو اسلام آباد ، آقای لعل محمد مینگل مربی دانشگاه ملی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه و جناب آقای ماشاء الله شاکری ریاست محترم اجلاسیه بوده اند. فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سروده خود را ارائه نمود.

خانم وجیهه حفیظ در ضمن ارائه مقاله پژوهشی به عنوان «**تاریخ مظهر شاهجهانی**» و **شمه ای از احوال مولفشی** (یوسف میرک) و مصححش (پیر راشدی) سهم مولف تاریخ مظهر شاهجهانی را در زمینه تاریخ نویسی فارسی در سند یاد آور گردید و همچنین نقش پیر راشدی را در احیای تاریخ و تذکره های فارسی ، مولفه در سند طی قرون تبیین نمود.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله علمی با عنوان « **ویژگیهای پژوهشی تاریخ بیگلار نامه** » و **مختصری درباره مولفش** (ادراکی بیگلاری) نخست به بررسی لغات تاریخ و بیگلار پرداخت ، آن گاه در عقب نمای دوره ای که بیگلارنامه درباره آن اطلاعاتی بدست می دهد، ویژگیهای تاریخ بیگلار نامه را برشمرد.

آقای مظفر کشمیری در مقاله تحقیقی با عنوان « **ارزش علمی تاریخ طاهری** » و **شمه ای درباره مولفش** (سید محمد طاهر نسیانی تتوی) خاطر نشان ساخت که سه کتاب تاریخ سند به فارسی چچنامه ، تاریخ معصومی و تاریخ بیگلارنامه قبل از تاریخ طاهری به سلک نگارش درآمده بود و تاریخ طاهری از این که پس از آن ها تألیف گردیده، چهارمین کتاب مهم در موضوع تاریخ سند به شمار می رود.

خانم رابعه کیانی در مقاله پژوهشی با عنوان « **ارزش تاریخی تحفة الکرام** » و **مختصری درباره مولفش** (میر علیشیر قانع تتوی) اذعان نمود که در ۳۴ اثر مختلف قانع تتوی که برخی از آن ها در دو قرن اخیر چاپ خورده و مورد استفاده محققان می باشد ، تاریخ تحفة الکرام که با تصحیح و تحشیه پیر راشدی منتشر گردیده در واقع فقط یک مجلد از سه مجلد تألیف تتوی است. از این که این مجلد اختصاص به تاریخ سند دارد، ناشر و مصحح آن را مرجح دانسته اند.

در این هنگام **آقای خاور نقوی** فارسیگوی پاکستانی سروده خود را عرضه داشت.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله تحقیقی با عنوان « **اهمیت علمی تاریخ تازه نوای معارک** » و **شمه ای درباره احوال مولفش** (میرزا عطا محمد شکارپوری) تصریح نمود که تاریخ تازه نوای معارک در واقع تاریخ مشترک سند و افغانستان است. مولف در هر دو سر زمین دارای مسئولیتهای اداری در دستگاه های دولتی

بوده ، در نتیجه اوضاع و احوال را برای العین مشاهده نموده و ضبط نموده است. وی همچنین سهم مصحح محترم کتاب استاد عبدالحی حبیبی افغانی و پیر راشدی فقید را در نشر این اثر مورد ستایش قرار داد.

آغاز و ارتقاء نگارش تاریخ های سند به فارسی و معرفی «تاریخ

نصرت نامه ترخان « عنوان مقاله علمی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن مختصری درباره کتابهای تاریخ سند به فارسی از چچنامه گرفته تا لب تاریخ سند از لحاظ زمان نگارش و همچنین از لحاظ نشر، اولین کتاب تاریخ سند چچنامه که در ۱۹۰۰م به طور چاپ سنگی و سپس در ۱۹۳۸م با تصحیح و تحشیه دکتر عمر بن داود پوتا و آخرین کتاب منتشر شده تاریخ نصرت نامه تألیف میر محمد بن بایزید پورانی (م ۱۵۶۴م) که از لحاظ چاپ در ۲۰۰۰م با تصحیح و تحشیه دکتر انصار زاهد خان در انتشارات موسسه آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی منتشر شده است. وی خاطر نشان ساخت که تألیف نصرت نامه ترخان ۴۰ سال پیش از تاریخ معصومی تکمیل شده بود اما نسخه منحصر به فرد آن در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر در پرده اخفا باقی مانده بود.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار پژوهشی خود باعنوان

«مروری بر اسامی ۴۰ عنوان کتاب تاریخ سند به فارسی» به معرفی اجمالی هر یک از آن ها پرداخته و نتیجه گیری نمودند که در هفت قرن اخیر فارسی نویسان سرزمین مهران یا سند کتابهای کثیری در موضوع تاریخ سند بزبان فارسی تألیف نموده اند ، که در مقایسه با تاریخ نویسی فارسی در مناطق مختلف جهان چشمگیر تلقی می شود.

در ضمن خطابه ریاست **جناب آقای ماشاء الله شاکری** سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران نیاز مبرم شناخت و شناسایی مورخان فارسی نویس شبه قاره بطور اعم و مورخان فارسی

نویس سرزمین سند را بطور اخص برای محافل و دوائر تاریخ شناس کشورهای منطقه باز گفتند. ریاست محترم هم اندیشی علمی همچنین مقاله های ارایه شده را حایز اطلاعات گسترده در مورد کتابهای تاریخ و مولفان آنان قلمداد کردند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانه فرهنگ ایران راولپندی، پژوهشگران و استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی، ملی زبانهای نوین و دانشکده های اسلام آباد و راولپندی، در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۳ - « حضرت پیامبر اکرم (ص) ، امام حسین (ع) در شعر انقلاب اسلامی »

روز یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۸ برابر با ۷ فوریه ۲۰۱۰ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « حضرت پیامبر اکرم (ص) ، امام حسین (ع) در شعر انقلاب اسلامی » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، ریاست محترم اجلاسیه، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه، کلیه حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان گرامی خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی استادان و محققان پاکستانی، ایرانی و افغانی از جمله آقای مظفر کشمیری مربی دانشگاه بین المللی اسلامی، خانم نازیه نواز مربی دانشکده

دولتی فدرال دخترانه جی تن اسلام آباد، خانم رابعه کیانی مرتبی دانشکده دولتی فدرال دخترانه ایف سیون تو، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم امیر یاسمین مرتبی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای لعل محمد مینگل مرتبی همان دانشگاه، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه بوده اند؛ آقای خاور نقوی سروده خود را ارائه نمود.

آقای مظفر کشمیری در ضمن راییه مقاله پژوهشی باعنوان «**نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و منقبت امام حسین (ع) در اشعار سخن سرایان اصفهانی الاصل دوره انقلاب**» نخست به اصل و ریشه کلمات نعت و منقبت پرداخت. آن گاه عناصر نعتیه و منقبتی از چهارده شاعر اصفهانی دوره انقلاب شاهد آورد.

خانم نازیه نواز در مقاله تحقیقی با عنوان «**اندیشه های نعتیه و عقیدتی در شعر حسن علی محمدی، عزیز الله زیادی، محمد علی حضرتی و حسین اسرافیلی**» پس از معرفی مختصر سرایندگان فوق، منتخباتی از اندیشه های نعتیه و منقبتی سخنوران نامبرده از مجموعه های شعری شان، به طور نمونه هایی عرضه داشت.

خانم رابعه کیانی در مقاله علمی با عنوان «**مضامین عقیدتی و منقبتی در گزیده مجموعه های شعری نصر الله مردانی، محمود شاهرخی، حسین اسرافیلی و موسوی گرمارودی**» پس از تبیین سوابق شعر عقیدتی و منقبتی در شعر فارسی نمونه هایی از سروده های چهار شاعر نامبرده را ارائه داد.

دکتر مهدی حسینی در مقاله پژوهشی باعنوان «**ستایش عاشورا در شعر انقلاب اسلامی**» موضوع عاشورا را بررسی علمی نموده، منتخباتی از شعر سخن سرایان دوره انقلاب مثالهای گونه گونی تبیین و عرضه داشت.

در این مرحله **آقای خاور نقوی** سروده موضوعی خود را
ارایه نمود.

خانم امیر یاسمین در مقاله تحقیقی خود « **عناصر نعتیه و منقبتی در مجموعه اشعار مرتضی امیری اسفندقه** » نخست شمه ای درباره احوال و آثار سراینده بیان داشت. آن گاه عناصر نعتیه و منقبتی را که در اصناف سخن غزل و مثنوی و سایر آن در اشعار امیری اسفندقه بررسی کرده بود به طور مثال مشروحاً تبیین داشت.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله ادبی با عنوان « **موضوعات نعت و منقبت در شعر مهرداد اوستا، سلمان هراتی، محمود شاهرخی و سایر سخن سرایان امروز** » با تبیین شمه ای از احوال شان نمونه هایی از شعر نعتیه و منقبتی شاعران فوق را عرضه نمود.

سید مرتضی موسوی در مقاله علمی با عنوان « **ثناء وستایش پنجتن در سروده های انقلاب اسلامی** » نخست به بررسی تحولات عمیق اجتماعی و ادبی در جامعه ایرانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی پرداخت. آن گاه با شاهد آوردن اشعاری در موضوع فوق از مجموعه های شعری محمد کاظم کاظمی شاعر افغانی مقیم ایران، مرتضی نوربخش، محمود سنجری، مشفق کاشانی، سیمین دخت وحیدی و سایر سخن سرایان دوره انقلاب اسلامی پرداخت.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار علمی خود با عنوان «**استفاده از مضامین مرتبط با پیامبر اکرم و امام حسین در شعر انقلاب اسلامی**» پس از بررسی چهار چوب موضوع، به تحلیل و تجزیه ویژگی ها و سبک شعر انقلاب اسلامی بذل توجه نمود. در این ضمن علاوه بر بازگفتن سهم شاعران به قید حیات نسل قدیم نظیر استاد محمد حسین شهریار و مهر داد اوستا و همچنین شاعران نسل بعدی مثل دکتر قیصر امین پور، دکتر طاهره صفار زاده، سلمان

هراتی و دهها سخن سرای دیگر را اسم برد که هر کدام در وجود آوردن اندیشه های شعر انقلاب در فرمهای مختلف شریک و سهیم بوده اند. ناطق همچنین خاطرنشان ساخت که سبک شعر فارسی دوره انقلاب دارای ویژگی ها و سبک منفردی می باشد.

از این که اجلاسیه هم اندیشی علمی بیش از وقت معمول به طول انجامید و به علت اشتغال واجب دیگر ریاست محترم اجلاسیه در اواخر اجلاسیه مرخص گردیده بودند به این دلیل از خطابه ریاست صرفنظر گردید.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران ، خانه فرهنگ ایران راولپندی ، استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی و ملی زبانهای نوین ، دانشکده های اسلام آباد ، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند که سه ساعت و نیم طول کشید . در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

کتابهای تازه

۱- اقبال ابتدایی دور تا ۱۹۰۴ (اردو) (اقبال دوره ابتدایی)

تألیف خرم علی شفیق ، ناشر: اکادمی اقبال پاکستان ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۳۰۰ روپیه ، ۳۷۳ص.

در پیشگفتار مولف برنامه نگارش و نشر زندگانی و آثار اقبال در پنج مجلد را فاش نموده . در این مجلد احوال ۲۷ سال اول زندگانی اقبال تبیین شده که در ۹ باب و از حواشی و کتابنامه عبارت است.

۲- اقبال ایک مرد آفاقی (اردو)

نوشته راج موهن گاندهی به انگلیسی، ترجمه یوسف کمال ناشر اکادمی اقبال حیدر آباد دکن ، قطع کوچک ، ۶۴ ص بها ۸۰ روپیه.

نویسنده نوه پسر کرم چند گاندهی و نوه دختری راج گوپال چاری از روزنامه نویسان و محققان بنام معاصر است که به انگلیسی کتابی با عنوان *Understanding the Muslim Mind* درباره شخصیتهایی که از ۱۸۵۷م (اولین مبارزه آزادیخواهی) ببعده بمنصه ظهور رسیدند و بابی که درباره اقبال در آن آمده را مترجم به اردو برگردانده که عنوانش از مصرعی از اقبال به اردو « سماسکانه دو عالم مین مرد آفاقی » (مرد آفاقی در دو جهان نمی توانست بگنجد) مستفاد گردیده . از این که به صورت مقاله نگاشته شده ، مجملاً دارای احوال و افکار اقبال می باشد. موجب خوشوقتی است که در شهرهای مختلف هند سازمانهایی برای مطالعه افکار و فلسفه اقبال کوشا می باشند.

۳- اقبال تشکیلی دور (۱۹۰۵-۱۹۱۳م) اردو (دوره سازندگی اقبال)

تألیف خرم علی شفیق، ناشر اکادمی اقبال پاکستان چاپ اول ، ۲۰۰۹م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها = ۵۰۰/ روپیه ، ۵۸۶ص.

مؤلف در جلد اول که قبلاً توسط همین ناشر چاپ گردیده بود زندگانی اقبال را میان ۱۸۷۷ تا ۱۹۰۴م تبیین نموده بود، این کتاب را باید دومین جلد تلقی نمود که دارای ۹ باب ۳ ضمیمه / حاشیه و کتابنامه می باشد. در پایان اقتباسهایی مختصر از جلد سوم در شش صفحه درج شده است. یکی از اقبال شناسان معاصر این گونه شرح زندگانی شاعر متفکر را اسلوب خاص گردآورنده تلقی کرده است.

۴- اقبالیات اور قرۃ العین حیدر (اقبالشناسی و قرۃ العین حیدر) (اردو)

تألیف نسیم عباس چوهدری، ناشر اکادمی اقبال پاکستان لاهور، چاپ اول، ۲۰۰۹م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، ۲۷۹ص. قرۃ العین حیدر نویسنده رُمان و داستان نویس بنام معاصر در ادب اردوست که پارسال در موطن خود بدرود حیات گفت. بقول گردآورنده، نخست متن این کتاب را باعنوان « نفوذ اقبال در آثار قرۃ العین حیدر» برای رساله دوره پیش دکتری دانشگاه تدوین کرده بود. این کتاب ابواب سه گانه ای با عنوان (ترجمه) مناسبات خانوادگی قرۃ العین حیدر و علامه اقبال، دلبستگی قرۃ العین حیدر در اقبال شناسی، نفوذ شاعر شرق بر ادبیة شرق، دیدار با او، در پایان بجای فهارس معمول سه گانه تنها به دادن کتابنامه اکتفا شده است.

۵- چلچراغ (مجموعه مقالات - اردو)

تألیف دکتر زاهد منیر عامر، دانشیار گروه آموزشی اردو دانشکده خاورشناسی لاهور، ناشر دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب، ۳۰۴ ص، بها ۱۵۰ روپیه.

کتاب غیر از حرفی چند از رئیس دانشکده و پیشگفتار مؤلف دارای چهار باب با عنوان تحقیق و تجزیه، اسلام و پاکستان، مطالعه اقبال، جهان دیگر که محتوی ۱۴ مقاله است که در آن ها تاریخچه مجمل اما جالب دانشکده خاورشناسی تبیین شده و سه مقاله درباره افکار شاعر متفکر با

عنوان اقبال: هنرمند کنونی و تقاضای فن ، مسائل عصر حاضر و فکر اقبال ، تصور انقلابی اسلام و اقبال، شایسته تذکر است. در ضمن، اطلاعاتی، سودمند درباره شاعر ذولسانین و روزنامه نویس معروف مولانا ظفرعلی خان، علامه محمد اسد و مولانا ابوالحسن علی میان در مقاله های مختلف بدست می دهد. در بخش پایانی نامه هایی منتخب که از طرف شخصیت‌های ملی و بین المللی به دکتر سید عبدالله رئیس اسبق دانشکده خاورشناسی و دایرة المعارف اسلامی دانشگاه پنجاب ، نوشته شده بود، منتشر گردیده است.

۶- خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی (ص) اردو

تألیف سید علی اکبر رضوی ، ناشر اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۲۰۰۸م ، هدیه ۲۵۰ روپیہ، ۴۲۱ص.

در کتابهای شرح احوال و تاریخ، ابواب و فصول را نویسنده محترم به جزئیات امر متعلق نموده جداگانه مورد بحث قرار می دهد در نتیجه در کتاب حاضر هم ۱۱۶ عنوان (فصل) بمیان آمده. این اثر ایمانی و عقیدتی را به شخص شخیص حضرت خاتم النبیین (ص) منسوب و معنون کرده است. این کتاب که یکی از آخرین آثار اوست در خاتمه بخشی با عنوان « کتاب زندگی» دارد که در آن در شش صفحه گفتنی های کتاب زندگی را به صفحه قرطاس منتقل ساخته، از خداوند آمرزش و مغفرت را درخواست کرده است. بگمانم پس از شرح زندگی شفیع المذنبین چه فرصتی بهتر از این برای این امر میسر می گشت! در خاتمه از ایبات دعائیه اقبال کمک جسته است:

گلستانی ز خاک من بر انگیز نم چشمم بخون لاله آمیز
اگر شایان نیم تیغ علی (ع) را نگهی ده چو شمشیر علی تیز

۷- دیوان راجا موسوم به زلف الهام (فارسی)

(شعر عرفانی فارسی مخدوم سید یوسف راجا معروف به راجو قتال)
تحقیق و تدوین دکتر ارشاد شاکر اعوان، به اهتمام خانة فرهنگ ایران

پیشاور، ناشر ایلیابکس راولپندی، چاپ اول ۲۰۰۹م، شمارگان ۶۰۰ نسخه، بها ۳۰۰ روپیه ۱۴۹ص.

شامل مقدمه و گزارش از جمله زندگانی و شجره نسب به اردو صص ۷-۲۳، ۳۴ غزل، ۹ قطعه و ۱۲ مثنوی فارسی.

در شرح زندگانی سراینده گفته شده که سید یوسف راجا معاصر سلطان محمد تغلق بود که بدستور سلطان از دهلی به دکن منتقل گشت و در همان سامان بدرود حیات گفت. او پدر سید محمد حسینی بنده نواز گیسودراز مدفون در گلبرگه می باشد. در نزهة الخواهر سال وفات او ۷۳۱ هجری قمری درج است. در مورد ترتیب مجموعه کنونی شعر عرفانی راجو قتال تصریح گردیده که نسخه کتابخانه دیوان هند را نسخه اساسی قرار داده است. بیتی چند به طور نمونه :

مطالع غزل ها

روی که من بدیدم اندر جهان نگنجد لذت جمال آن رو صورت بیان نگنجد

یک نور را خصلت چنین هم خود سما هم خود زمین

هم خود ملک هم آدمی در هر سری سرّی به بین

نوری که لطیف است که از فهم نهانست

آن نور بهر وصف در این خلق عیانست

یکی از ویژگیهای غزلهای قتال داشتن ایباتی به تعداد بیش از حد معمول که اغلباً میان یازده تاییست و یک بیت است. سه مثنوی غیر از دوازده مثنوی که در بخش مثنویات آمده در لابلای غزلها درج گردیده است.

مطالع مثنوی

یقین دان که آن دل نگردد عزیز

در آن دل که دردی نباشد، عزیز

همیشه بود عاشقش بی قرار

خبر برد مجنون نزدیک یار

مثنوی های این مجموعه از لحاظ تعداد ابیات نسبتاً مختصر و دارای ابیاتی میان ۱۵ تا ۲۱ بیت می باشد. توفیق بیشتر گردآورنده و مسئولان امر را از درگاه احدیت خواهانیم.

۸- علامه اقبال اور بلوچستان (علامه اقبال و بلوچستان) اردو

تألیف دکتر انعام الحق کوثر، ناشر اکادمی اقبال پاکستان، چاپ سوم، شمارگان ۵۰۰، بها ۳۰۰ روپیه، ۲۹۴ص.

مؤلف محترم دارای آثار متعددی می باشد که در نیم قرن اخیر کراراً بزبانهای مخلف چاپ و منتشر گردیده است. مسافرتی که در حین حیات، علامه اقبال به بلوچستان کرده بود، از آن آغاز نموده هیأت های بلوچ که با اقبال دیدن کرده بودند و همچنین نویسندگان و سرایندگان بلوچستان که درباره اقبال به نثر و نظم آثار بوجود آوردند همه را اجمالاً در این کتاب آورده است. در آخر کتاب نامه نیز درج گردیده است.

۹- علم اور مذهبی تجربه تحقیقی و توضیحی مطالعه (اردو)

(تجربه مذهبی و علم : مطالعه پژوهشی و تبیینی)

تألیف دکتر محمد آصف اعوان ناشر اکادمی اقبال پاکستان، چاپ اول ۲۰۰۸م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۲۵۰ روپیه، ۲۲۲ص.

خطبات اقبال که به زبان انگلیسی در شبه قاره ایراد شده بود به اردو و فارسی کراراً ترجمه و منتشر گردیده است. مؤلف کتاب حاضر کوشیده است که خطبه اول اقبال را در این کتاب مورد بحث قرار دهد. سه نفر اقبال شناس از هند و پاکستان در پیشگفتار های کوتاهی این اقدام علمی وی را تمجید نموده اند که شامل دکتر خواجه اکرام (دهلی نو) دکتر رفیع الدین هاشمی (لاهور) و دکتر وحید عشرت مرحوم می باشند.

۱۰ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامعه جوادیه (بنارس - هند)
 فارسی، نگارش سید جعفر حسینی اشکوری ناشر: مجمع ذخایر اسلامی -
 قم، ۱۳۸۶ ش، شمارگان ۱۵۰۰ جلد، ۱۶۶ص.
 در این فهرست ۱۵۷ نسخه خطی فارسی و عربی در موضوعات گونه
 گون موجود در کتابخانه مزبور مجملاً هر کدام در حدود نیم صفحه
 شناسانده شده عکسهای برخی صفحات نسخه ها نیز گراور گردیده است. در
 آخر کتاب فهرست های ششگانه درج گردیده است.

۱۱ - فهرستواره نسخه های خطی خانقاه مجیبیه (پتنا - هند)
 همراه بامقدمه ای مبسوط از سنگهای مزارات سلسله قادریه مجیبیه
 در باغ مجیبی - پتنا - فارسی
 به کوشش سید صادق حسینی اشکوری ، ناشر مجمع ذخایر اسلامی
 - قم ، شمارگان ۱۵۰۰ جلد ، ۱۳۸۶ش.
 گردآورنده محترم در پیشگفتار فهرست های کتابخانه های مختلف
 دارای نسخ خطی که توسط سازمان مجمع ذخایر اسلامی تهیه و تدوین شده
 نام برده . ابتدای کتاب هم از تصویرهای سنگهای مزارات شده، از آن پس
 ۱۱۹۷ نسخه کتاب تفسیر ، حدیث ، فقه ، تصوف، شعر و ادب و سایر آن به
 صورت موضوعی جداگانه اما به شیوه جدول درج گردیده. در پایان هم
 فهرست الفبایی کتابها، مؤلفین و اعلام آمده است.

۱۲ - کنز الاکتساب (رساله ای منظوم در فن مهر کنی و هنرهای وابسته)
 سروده رحمتی بن عطاء الله (به سال ۱۰۵۷ق) ضمیمه نامه بهارستان
 به کوشش دکتر عارف نوشاهی باهمکاری اقصی ازور، زیر نظر نادر
 مطلبی کاشانی ، ناشر کتابخانه ، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ،
 شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۱۳۸۷ش ، بها ۲۵۰۰۰ ریال ، ۷۶ص.
 در پیشگفتار (صص ۹ - ۱۲) به شرح حال مؤلف ، به کنز الاکتساب
 رجال و نسخه های خطی آن پرداخته شده ، متن صص ۲۷ - ۵۴ و پیوست ها

نمایانگر اسامی مشاهیر این رشته و گزیده مقالات فارسی و اردو می باشد. در پایان نمایه های چهارگانه درج شده است. این اثر به نكوداشت دكتر عبدالله جغتایی (م ۱۴۰۵ هـ. ق) که در رشته های هنری و معماری تدریس و پژوهشهایی انجام داده، منتسب گردیده است.

۱۳ - محسن اسلام « حضرت ابوطالب ابن حضرت عبدالمطلب » (اردو)

مؤلف سید علی اکبر رضوی، ناشر اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی، ۲۰۰۸ م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۱۹۸ ص.

مؤلف محترم به موضوعاتی با ارتباط به اسلام شناسی، تاریخ اسلام و شخصیت های خانواده عصمت و طهارت همچین سفرنامه، کتابهای متعددی در دهه اخیر منتشر نموده و سال گذشته هم از این جهان فانی رخت بر بسته است. فهرست مطالب چهل بخشی شامل ادوار مختلف زندگانی عم گرامی حضرت ختمی مرتبت (ص) می باشد. در ابتداء چند منقبت از سراینندگان مختلف درج شده است. گردآورنده، این بیت معروف را سرنامه قرار داده است.

بعد از وفات تربت ما در زمین مجو در سینه های مردم عارف مزار ماست

۱۴ - مولانا رومی اور ان کا پیغام Rumi and his Message

به سه زبان اردو، فارسی، و انگلیسی گردآورنده امتیاز احمد، ۲۰۰۸ م، بها ۲۲۰ روپیه.

کتابخانه عمومی خاورشناسی پتنا مجموعه مقالاتی را که در سمینار فوق ارایه شده بود در ۱۱۰ صفحه انگلیسی و ۸۰ صفحه فارسی و اردو منتشر ساخته است. غیر از خطابه های خیر مقدم برگزارکنندگان ۱۵ مقاله علمی در این همایش ارایه گردیده که دو تا از آن ها به فارسی بوده است.

۱۵ - هند - ایرانی ادبیات : چند مطالعه (اردو) [ادبیات هند - ایرانی مطالعاتی چند]

مؤلف : کبیر احمد جائسی اُستاد متقاعد دانشگاه مقیم علیگر ناشر :
قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی نو هند ، (شورای ملی ترویج
زبان اردو) شمارگان ۵۵۰ نسخه، ژانویه ۲۰۰۹م ، بها ۲۵۰ روپیه ، ۱۹۰ ص.
این کتاب در واقع مجموعهٔ مقالات مؤلف است که اغلب در
موضوعاتی با ارتباط به ایران شناسی و زبان و ادب فارسی به اردو به
نگارش در آورده برخی از آنها به شرح زیر است : (ترجمه) بیدل: شخصیت
و محیط ، نگاهی به (کتاب) خیام از سید سلیمان ندوی ، عناصر ایرانی و
پارسی در فرهنگ اسلامی شبه قاره ، دیوان حافظ هند، اهمیت مطالعهٔ
فارسی در هند مستقل ، ترجمهٔ تفسیر قرآن ، نگاهی به انشای مومن ، تفسیر
نویسی فارسی در هزارهٔ اول ، نامه های غیر چاپی جهانگیر و شاه عباس،
باب پنجم گلستان ، مسأله زبان آذری . مؤلف در ۱۹۷۷م به عنوان عضو
هیأت معلمان فارسی در تهران در همایشی شرکت جسته بود در آخر کتاب
خاطرات آن سفر را با عنوان « ایران در نگاه من » در سی و پنج صفحه
منضم ساخته است.



نامه ها



پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای ملک حق نواز خان فارسی دوست ساکن پیرزئی بخش اٲک (پنجاب) در نامه مهر آمیز نوشته اند:

« بنده احترام و محبت و دعا را ابلاغ می دارم. شماره ۹۷ از فصلنامه دانش را دریافت داشتم - ممنون و متشکرم. مایه بسیار خوشوقتی و شادمانی و دلیل بر خوش قدمی دانش است که پا به بیست و پنجمین سال اشاعت می گذارد. بنا به گفته آقای سردبیر « از این دوره دائرةالمعارفی آراسته است». حق چنانست که در زمینه میراث فرهنگ فارسی خدمات بزرگ شایسته، انجام داده است.

اقدام شورای علمی دانش که شماره یک صدمین به نکوداشت نسل حاضر از گذشتگانی که دانش از آثار و خدمات ایشان برخوردار شده است، اختصاص دهد، بسیار نیکو و قابل تبریک است.

ویژه شادروان قیصر امین پور، شاعر انقلاب اسلامی بسیار مفید است. مقاله نگاران گوشه های شعر و خصوصیات ابیات و شعر وی را روشن ساخته اند. بهتر می بود که مختصری از حالات زندگی وی هم اندراج می شد.

مقالات آقایان دکتر محمد بقایی ماکان، دکتر امیر احمدیان و خانم محترمه دکتر صغری بانو شگفته را خواندم و خواندم و مستفید شدم. خدای تعالی همه ایشان را سلامت و شادمان نگهدارد!

توفیقات بیشتری برای همه تان از خدای بزرگ متعال مسئلت می نمایم.

به هر کار بخت تو پیروز باد - همه روزگار تو نوروز باد»

از فارسی نویسان محقق و پژوهشگران ارجمند علاقه مند به دانش انتظار داریم که در اسرع وقت مقالاتی درباره یکی از سه زمینه اعلام شده در پاسخ به نامه های شماره ۹۷ با مشاوره با مدیریت فصلنامه تدوین و به دفتر دانش ارسال بدارند. ما در حال حاضر کوشا هستیم که هرچه زودتر شماره بعدی را چاپ و منتشر نمایم تا یکصدمین شماره مجله علمی پژوهشی را که نمایانگر بیست و پنجمین سال نشر مرتب خواهد بود، بمنصه شهود بیاوریم. ان شاء الله .

به عون الهی توانستیم قبل از دومین سالگرد خاموشی زنده یاد قیصرامین پور ویژه نامه ای تهیه و منتشر بنمائیم. در این ضمن از نویسندگان محترمی که در این زمینه همکاری کردند به ویژه آقای دکتر ایران زاده رئیس اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان صمیمانه سپاسگزاری می کنیم. تا آنجایی که به شرح احوال دکتر قیصر امین پور متعلق می شود، در لابلای مقاله های چاپ شده اشارتهایی درج شده که برای استاد دانشگاه دارای دکترای زبان و ادب فارسی و سراینده معاصر بامضامین نو آور کفایت می کند، هر که صاحب آثار و منشاء اثر در زندگانی باشد ماندگار است و گرنه بقول سعدی:

زندگی پنج روز و شش باشد!

۲ - استاد حسین مسرت پژوهشگر گرانمایه بذل عنایت کرده از یزد مرقوم داشتند:

«از اینکه کماکان حقیر را در ردیف دریافت کنندگان نشریه وزین و پُربار دانش قرار می دهید؛ بسیار خرسندم و به خود می بالم؛ زیرا گواه کوشش شما و دیگر پارسی زبانان آن دیار هستم؛ گواه تلاش کسانی که همواره دل در گرو رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی در قاره سان هندو

پاکستان دارند. بدین وسیله و با شادمانی؛ رسید شماره ۹۶ آن وزین نامه را باز می گویم و چشم براه شماره های دیگر آن می مانم بدرود.»

با سپاس برای کلمات محبت آمیز در همین اثناء شماره ۹۷ دانش بوسیله پست تقدیم گردیده. قرار است در بهار سال ۱۳۸۹ فصلنامه بمناسبت تکمیل بیست و پنجمین سال نشر دانش صدمین شماره را با موضوعات سه گانه علمی تدوین بدهیم که در بخش پاسخ به نامه های شماره ۹۷ اعلام شده. جنابعالی که از سالها از «خوانندگان» مرتب محله علمی پژوهشی می باشید. اگر درباره یکی از موضوعات مقاله علمی تهیه و ایمیل فرمائید، ان شاء الله استفاده خواهیم کرد.

۳- خانم دکتر نکته فاطمه، استادیار دانشکده پی جی ممتاز از لکهنو (هند) ابراز لطف کرده، نوشته اند:

«نسخه ای از فصلنامه «دانش» شماره ۹۶ را دریافت کردم. وقتی که اسم خودم را در فهرست مطالب دیدم، بسیار خرسند و شاد شدم. واقعا درست است که «صبر تلخ است، ولی بر شیرین دارد.» برای انتشار مقاله ام در خدمت تمام دست اندرکاران مجله «دانش» و به ویژه مدیریت محترم بسیار تشکر عرض می کنم و از صمیم قلب پوزش می خواهم که با دیر وصول مجله را اعلام می دهم.

دیگر در خدمت جنابعالی عرض می شود که به فضل خداوند تعالی و از ادعیه جنابعالی مرا دو ماه قبل در شهر لکهنو (هند) در یک دانشکده از حیث استادیار در زبان و ادبیات فارسی استخدام شده و حالا آدرس من عوض شده است. بدین سبب در اطلاع دادن و صولیابی مجله تأخیر شده است.

باردیگر برای چاپ مقاله و ارسال مجله از بن دندان در خدمت جنابعالی سپاسگزار هستم. و امیدوارم که آینده هم همین طور لطف می فرمایند.»

خوشحالیم از این که با ترفیع رتبه برای تدریس تمام وقت زبان و ادب فارسی در دانشکده انتخاب و مشغول تدریس گردیده‌اید، تبریکات ما را بپذیرید. شما که از سالها قبل به نویسندگی و پژوهش علمی دلبستگی از

خود نشان داده اید، امیدواریم در آینده بیشتر وقت عزیز خود را به صحفه تحقیق اختصاص خواهید داد.

۴ - آقای محمد شاه مربی فارسی از ننگانه صاحب (پنجاب) نوشته است:

«بعد از تسلیمات، دانش شماره ۹۶ بهار دریافت کرده ام. بسیار تشکر که فهرست مطالب این مجله خیلی خوب و پُرارزش است. به خصوص «حکمت لقمان و اندرزهای وی از دیدگاه کتاب الهی و سنن اسلامی از پرفسور دکتر صغری بانو شکفته و فارسی نویسان و فارسی سرایان معاصر پاکستان در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری شمسی از سید مرتضی موسوی» و دیگر موضوع این مجله نیز خوب اند. این مجله «دانش» برای خوانندگان فارسی و دانشجویان زبان و ادب فارسی و گسترش زبان و ادبیات فارسی خیلی جالب و سودمند است. الان امروزها من مربی فارسی هستم ولی من هم بسیار استفاده می کنم. برای شما و مرکز تحقیقات دعا از ته دل می کنم.»

از مربیان و معلمان زبان و ادب فارسی در دانشکده ها و دانشگاه های منطقه بویژه پاکستان که به فارسی نویسی و تهیه مقاله های علمی پژوهشی استعداد کافی و وافی داشته باشند، خواهانیم که در مراحل بدوی شغل آموزش و تدریس فارسی به نویسندگی و پژوهش علمی روی بیاورند تا در مراحل بعدی بتوانند به استادیاری، دانشیاری و استادی ترفیع رتبه پیدا بکنند. فصلنامه دانش در این راستا مشوق کسانی است که میخواهند قریحه های آفرینی خود را بیازمایند. ضمناً هیچ کتاب ارسالی تان به دفتر فصلنامه نرسیده.

۵ - آقای محمد حمید مسؤل بخش مجله های کتابخانه مرکزی دانشگاه آزاد علامه اقبال در ضمن اعلام وصول شماره اخیر نوشته است. (ترجمه)

«باکمال خوشوقتی وصول شماره ۹۷ (تابستان ۲۰۰۹) فصلنامه دانش بدین وسیله اعلام می گردد. این مجله مجموعه مجلات کتابخانه را

غنی تر ساخته است . امید است در آینده هم اسم کتابخانه ما شامل گیرندگان مجلهٔ وزین خواهد بود. شایستهٔ تذکر است که عناوین مقالات منتشر شده جهت آگاهی عموم استفاده کنندگان کتابخانه در بولیتن دانشگاه به زبان انگلیسی منعکس گردیده است.»

از این که سروقت اعلام وصول مجله کردید سپاسگزاریم، آگاهی از اقدام تان جهت انعکاس فهرست مطالب شماره ۹۷ با استفاده از چکیده های انگلیسی موجب مزید خوشوقتی گردید. چنانچه به عنوان مبادله بولیتن دانشگاه تان را به کتابخانهٔ مرکز می فرستادید، برای آگاهی مراجعین سودمند می بود.

۶ - آقای فاتح کارد کلی سرکتابدار بنیاد مذهبی ترکیه ، مرکز مطالعات اسلامی ISAM از استانبول نوشته است (ترجمه)

«باکمال خوشوقتی کتابخانهٔ ما یک نسخه از فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۹۶ را دریافت نموده که جزیی از مبادلات علمی دو سازمان ما می باشند. امیدواریم چنین مبادلات و همکاری در آینده هم ادامه خواهد یافت.»

اعلام وصول مرتب فصلنامهٔ دانش موجب تشکر است. نسخی از دائرة المعارف ارسالی را در سالهای اخیر دریافت نموده ایم و از این بابت امتنان عمیق مان را ابراز می داریم.

۷ - پرفسور دکتر محمد منور مسعودی رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر از سرینگر مرقوم فرمودند:

« بعد از تسلیمات و ارادت صمیمانه عرض می کنم که فصلنامهٔ دانش (۹۶ بهار) دریافت شد. بی نهایت سپاسگزارم ! در این مجله همهٔ مقالات گرانقدر و پرمغز گردآمده است. آرزومندم که این مجلهٔ تحقیقی دایم به پیروی زبان و ادب و تحقیقی را ادامه بدهد و ما را هم به افتخار دلبستگی و محضر خود مفتخر بسازد.»

باتشکر دو ماه قبل شمارهٔ ۹۷ هم تقدیم گردیده ، در سخن دانش و در بخش نامه ها راجع به موضوعاتی که در شمارهٔ تکمیل بیست و پنجمین

سال انتشار فصلنامه مورد توجه خواهد بود، اشاره گردیده. دکتر شمس الدین احمد فقید که اوائل انتشار فصلنامه همکاری داشت، می‌خواهیم در نکوداشت ایشان مقاله علمی دربارهٔ زندگانی و آثار علمی شان در شمارهٔ فوق داشته باشیم. اگر جنابعالی خودتان کمر همت ببندید و مطالبی به فارسی تهیه کرده به word ایمیل کنید موجب تشکر خواهد بود. بدنیست اشاره شود که ۴۵ سال پیش ما هر دو هم دوره بوده ایم برخی از مطالب را می‌توان دربارهٔ ایشان تهیه نمود ولی آنچه که در چهار دههٔ اخیر فقید سعید منشاء اثر بوده است جنابعالی بهتر می‌توانید تبیین نمایید.

۸ – آقای علی بابا تاج مربی زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته از کویته نوشته اند:

«شمارهٔ دانش ۹۶ بهار را دریافت کردم از صمیم قلب سپاسگزارم. بدون شک مجلهٔ دانش برای تشنگان ادبیات پارسی وسیلهٔ بزرگی هست. به امید و آرزوهای بهترین که این منبع علم و دانش روز افزون پیشرفت خواهد کرد.»

برای کلمات تمجید آمیز تان سپاسگزاریم گاه گاهی قطعات شعر می‌فرستید و مورد استفاده هم قرار می‌گیرد. دانشکدهٔ دولتی کویته قبل از تاسیس دانشگاه بلوچستان دهها استاد ارشدی نظیر پرفسور کرار حسین، دکتر عبدالحمید عرفانی، دکتر انعام الحق کوثر و دکتر سلطان الطاف علی داشته است که بزبانهای انگلیسی فارسی و اردو دارای آثار گونه‌گون تحقیقی و ادبی بوده اند برای آغاز نویسندگی مرحلهٔ معلمی، مدرسی و مربی بهترین فرصت است. شایسته است وارد صحنه بشوید.

۹ – آقای محمد عاصم بت مدیر « ادبیات » از اکادمی ادبیات پاکستان اسلام آباد نوشته است (ترجمه)

« سپاسگزارم که نسخه ای از شمارهٔ ۹۷ فصلنامه دانش برای ما مرحمت کرده اید که دارای آگاهی‌های گونه‌گون است. در این ضمن در خور تذکر است که چکیده‌های انگلیسی مقالات پژوهشی در واقع اطلاعات

مورد استفاده را برای خوانندگان مجله فراهم می نماید و روشنگر افکار آنان می باشد».

تشکر می کنیم که قول آغاز مبادله مجله خود را داوطلبانه داده اید. سالهای متمادی است که انتشارات مرکز از جمله فصلنامه علمی پژوهشی دانش به ریاست اکادمی، به کتابخانه و سایر دست اندرکاران مرتب ارسال می شد ولی غیر از اعلام وصول در کلمات معین هیچگاه به این موضوع بذل توجه نشده بود، موفق باشید.

۱۰ - آقای اسماعیل اسماعیلی جانشین مدیر مسئول مجله حوزه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم بذل لطف فرموده از قم مرقوم داشتند:

« به استحضار می رساند که شماره ۹۶ (بهار ۸۸) مجله ارزشمند دانش عز وصول بخشید، این شماره نیز همانند شماره های پیشین بحمدالله بسیار خوب و حاوی مطالب، مقالات و پژوهشهای سودمند و تأثیر گذار است. بویژه باید یاد کنم از مقاله ارزشمند جناب آقای دکتر سید حسن عباس در مورد شرح و معرفی آثار و احوال مرحوم سنجر تهرانی که بسیار مفید و قابل تحسین است. بنده پیش از این در مورد این شاعر ایرانی چیزی ندیده بودم و برایم ناشناخته بود. خیلی لذت بردم با توجه به اینکه مرحوم سنجر از احفاد کریم خان زنده بود احتمالاً در دوره قاجار که با قلع و قمع زندیه روی کار آمده بودند و تا مدت ها بقایا و بازمانده های حکومت زندیه را همچنان تعقیب می کردند ترجیح داده است جلای وطن کند و در خطه هندوستان متوطن شود. معرفی ادیبان و شاعران و دانشمندان فارسی زبان شبه قاره که مردم منطقه و علاقمندان به ادب و زبان فارسی اطلاعی در مورد آنها ندارند و نیز معرفی نسخه های خطی آثار فارسی که ممکن است در کتابخانه های عمومی، دانشگاهها، مدرسه ها و مراکز علمی پژوهشی و حتی در خانه بزرگان و فرهیختگان هند و پاکستان و افغانستان و بنگلادش و حتی سریلانکا وجود داشته باشد و تشنگان دانش و معرفت و علاقمندان به زبان و ادب فارسی از آن بی اطلاع باشند، کاری بس مهم و

سودمند است که انتظار داریم همچون گذشته مورد توجه و اهتمام حضرتعالی و همکاران گرامی باشد.

از ظرفیت های خوب دانشگاه ها و حوزه های علمی در ایران نیز می شود برای تحقیق و احیای آثار و آماده سازی برای چاپ و نشر آنها استفاده کرد.»

برای کلمات تشویق آمیز سپاسگزاریم . از همکاری ممتد نویسندگان پژوهشگر کشورهای منطقه از جمله ایران صمیمانه سپاسگزاریم. آفرینشهای پژوهشی را در موضوعات ابتکار آمیز بویژه از محققان جوان استقبال می کنیم.

۱۱ - آقای دکتر سید وحید اشرف از کاجوچاشریف بخش امیدگر نگر - هند عنایتی کرده نوشته اند.

« مجله دانش شماره ۹۵ بوصول پیوست . بسیار متشکرم من قبلاً یک مقاله بعنوان « نظری بر تبحر علمی و ذوق ادبی سید اشرف جهانگیر سمنانی » برای چاپ در دانش فرستاده ام امید که بدست جنابعالی رسیده باشد.»
باتشکر مقاله فوق در شماره ۹۷ « فصلنامه » منتشر گردیده حتماً از لحاظ تان گذشته است. ضمناً کتاب نامبرده متأسفانه در دفتر فصلنامه واصل نگردیده است.

۱۲ - خانم عصمت درانی مربی گروه آموزشی فارسی دانشگاه اسلامیة بهاولپور طی نامه گرامی نکاشته اند:

«شماره ۹۷ از فصلنامه « دانش » دریافت داشتم. مراتب امتنان و تشکر را بجا می آورم. سپاس گزارم که از لطف و عنایات و تشویق جناب عالی مقاله این هیچمدان در مجله انطباع پذیرفت. تمام مقاله های ارزنده تحقیقی و علمی این مجله مورد استفاده قرار می گیرند. مقاله های « شمع شبستان وجود از نگاه اقبال » از دکتر محمد بقائی ماکان و « احوال و آثار میر معصوم بکهری » از دکتر غلام محمد لاکهو، دارای اطلاعات جامعی بوده و روش تحقیق نویسندگان عالی و قابل ملاحظه است . ویژه نامه قیصر امین پور بر معلومات بنده افزوده است. بنده از مقالات آقای دکتر نعمت الله ایران زاده و دکتر مریم شریف نسب تحت تأثیر قرار گرفته ام . قسمت شعر

فارسی امروز باذوق و سلیقه خاص ترتیب داده شده است و منظومه های «خوب نیست» از دکتر رئیس احمد نعمانی ، و « دل زن» از خانم عمر النساء آشکارا جاذبیت خاص دارد.

مجله دانش واقعاً در ترویج و گسترش زبان فارسی نقش ارزشمندی را ایفا می نماید.»

باتشکر، بالا بردن سطح علمی پژوهشی مطالب مندرج بدون همکاری ممتد پژوهشگران فارسی نویس کشورهای منطقه میسر و مقدور نیست. در این راستا، دانشگاهیان فارسی نویس سهمی سنگین به دوش دارند مشروط براین که وارد این صحنه بشوند و دوام بیاورند!

همچنین بابر از مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

اردبیل: آقای محمد یآوری مدیر گروه ادبیات دانشگاه محقق اردبیلی،
اصفهان: آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان، کتابخانه و مرکز تحقیقات امام امیر المومنین علی(ع).

تهران: آقای حسن سید عرب مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی ، مسئول کتابخانه و اطلاع رسانی پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی ، خانم نرگس حسینی ، خانم دکتر محمدی بدر، آقای هارون وهومن.

زاهدان: دکتر محمد مهدی توسلی ، گروه باستان شناسی و تاریخ ، دانشگاه سیستان و بلوچستان. خانم سمیرا نوفرستی ، معاونت کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دکتر حسن میش مست نهی رئیس کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه سیستان و بلوچستان.

قم: آقای دکتر غلام علی قاسمی ، معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم.

پاکستان

اسلام آباد: آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی - اسلام آباد، محمد ای گلیابی مسئول بخش نشریه های ادواری کتابخانه مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی، سید حسن طاهر نقوی کتابدار موسسه ملی مطالعات پاکستان، دانشگاه قائداعظم؛ میرزا ایم هادی مدیر اداری جامعه الکوتر، محمد وارث بهتی کتابخانه ملی پاکستان، حمیرا سلطانه کتابدار کتابخانه انجمن یادگاری سرسید .

خیرپور سندھ: غلام قادر عباسی کتابدار کتابخانه دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور.

فیصل آباد: محمد اشفاق، مسئول کتابخانه مرکزی دانشگاه جی سی فیصل آباد؛ **لاهور:** دکتر محمد اکرم اکرام، دکتر خالدہ آفتاب، دکتر معین نظامی، کتابخانه دارالاصلاح سلفیه .

محمد آباد تحصیل صادق آباد: جناب سید انیس شاه جیلانی، کتابخانه مبارک.

تاجیکستان: دکتر لقمان بایمت آف (دوشنبه)

ترکیه: دکتر نسدرتوسون دانشیار محترم (استنبول)

کشمیر: پرفسور غلام رسول جان مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه کشمیر سرینگر.

هند:

احمد آباد: پرفسور م. ج بمبی والا مدیر کتابخانه و مرکز تحقیقاتی پیر محمد شاه .

بنارس: دکتر سید حسن عباس، دانشیار گروه فارسی دانشگاه هندوی وارانسی.

حیدرآباد (دکن): آقای محمد ظہیر الدین، رئیس اکادمی اقبال.





چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents

In English



A Glimpse of Contents of this Issue

1 - Persian's Sun Shines near North Pole.

Dr. Arif Naushahi

Three books compiled and published by Mr. Ali Mohaddis, Iranian Librarian of University of Upsala's library – in fact consisting of 36 works- as hereunder

1. Gol-wa-Naurooz composed by Jalal Tabeeb Shirazi 2001.
2. Fifteen Literary Mystic Persian Poems in Persian and Arabic composed by 15 Iranian, Indian, Turkish and Arabic Poets, 2004.
3. Twenty Philosophical- Mystic texts in Persian and Arabic, 2008.

It is worth mentioning that texts edited and published by Mr. Ali Mohaddis, were earlier being kept as manuscripts, and Iranian Scholars who have researched in recent years had no knowledge about it. The topics being *Fotuwat*, *Qalanderi*, Debate *Noqtavieh wa Huroofieh*, Indian Saints etc.

2 – Geographical and Historical Elements of Khorasan in Naser Khusrau's Travelogue.

Dr. Loqman Baimatov

Naser Khusrau's Travelogue contain various elements related directly or indirectly to Khorasan. Hence it consist geographic and historical information about Marve, Marve ar Rood, Jozhan, Shoorghan, Samangan, Taleqan, Neishabur, Sarakhs etc. Its closing end reflects Khorasan of 5th century A.H. It is interesting

to note that regarding contemporary rulers and actual distance between big cities have minutely been quoted. He has referred to justice and injustices of rulers and conditions of law and order of that period. We consider him a truthful tourist of his age and not a historian of high caliber .

3 - Cultural & Social Elements in the European Travels reports of Naser-eddin Shah Qajar.

Dr. Narges Mohammadi Badar

Azam Ghorbani

At first the goal of this report is to familiarize people with Qajar Dynasty literature, then knowledge of Iranian culture and social, political, economical happenings, art and science during the Qajar Dynasty after becoming acquainted with European culture.

Travels reports are a treasure showing the history of the people and show social affairs such as clothing, food, marriage ... to religious affairs, politics and economy and it shows a good gathering of this information. The only reason this report is somewhat difficult is because the information is so wide and spread out. This researcher has tried to simplify everything. As a result, I have divided this report into seven sections according to frequent use so if we look at a tape measure, I can say I have measured them accordingly.

The divisions are as follows :

- Cultural and social, the writing is 27,818 centimeters.
- Language, the writing is 21,585 cms.
- Technology , the writing is 20,766, cms.
- Art , the writing is 14,126, cms.
- Women , the writing is 9,065, cms.

- Economy, the writing is 6,873, cms.
- Politics, the writing is 3,130, cms.

An overall view shows that more centimeters are used for Culture and Social affairs and the least concerns politics.

At the same time I tried to provide a sample of things which the Iranian people accepted concerning European culture.

4 – Hameedeh Banu Begum: Akber Shah’s Mother.

Dr. Khalideh Aftab

Hameedeh Banu Begum, Mother of Akber Shah belongs to an Iran origin family settled in Sindh, who got into wedlock at the age of 14 with ex-king Homayun, while passing through Sindh towards Iran. Jalaluddin Akber was born next year . She not only assisted Homayun in various manner but also counselled his son Akber on important matters of Statecraft as he ascended the throne on accidental demise of his father, when only 13 years of age. She spent more than a decade in Iran alongwith exiled Homayun and availed the facilities extended by Shah Tahmasp’s regime. Hameedeh Banu Begum had played a pivotal role in resolving the conflict and misunderstanding between King Akber and Crown Prince Saleem.

5 - Role of Some Iranology and Persian Language Chairs of England and the Sub-Continent in extension of Iran Studies Worldwide.

Syed Murtaza Moosvi

The Iranology and Persian Language Chairs have played important role in extension of Iran Studies

Worldwide. In School of Oriental and African Studies, University of London and other Universities, Chairs of Persian Language and Literature are actively engaged in teaching and research. Some senior professors of last century include Dr. A.R.Nicholson, Sir Denison Ross, Prof, A-J Arberry and Prof. Edward. G. Browne. A number of scholars from various countries including Sub-Continent completed their doctoral studies in first half of 20th Century some of them are DR. Mohammed Baqer (Pakistan) DR. Hadi Hasan (India) DR. Andleeb Shadani (Bangladesh). They also served in their respective Universities for 3 to 4 decades as well. In Present day Pakistan a dozen Universities are imparting education in Persian from Diploma to Doctoral level in which oldest University Punjab – for last 139 years and youngest National University of Modern Languages, Islamabad – for 39 years. Research Works being produced since last one century and half, shall go a long way in extension of Iran Studies world over in years to come.

6 – Patriotic Feelings in Iran’s Poetry of Constitutional Movement.

Ms. Amber Yasmeeen

Constitutional Movement, has a liberal move to bring about a revolution, which set in at the closing years’ of Naseruddin Shah Qajar’s governance and continued till Qajar dynasty’s fall. From prominent liberal and Patriot poets, we can enumerate Adibul Momalek Farahani, Iraj Mirza, Mirzadeh Ishqi, Naseem Shemal, Arif Qazvini Parveen Eitesami,

Malekushoara Bahar, Farrukhi Yazdi, Ali Akber Dehkhoda and Abol Qasem Lahuti, who have played pivotal role in awakening and promoting patriotic feelings in Iran's general masses. In this article specimen of their revolutionary patriotic poetry have been quoted.

7 – Homeland in “ Arif Qazvini’s” Poetry .

Mohammed Mehdi Naqipour

Without any doubt, historical, cultural, social manifestations are based in the people's own homeland and explain the depth of patriotism and their love to it. The same thing is widely seen in characteristics of Art and Literature, with their influence in various ages, and periods.

In Literature of Iran particularly poetry the subject of Motherland has an impact of the ancient history and civilization. These are treasures of feelings, art, thought and intellect . Such works reflect national spirit and epic and a defence of country's honour.

In the literature produced during Constitutional Movement, the poets have dealt with theme of motherland in its social and historical perspective and its wide reflection in their poetry is noteworthy.

In the poetry of famous poet of above period – Arif Qazvini- who was also referred by some circles as Iran's National Poet has reflected motherland widely in his works. In this writeup a survey is being made of theme of motherland in Arif Qazvini's poetry.

8 – Ferdausi and Persian Language.

Dr. Syed Mohammed Akram Ikram

In this write-up at the outset a brief study has been made of extension of Islam in Iran and then role of Ferdausi has been surveyed through his composing eternal and lasting masterpiece – *Shahnameh* which even after the passage of eleven Centuries is still support and Safeguard the liberty loving feelings of Iranians and their national Identity. Ferdausi’s famous line “I have enlivened *Ajam* through this Persian” conveys his thought provoking contribution towards homeland.

9 - The Status of “Silence” in Persian Literature.

Dr. Sayed Hameed Reza Alavi

The purpose of this article is to discover and investigate the real position of silence, and to describe its status in the literary texts. To confirm this fact that the Persian poets’ viewpoints are consistent with the religious opinions, the position of silence in the Persian poetry and prose texts were studied. The Poetry of Attar Neishaburi, Moulavi, and Saeb Tabrizi has been mostly chosen for this purpose. The result of the research showed that the literary texts, confirming proper and timely speech or talking, have maintained a very special status for silence and have mentioned many large range effects for it.

10 – Influence of Nahjul Balagheh on Maulana’s Mathnavi.

Dr. Mehdi Hossaini

Syed Mohammed Taqi Jaferi believes, Nahjul Balagheh is the second book which to some extent

states personality of Ali, whereas Maulana term Ameerul Momeneen Ali as pride for each Prophet and *Wali* hence how Maulana can avoid to deep influence of Such great personality in Mathnavi. As per Dr. Shaheedi while studying Mathnavi, we observe that Maulana has widely quoted Ali's words of wisdom. However to ensure brevity only five examples have been selected from each volume of Mathnavi.

11 - Different kinds of allusion in Hossein Monzavi and Simin Behbahani's lyrics .

Roqayyeh Kazemzadeh

One of the elements through which a poet can raise the effect of imagination is allusion. Hossein Monzavi and Behbahani are two of the contemporary lyricists who have made frequent use of allusions in their works, which, in turn, has led to enrichment of allusive imagery in their poems. These two lyricists, have enhanced fantasy in their poems by resorting to different kinds of allusion and by so doing have created novel meanings. Thus, what the current research aims at, is a probe into the varied kinds of allusion in the poems written by the above – mentioned lyricists.

12- Fiction Writing in Sub-Continent in Mughal Period, from historical point of view.

Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli

Story-telling has a very long history among the world nations as well as in Indian Sub-Continent. Each

nation has its special tales which are adopted and derived from its history and myths. No doubt, myths are the collections of beliefs, traditions, cultures, and thoughts of people through centuries and *millennium*. Folk tales also are among the richest cultural heritage of a people. In fact, among the stories, folk tales beat closer to the hearts of the people. India, like other countries, has its own stories which are written in form of both poem and prose. The most famous part of them are written in Persian, especially during Timurids dynasty (1526-1857 A.D.). The rulers of Timurids were the great patrons of Persian Language and Literature and under their attentions, many writers, poets and historiographers preferred to come to their courts and create their works. Therefore, many works were written in Persian. Dr. Tahera Siddiqui's book, *Fiction Writing in Persian in the Sub-Continent During the Mughal Period*, which has critically been discussed in this article, introduces and compiled about 167 sweet stories, which were written in Persian during Timurid Period. She has gathered these stories from manuscripts, then copied and edited. This article, while introduces this work, tries to evaluate it and critically discusses its method research, and writing of this work in Sub-Continent, and in the end compares it with an Iranian work, produced recently.

Syed Murtaza Moosvi

DANESH

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Syed Mortaza Saheb Fosool

Editor:

Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph:2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>

ز مخلوق کارت گشایش نیابد

دل اندر خنداند اگر کار خوای

ز ما جنس بگذرا اگر آفتاب است

ترا سایه نوبس از ما رخوای

دو بیت در موضوع عرفان به خط آقای محسن دائی نبی
خوشنویس ممتاز

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

*Quarterly Research Journal
of the*

**IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD**

**AUTUMN 2009
(SERIAL No. 98)**

**A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**